

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE1843

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سبحان الذی نطق بالکائنات باثنا و قدرته وافضحت السنة الموجودات بانوار حکمتہ
 واحتوت صمد را و لیاکته بذکر و حضرت طوائف احبابہ بنہیہ وامرہ فله الذکر و الثناء الحسن
 وله الحمد الشکر فی لست و العلن والصلوة والسلام علی خیر خلقہ وخاتم انبیاءہ فاتح باب
 الشفاعة العظمی سیدنا و دافع البلیا و الكرب عنا فی دنیا نا و اخرنا ہمہ المصلی الذی
 هلا نا الی سواء السبیل الی اللطاهرین الذین من تسلسلہم فقد صار فی عداد المتقین و علی
 اصحاب الذین تقفوا اثرہ و نشر و اذکرہ و علی الذین اتبعوہم باحسن من اولیاء الرحمن الذین لهم
 الامن یوم لا ینفع مال ولا بنون فقد قال عز وجل لا ان اولیاء الله لا خوف علیہم ولا هم یحزنون
 اما بعد مولف این اوراق را جمعی رحمت ذوالمنن آثم ز من محمد امیر حسن غفر الله
 ذنوبہ و اعطاه الله عشقہ و معرفتہ ابن اعرف العارفون سید شاہ آخون فصولی
 المدرسی مکنوری المتحی خدمت ارباب فطنت و خبرت ست جائیکہ باقتضای بشریت
 درین اوراق درسیاق و سباق ستمی معائنہ فرمایند دیدہ عیب جو بستہ چشم ہنرمین کشایند

و در هفتم سهام ملازم نمایند من آن نصف فقلاً استطرف **هـ** بر کر بیان کارها و دشواری نیست به
 هر چند از مکروهات زمانه فرصتی ندارم که سر بر دارم مگر بحکم اَوْفُوا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدَ كَانَ
 مسئولاً چون از مصدر وجود و مخصوصی با صفا فاضل با عمل عارف کامل و مکمل سعید ز من
 مولانا مولوی سید محمد حسن فنصوری هنگام تسطیر حصه اول و عده استوید حصه دوم نموده
 بودم بقضای الکریم اذا وعد وفاد امن همت بر میان جان بسته به تفریش پرداختم
 و قلم برداشته سطور چند نگاشتم و بر چهار ^{۳۴} ده فصل مرتب ساختم الله المستعان
 و علیه التکلان **فصل اول** در تشریح معنی لفظ سلسله به دو وجه از لغت و اصطلاح صوفیه
فصل دوم در بیان معنی لفظ قلندر و ملنگ **فصل سوم** در تشریح لفظی گروه خادمان -
 و عاشقان و دیوانگان - و طالبان **فصل چهارم** در ذکر مشایخ خادمان الارغونی **فصل پنجم**
 در ذکر مشایخ خادمان الفنصوری **فصل ششم** در ذکر مشایخ خادمان الطیفوری **فصل هفتم**
 در ذکر مشایخ عاشقان **فصل هشتم** در ذکر مشایخ دیوانگان **فصل نهم** در ذکر مشایخ طالبان
فصل دهم در ذکر مشایخ صافی **فصل یازدهم** در ذکر مشایخ اجمالی **فصل دوازدهم** در ذکر
 مستفقات **فصل سیزدهم** در ذکر شایان و امر او مرتبه درگاه **فصل چهاردهم** در بیان معانی
 اراضی کهنه و غیره و نقول فرامین شایان و اسناد امر -

فصل اول در تشریح معنی لفظ سلسله که آن مبنی بدو وجه است از لغت و
 اصطلاح صوفیه بضوان الله تعالی علیهم اجمعین

بر ضرائر اباب بصائر مخفی و محجب مباد آنرا که قاید ارادت ازلی ربقه توفیق و در ربقه دل
 اندخته براه تویم و صراط مستقیم محبت خویش می کشد دست ارادت در دامن بادیان

دین محمدی و سالکان مسلک احمدی راه شناسان منج صلاح و سداد و مرشدان کامل الارشاد
 زوده تعلقی پیدامی کنند و خود را در زمره غلامان ارادت کیش و مریدان عقیدت اندیش
 در آرند ایشان مرید صادق اند که بخلوص عقیدت و صفای طبیعت از اوسشان
 راه جویند و خود را بدست شان بیع می سازند آخر توجیه شیخ به خلعت بیعت و خلافت ممتاز
 میشوند و صاحب سلسله میگویند و سلسله در لغت بکسر ه دو سین بمعنی زنجیر آهن و طلا و
 نقره و غیره و نام کتاب از منتخب و مجاز بمعنی نسل و اولاد و قرابت و اصطلاحاً بمعنی ترتیب
 اسمای پیران طریقت تا با اسم یکے از ناموران اهل ارشاد و اریکه آریان صدر هدایت
 و رشاد اتمی پس طریق تعلیم و تلقین مبتدیان در سه جلد و طلب و ذله ربایان ماده بدایت
 و ادب در خانوادهاست حضرات و الاصفاف یعنی زمره اولیای ربانی محبوبان سبحانی قدس
 اسرار بهم جمعین در هر خاندان و الا نشان بطریق جدا گانه مروج و معمول است که کلمه طیب
 لا اله الا الله محمد رسول الله بطرق مختلفه یا اسم ذات یا اسمای صفات باری تعالی
 حسب تعلیم شایخ سلف طالب رامی آموزانند و از کثرت ریاضات و بسیاری مجاهدات
 تزکیه نفس و تصفیه قلب او میفرمایند ابتدا که به اخلاق محموده رغبت دباینده و از اخلاق
 مذمومه متنفر ساخته پاک و مبرا میفرمایند حتی که بے تکلف از جوارح و اعضای رئیسش افعال
 قبیحه دور شده اعمال لطیفه سرزد میشوند و از ورزش ریاضات و عبادات شاکه نفس اماره
 خود بخود مطیع و منقاد میشود و بخلق ارادت کاسب در آید و صفات ملکوتی که در خوانه وجودش
 و دیعت و امانت نهاده اند بر صفات بسمی و سبی غالب آید زیرا که حق سبحانه تعالی در وی ماده
 اطاعت نهاده نصیحت پذیر و تغیر گیر تخیلق فرموده است و قاعده کلیست که من احب
 شیئاً فاکثر ذکره از کثرت ذکر محبت و شوق جناب باری تعالی در قلب ذاکر جاگزین

میگردود و فراغ خاطر و تسکین دل روینماید و معرفت و قرب حاصل می آید در آن حالت حلقه
 پدید آید و کیفیتش بنظر در آید که تعلقات جسمانی و توهمات نیه فانی نیستی و محو شده همه اوست در
 چشمانش جلوه گری مینماید و خودی و خویشین داری را فراموش کرده جز توحید در ویش هیچ
 نگنجد سبحان الله تعالی شانه ذوق وصال محبوب حقیقی حلاوتی دارد که طالب از لذات عالم
 محسوسات دست بردارد و در صحرائی لا انتها توحید بی خویشین میگذارد و از کسی سروکاری ندارد
 اکثر عاشقان دیوانگان و طالبان خادمان آستان عالی متعالی دیوانه و مجرملنگ میگویند
 ایشان را از داندان مست است مینامند یعنی از جرعه باده بهوش ربای ندای المست بر یک
 مست اند و در جوش و از نشه غم زدای نوای قالوا بلی در خروش شیخ فرماید که ای مستانه
 مست باده مستی توحید وای دیوانه جمال حسن حمید ملنگ در و دین هیچ دم مکن ضایع به
 حیات عمر تو بر دم مدار خواهد بود و در خلاصه المداریه آورده است املدار هو القدر
 کل الکلی بدانکه مدار عروج و نزول دم است اگر دم نباشد هر چه هست او هم نباشد دم
 بحری است که همه عالم غرق اوست ظاهر و باطن از عالم دم است پس همین دم مدار عالم
 والله اعلم بالصواب فی الحقیقه دم مدار حیات انسان است به بی دم خیرات
 بیجان است به چنانچه مولوی معنوی رحمه الله علیه در نظم سفته و در شنوی گفته

هر نفس بهر تسیحالی است چست	گر نداری پاس او از جهل تست
قیمت یک دم جهانی گردد به	نیست مکن کز اجل یک دم رهی
این چنین انفاس خوش ضایع مکن	غفلت اندر شهر جان شایع مکن

پس حسابوا انفسکم قبل ان تناسبوا در ره او می تراش و می خراش
 تا دم آخر دمی غافل مباش به گاهی بطرز دیگری فرمایند و ساغر شراب شوق مینوشانند

و میگویند سعی صرف وحدت بر آنکس رسیده که خون جگر خود به مردم چشیده و ره نور دان
 مراحل معرفت باویه پیاپی آن منازل حقیقت سفر در وطن و خلوت در انجمن میفرمایند و آن
 سعی بکار برند که خود را بمنزل مقصود میرسانند غرض که صافی دلان صفوت بیرون و درون منضمیر
 و الا شکوه بر آید بر آوردن غریقان لجه غفلت و عصیان و در منجونی گم گشتگان منازل
 بیابان گنابان آن توجه فرمایند که بکنار نه نجات و ابد امیر ساند صحبت فیض اثر ایشان بتری
 دارد که طالع را صلح میسازد و دل طالب را از ماسوی الهی می پردازد از هر شیخ کامل صدمه میداند
 صادق از تاریکی جهل و ظلمات جهالت برآمده بروشنی ایمان و ایقان رسیده داخل بزمه
 اهل گذشته اند و هنوز همون طریق در عالم جاریست و ساری عجیب کارخانه قدرت الهیست
 استکشاف استار اسرار محرمیت مشیت کردگار جز مقبولان ازل غیر رادشوار محرمان حقایق
 اسرار احدی و واقفان غوامض سرای سرمدی علی قدر مراتب بنیاد صلب معزز و ممتاز یکی بعد
 دیگری منصبی سرفراز رفعت منزلت و علوم مرتبت هر قدر هرگز از انجذاب عزاسمه محبت شده همون
 قدروی را کاری و خدمتی تفویض گشته چنانچه انتظام هر دو عالم ذات و الادرجات در العالین
 راجع جل علانه بر فرمان ساخته و مدار کار موجودات ایشان را قرار داده محبوب ساخت
 ملا عالم کابلی صاحب فایح الفایح مینویسد -

شاهی که کمال اسم اعظم باوست	نقش آدم نگینه خاتم باوست
در هند ظهور کرد بر نام مدار	یعنی که مدار کار عالم باوست
و صاحب مخبر الواصلین آورده	
آنگه قطب الدار عالم بود	بادشاه ممالک دم بود
شاهباز رواق علیین	نامدار جهان بدیع الدین

<p>مقتدای ره خدا طلبی از مریدان شاه طیفورست یافت عرفان ز روح پیغمبر لقبش در جهان جهانگیرست دیو بگرفته ز و شفت یابد واقف را ز آن نکو سیرست</p>	<p>کمیست و مدینه و حلبی آن شهنش که طلع نورست لیک ویسیست آن ستوده سیر شاه اشرف که مشرقی پیرست مرقدش همچو مهر و مہ تابد او قطب المدار همسفرست</p>
<p>تعالی شاه عشاق جانباز طالب وصال محبوب و شیدا یان جمال مطلوب هر دم تار نظر بسویش دوخته میگرد و مدعی بی یادش بر نمی آرند و عمر عزیز در بخت و تقدیر کمال فراغ خاطر میگذارند و شناوران بحر عشق آهی بخنود و بخواه اس آلوده خاک در جوش و خروش آمده مدار مدار میخوانند از ذات والا صفات ایشان قیام هستی و از قدم فیض شیم او شان آباد همه بلند و پستی سعدی گوید</p>	
<p>قد های خاکی دم آتشین بیک ناله ملکی بهم برکنند چو مشک اند خاموش و تسبیح گوی فرو شوید از دیده شان بکل خواب سحر که خروشان که و مانده اند ندانند ز اشتغلی شب ز روز که با حسن صورت ندارند کار و گرا بلهی داو بی مغر و ست</p>	<p>گروه عمارت نشین بیک نغمه کوهی ز جا برکنند چو باد اند پنهان و چالاک پوی سحر که بگیرند چند آنکه آب فرص کشته از لبش شب انده اند شب و روز در بحر سودا و سوز چنان نقشه بر حسن صورت نگار ندادند صاحب لال و لب و پست</p>

می صرف و وحدت کسی نوش کرد.	که دنیا و عقبی مسترا موش کرد
عاقلان کجور و غافلان کهن و نوچه شامتی دارند که از او شان پنج نفی ندارند و مبتاع را کانی دنای خسیس این گوهر بی بهای لطیف و نفیس را تلف می سازند و بی سود دهمای درونی و برونی را بر باد می نمایند حاقط عبدالرحمن مراد آبادی تخلص حافظ گوید	
ای آنکه ز جام خود پرستی مستی	در بند هوای نفس و دنیا هستی
از بهر چه آمدی چه کردی نادان	دل از که بریده با که سنگر بستی
بزرگی فرماید-	
شراب عشق چون خوردن جلال است	دمی بی یاد و بودن حرام است
گوش غواص شنید از لب موش حباب	دم نگهدار گزین به گهری نتوان یافت
و جامی علیه الرحمة بیاس انفس درنا سفته در سلک نظم در سفته عمر تو گنج دهر نفس از وی یکی گهر گنجی چنین لطیف مکن رایگان تلف پس غافل را احتیاط نفس یک نفس مباش بشاید همون نفس نفس و اسپین بود و غرض که طالب صادق آنست که به قدم پیران طریقت باشد و سالک واثق آنست که صراط مستقیم فاتبعونی یحیی بکم الله پیش گیرد هر که مسلک خود مسلک شیخ دارد بی ریب گل مقصد در دامن آرد دران سلک مسلک بودن و خود را دران سلک مسلسل نمودن راهی است راست جنبیکه بهشت عاشقان است نه باغ جهان حور و غلمان جنت العارفان بهشت معروف و دوزخ مشهور برای عام مردمان نه ایشان را تمنای بهشت معروف و نه ترس و بیم دوزخ مشهور حضرت قطب المدار میفرماید که بهشت بخشان و دوزخ آشانان درگاه اند الله الله نه بیم دوزخ و نه رجای بهشت ایشان وصال محبوب دوزخ اینان فراق مطلوب چه راز و	

نیاز اند که داند که فهم حضرت ممدوح قدس سره میفرماید - حق تعالی را بخیر تکیه باین قوم است
از نظر مردمان محفوظ و مستور بیدار دایم چاه فکر رسا و چه ذهن و ذکا که رسائی کند و ششم بفهم آورد
حضرت قدس سره در فقرات خود آورده - که بندگان را در اسرار شایان باریست - یعنی عوام
را در اسرار خواص باریابی نه ایشان را هر که دانست دانست و آنکه شناخت شناخت

آنکس که ترا شناخت جان را چه کند

فرزند و عزیز و خانمان را چه کند

زهی طالع های او نش که زیارت ایشان نصیب گردد و خجسته بخت بیدارش که از شرف
خداش مشرف آن غریب باشد شور بخت سیه دل چه داند و چه فهمد که از ایشان نصیبی
ندارد و همه قوم کلایشقی جلیسم و ای بر حال او شان که بصارت بصیرت ندارند و در
تلاش و جستجوی طریق خدا دانی میلی نکنند بل گستاخان اند که از سیاهی قلب خویش در
خدمت او شان بهره نداشته بی ادب گشته در قهر و غضب آهی مقهور میشوند و از آتش جلال
شان خاکستر میگردند و خود با الله من ذالک المختصر کلمه طیبیه که لب لباب شریعت و طریقت خلاصه
ما فی الباب معرفت و حقیقت است کلید گنجینه حقائق اسرار احدی است و منقاح حزنیه
و قائل است از صدای مشار الیه هدایت سالکان سالک شریعت و مدار علییه در تعلیم و تلقین
پیران طریقت قرار یافته که از اقارب باللسان و تصدیق بالقلب کافر و مشرک مرند
سیه کار از لوث معاصی و آلودگی ملاهی چنان مبرا و منزه میگردد که گویا از شکم مادر زاده و از
آتش دوزخ آن چنان نجات می یابد که گویا بفرنگها و دراقاده بزمه و محبان خدا در آید
و از او صلوات حق میگردد و فصل کلمه طیبیه از حیطه تحریر بیرون و از اندازه تقریر بیرون گشت
احادیث از اوصاف و در احشای مملو و مقالات و مکتوبات او یار الله از محامدش شمعون
چنانچه درین معنی بزرگی مرید خود را در مکتوب بذام مخاطب ساخته ارقام مسند موده

مکتوب صلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین گرامی مکتوب شریعت و فضیلت پناهی
 ارجمندی قاضی ابو الفرح بتاریخ دویم رجب المرجب ستمه مقام معظم آباد عرف گو کھچو
 رسید چون اندراج یافته که از تفسیر حقائق آگاه میان شیخ فرید درویش بذکر کلمه طیبہ
 دو صد بار و ذکر لا اله الا الله دو هزار بار بامید هدایت صراط مستقیم
 معرفت ذات و صفات که غرض از ایجاد ما آنست بوقت شب بذکر مذکور بطریق عمل قدوة
 العارفین شیخ محبت الله قدس سرہ مشغول اند و ازین فقیر اذن باین اشغال و ورازی این
 درخواست دارند تا از چمن کان فی هذه اعمی برآیند الحمد لله الذی کہ توفیق کسب سعادت
 نصیب ایشان گردانید و عی غفلت را از بصر بصیرت ایشان برداشت زانکہ ہر جویندہ
 یابندہ بود و از چند اقبل ازین درین معنی جواب بمقام کلاہ آباری نوشته شدہ بود یقین کہ
 بمطابق آن بعمل آورده باشند و اثر آن بظہور آمدہ باشد الحال نیز مندرج میشود کہ بفضل
 ذکر لا اله الا الله است کہ جمیع انبیاء عبارت مختلفہ بآن ناطق و ذاکر اند و بودند و کلمہ مذکور
 میراث انبیاست کہ بعلمار رسیدہ است و از علما الباطلین علم حقیقی و قاضی شہاب الدین
 قدس سرہ میر سید احمد باو پانوشتہ بودند کہ العلماء ورثۃ الانبیاء ہین علم است کہ تحصیل
 کردہ ایم یا علمی دیگر میر در جواب نوشتند کہ علیکہ آن برادر حاصل نمودہ بہجہ و کسب درین
 در شہد و کسب نیست اشارت بکلمہ طیبہ است و از فضل کلمہ طیبہ است کہ پیغمبر با فرمود
 صلی الله علیہ وآلہ وسلم من قال لا اله الا الله دخل الجنة ای بلا حساب و ظاہر است
 کہ کافر نو د سالہ اگر کیلبار کلمہ طیبہ بارشاد در شد کامل کہ طریق انبیاست بر زبان زنند
 مومن میشود نزد اصحاب طاہر و نفیسہ آن مسلمان حقیقی میشود نزد اصحاب باطن معنی نفیسہ ہاست کہ ہند
 ہستی سوار الله تبارک شود و با وجود آن ہمع مجر رسول شد و دار کہ حفظ مراتب شرعیہ را از دست نہ ہر تابید و جہ

العلماء و رثة الانبياء مستقيم باشد. و عالم کلمه طيبيه طرق چهار پچار در چهار چهار وجهی شود
و شرح اين کلمات معنی در معنی است چنانچه از فرد علیّه معلوم آن ارجمند خواهد شد برادر حق
درین معنی قدوة العارفين زبدة الواصلين تیر سید احمد با و پا فرموده اند که کمال انسان
دو چیز است و بس برف شرک و عمل صالح این هر دو منطوق است و در کلمه لا اله الا الله
محمد رسول الله ذلک فضل الله يؤتيه من يشاء لتعيين و تقدیر تکرار ذکر مروی نیست
و اکثر مشایخ کبار قدس سره و شیخ بدیع الدین پیرما که سر حلقه و یسیان است بحجت تریب
ساکنان که استعداد آنها از ادراک کلمه طيبيه قاصر یافتند و پیرداخت مبتدی بذكر دوام
متقدر و دیدند بنا بر آن تعداد و تعیین وقت مخصوص کرده اند و هر طرف را اینجا نواده نام نهاد
اند مقصود و احد است و طرق مختلف طالب تیر هم را که شهود معنی لا اله الا الله محمد رسول الله
مشهور و دیگر و دو حاجت تکرار و تلفظ الفاظی ماند بلکه دشواری آید چه در آید
وصال را باله که کم شود جست و جوی لا اله الا الله در آن حین در ذوق باید بود که مثره
تکرار بها نیست چنانچه مولوی رومی فرماید مشک را بر تن وزن بردل بهال
مشک چه بود نام پاک ذوالجلال آنچه در قرآن مجید ثابت است این هست یدکرون
الله قیاماً و قعوداً علی جنوبهم و یفکرون فی خلق السموات و الارض باید کرد
مشاهده معانی اراده غسه که منسوب است بسلسله قادریه نیز لازم نمایند و آن این است
لا موجد الا الله لا مملوك الا الله لا مقصود الا الله لا معبود الا الله لا اله الا الله واضح باد که
این چهار شتیق اند از لا اله الا الله و معانی الفاظ مذکورین را بلا تاویل عقلی که وجود
موجود و غیر وجود موجود دانی که مرئی است در بصر بصیرت و علی هذا القیاس نباشد
در دل گذارنده باشند و اگر دل بازبان موافق باشد اولی و الا حضور دل کافی است

و آنچه از طریق نبوی صلی الله علیه و سلم معلوم میشود اینست که الله تعالی را حاضر میدانستند
 و یاد میکردند بقتضای حال در جمیع حرکات و سکونات تلبیس اسما و صفات که لائق
 شان آن حال بود چنانچه اگر قدم مبارک بر بلندای می نهادند الله اکبری فرمودند یعنی
 بلندای مرا الله راست و اگر به پستی می نهادند سبحان الله میفرمودند و علی بن القیاس درگاه
 قیامگاه خود تسبیحات مخصوص بود و چنانچه از کتب احادیث معلوم میشود و آن کمال مرتبت
 الله تعالی بفضل خویش گرامت کند و در طریقی که شیخ فرید در ویش نگاشته که منسوب بخانواده
 چشت است و طریق سلوک مربی ما مضمون این بیت است شعر متع زهر گوشه یافتیم
 زهر خرمین خوشه یافتیم به آن عزیز نیز بهین طریق سالک باشند هر بزرگی که به تفقه و
 هر بانی کلیه الله بفرماید در اول باید گرفت علی باید آورد و حجاب نباید کرد که سواهی سلسله و خانواده است
 که تقصیب بهین است مال و مقصود جمیع خانواده واحد است و منتهای هر خانواده جناب
 نبوی است صلی الله علیه و سلم هر چه از اصل عاید است میراث مومنان استماع از لای
 بلا تکلف باید گرفت و در عمل باید کوشید و هر چه مذکور شد بر آن مداومت نمایند و السلام
 علی من اتبع الهدی غرض آنکه شریعت برای هر فرد بشره آنکه بروی اقرار کند از
 لسان و تصدیق کند از دل بی ریب سلمان کامل الایمان گردد و در در باب شریعت و
 آنچه که در مقدمه شیخ کامل گفته اند فی الحقیقه ضرورتی است تا وقتیکه بادی اکمل میسر نه شود
 در طریقت کشود کار نه گردد و این معنی را آنکس فهمد که دست شیخ گرفته باشد و شجره او شان
 در یافته بود و مقصود جمیع خانوادگی است پدر آنکه از باب سیر شجرات حضرت قطب المدار
 را بچند طریق حواله قلم نموده اند انشاء الله تعالی آئینه خواهم گاشت بمثل آن یک
 طریق قلندر یه است از حضرت عبدالله علیه و از چنانچه کلیات اهداویه و دیگر کتب

مدرج است عبارت حاجی امداد الله چشتی الممداری از ان رساله بعینه و بلفظه نقل کرده
می آید و نیز حضرت مجدد را اجازت و بیعت طریق چشتیه و قادریه و سهروردیه و اکبرویه
و مداریه و قلندریه از مرشد خود شیخ عبدالاحد و ایشان را از مرشد خود شیخ رکن الدین
گنگوہی و ایشان را از عبد القدوس گنگوہی تا سرور عالم صلی الله علیه و آله و صحابه
و سلم و نیز سید اجل را اجازت طریقه مداریه و قلندریه از امام این طریقه شیخ بیج الدین
شاه مدار بلا واسطه رسیده و ایشان را از ظیفور شامی از عین الدین شامی از عین الدین
شامی از حضرت عبد الله علیه در از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از سرور عالم صلی الله
علیه و آله و سلم انتہی چونکہ خطاب قلندر حضرت عبد الله علیه در از رسول صلی الله علیه
و آله و سلم یافت آنرا کہ تعلق از ایشان است باین لقب معروف است پس ہمین وجه در خاندان
عالیہ اکثر قلندر مشرب میشوند ایشان طائفہ اند کہ از کمال فنا و نہایت استغراق در تہجد
و تفرید اوقات عزیز را بسر می فرمایند و گروہی اند کہ مجرد محض اند و متابل نمی شوند و بلفظ
ملنگ قلندر مشہور اند و از خویش دیگرانہ و از تعلقات زمانہ سروکاری ندارند و گاہی گرد
آرایش ظاہری نمی شوند جز سوز و درد وستی و بیاباکی بخت و دی و بیوشی کاری ندارند و در
تخریب رسومات و عادات می کوشند و از ایشان گروہی اند کہ در رعایت معنی اخلاص و
حفاظت قاعدہ صدق و اختصاص غایت جہد سہدول دارند و در انحاء طاعات
و کتم خیرات از نظر خلق مبالغہ واجب دانند تا آنکہ هیچ و فقیہ از اعمال صالحہ مہمل نگذارند
و تسکین جمیع فرائض و لواقل باز لوازم شمارند و مشرب ایشان در کل اوقات تحقیق معنی
اخلاص بودند و لذت شان در تفرّد و نظر حق باعمال و افعال ایشان و همچنانکہ ماضی و تہذیب
معصیت بر قدر بود ایشان از ظهور طاعت کہ مظنہ ریاضت باشد حذر کنند تا قائمہ اخلاص

خلل نه پذیرد و از اوصاف ملامت است که شخصی خیره و نظیر شده یعنی بطوریکه نهانید و آنچه نماید نباشد
 باز درون شود آشفته و از بیرون بیگانه و شیشه آینه چنین زیبا روشن کم می بود و اندر جهان
 پس ایشان ابتدا از فرق طالب مقرض و استره میرانند بعد از آن در موبای وی یک
 عطر و روشن گل خاکستری مالند در زلفت غیرت سنبلش خاک می اندازند و از تکلف شانه کشی
 معذوم پیدا رند و بر اندام وی خاکستری مالند بمصلحتی و ضروری یعنی وقتیکه ایشان شغل
 جسم میکنند دم از مسامات بیرون آمدن می خواهد چرا که گذرگاهش از همه جا مسدود
 شود پس ملاحظه همین است که بر اندامش شخصی دیگر خاک بالذات جبری کشاده نه شود
 و خللی نیفراید پس کسبیکه باید و شاید بکمال مجاهده از وی می کنند -

حاشا که اکابر ره جوگیر روند	انبات مقالات نه باین کنند
حبس نفس و خضر نفس از فرق	حبس نفس است آنچه نشان بدهند

و ذکر و اشغال بقاعده معینه اورامی آموزانند چنانچه ذکرش نشان القدر بر موقع و محل که ده خواهد
 و ضرورت پوشیدن لباس بجز ستر عورت ندارند نسبت ایشان اهل الله قلی برشته چنانچه قضی در

اثنوی گفته اشعار

بی ادب هرگز نه باشی بالنگ	بست او در پای وحدت بالنگ
گرچه ظاهر می شود از خاکسار	باطنش از نور معنی بر شمار
قبل مردن خویش را فانی کند	در جهان دین سلطانی کند
بر جمال دوست می دارد نظر	از وجود خویش گردویی خبر
حال خسته موسترده می شود	همچو مجنون در بیابان می شود
هم ز ناخنهای خود تیشه کند	در غم دلد از سینه می کند

ایشان فانیانی اند که فحای کلی که از همه اشکال تر بود پسندیده و جانبازی اند که موت را
قبل از موت بقدر جان ارزوگر این حصه هر کس نیست چنانچه می فرمایند

خام را طاقت پروانه پر سوخته نیست | نازکان را ز سر سبزه جان افشانی
و اگر کسی برای نام ملنگ کشته در ایشان آسینده و موی سر به بیت گذائی بر آورده و از
لغزش نفس در ورطه ضلالت در افتاده مثلاً زنا کرده معاذ الی بروی نازل می شود
یعنی از قسم کرم سپس بکثرتی در موبای و اندام وی پیدا میشوند که از تدهیری و چاره جوئی و ز
نی شوند و موبای سر خود بخود از سر ریختن میگیرند و عفو نیست در اندام می آید پس ازین علت
که پیدا گردد بر حرکت ناشایسته وی فقر اخبردار شده و هزار خرابی موی سرش تراشیده
و فن می نمایند و ویران از حلقه خود بیرون می کنند بکرت وضع و انداز او شان هنوز این
کرامت پیدا است ملنگ بودن و ملنگ گشتن آسان نیست

از سستی خویش گرتو غافل نشوی	هرگز برادر خویش واصل نشوی
از بهر ظهور تا بسا حل نشوی	در مذہب اهل عشق کامل نشوی

و آنکه از ایشان عفت کای خود کند وی را بر سجاده شیخ راه نهند و منتهی بکشد
جاریست که خلاف آن بعمل نیارند و در ایشان طریقه ایست که وقتیکه به دیگر ملاقی میشوند
حق الله محمد و ابرار بر زبان می آرند و این رمز است که بایکدیگر عند الملاقات می شود

بسر قصه سیم رخ قصه ده	کسی رسد که شناسای منطق الطیرست
-----------------------	--------------------------------

و فائده از اختیار این طرز گفتگو آنکه سر یار از چشم اغیار پوشیده ماند و بهر ناجرمی و بواسطی بکنه
اسرار حقیقت نرسد که ان للربوبیة سیرا لو کشف لجل الربوبیة شا به این دعوی است
والله ربنا الله فلا تصوره دال برین معنی مولانا عبد الباقی قنوجی این را فرمایند

قلم سپرده اند. بسم الله حامداً أو مصلياً و مسلماً اعلم انه لما كان لكل فرقة من فرق الفقهاء
 الفاظاً خاصة يستعملونها حيث المواصله فيما بينهم وكان كلمه الله عهد ملازمه مستعمله في
 فرق الملاحيه واستشكل معناها و مرادها على اكثر الناس فاجتري على تخويله مع ان
 قلته بضاعتي غير مرخصه لتصدي امثال هذه الامور الخطيرة فاقول مستعيناً بالله
 تعالى لما كان نصيحه للخلائق اعظم موجبات الفلاح واكبر مورثات النجاسه وكان
 كل من لم يكن قد مره راسخاً في هذه الطريق وواقعاً في الخسران بدليل قوله تعالى
 في القرآن والعصران الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات فواهبوا
 بالحق وقواصوا بالصبر وكان اعظم النصائح واهمها هي التي تقويها ليصل الخلق
 الى غاية الخلق والايحاده فهو معرفه الله تعالى وكان هذه المرتبه غير حاصله الا بتحصيل
 الفناءات الثلاثة المقررة عند الفقهاء وهي الفناء في الشيخ والفناء في الرسوخ الفناء
 في الله حصص الفقهاء الملاحيه كلمه الله عهد مدار. بهذا النصيحه فيقولونها حين
 المواصله فيما بينهم ويريدون بها هذا المعنى ايها ان لك المسالك في الشجره الملاحيه
 لا يحصل لك مرتبه فناء في الله ورسوله الا بتحصيل مرتبه الفناء في الشيخ وهو الذي
 فعليك بتحصيله فيجب الخطاب بلفظ ملا راى انا مشغول بتحصيل مرتبه الفناء
 في الشيخ على حسب امركم ويزيد بعضهم لفظ الحق لفتح القاف ويقول حق الله
 عهد. ملا راى فقد يره ادق الحق الله بمعرفته وحق عهد باطاعته و
 وحق الملازمه بعباده فيجب الخطاب بقوله ملا راى بزيادة لفظ الدم المستطلة في
 الفارسيه بمعنى الساعته اي انا مشغول في كل ساعته ولمحه بمحفظ متابعته
 الشيخ لان الشيخ في قومه كالنبي في امته فمتابعته اطاعه رسول واطاعه الرسول

و معرفت المولیٰ فی هذا التقویر ظهر لك و چه رجحان هذا الاصطلاح الجاری علی السنة الفقراء
المداریه علی الاصطلاح الجاری علی السنة غایب من الفقراء لاشتماله علی مناسبه كثیره منها وفقه
قوله الله محمد ما ر علي التقوى الذي قلنا بقوله تعالي و اتوا صوابا للصبيان المراد الفناء موافقه قول حق الله تعالى
بقوله تعالي و اتوا صوابا الحق ای بآداء الحق فتأمل - بدانکه ملا محمد قاسمی در کتاب مصباح اللمعات
فرموده که مراد از تجرید ترک اغراض دنیوی است ظاهراً و نفی اعواض اخروی است باطلاً تفصیل
این جمله آنست که مجرد حقیقی کسی بود که بر تخریج از دنیا طالب عوض نبود بلکه باعث بر آن تقرب
بجسمت الهی بود و هر که بظاهر غرض دنیا را بگذارد و بباطن بر آن عوضی در عاجل یا آجل طمع
دارد بحقیقت از آن مجرد نگشته باشد و در معرض معاوضه و متاخره بود و همچنین در جمیع طاعات نظر
او بر حق ربوبیت بود نه صرف عبودیت نه بر عوضی و غرضی دیگر و اما تفرید پس نفی اضافت بود و در
اعمال بنفس خود و غیبت از رویت آن بطالعه نعمت و منت حق بر خود چنانکه گفته اند

هر هدایت که داری ای نبوت	منت حق ثمره منت خویش
هم از دوان که جان سجد کند	کار بر هم ز آفتاب جو کند

چه هر گاه که توفیق تجرید طاعت را نعمت الهی دانند فعل و کسب خویش پس بر آن عوضی
توقع ندارد بلکه وجود خود را غرق منت بیند و صورت تجرید لازم حقیقت تجرید است از هر آنکه
داخل است در و اما لازم تفرید نیست چه شاید که با وجود اسباب تفرید حاصل بود و حقیقت
تجرید لازم صورت تجرید نیست چه شاید که با ترک توقع اعواض خود را در کسب مدخل بیند انتی

فصل دوم در بیان معنی لفظ قلندر و ملنگ بدانکه صاحب بهار عجم

می طرازد که ملنگ بزرگ پلنگ بی خود و بی پوش او ستاد پس ز حاجت چون

آتش میزدن که دل از آید عشق است و ملنگ به صاحب برهان قاطع می نگارد که ملنگ
 بر وزن پلنگ مردم مجرد و سر و پا برهنه و بهیوش و ست ای را گویند و تنی از لنگیدن هم است
 و نیز صاحب برهان در معنی لفظ قلندر بنویسد که قلندر بوزن منته عباد از ذاتی است که از تنویش و
 اشکال عادی و آمال بی سعادتی مجرد و با صفا گشته باشد و بر تبه روح ترقی کرده از قیود تکلفات
 رسمی و تعریفیات آئینی خلاص یافته و دامن وجود خود را از همه در چیده و از همه دست بردار جان
 بریده طالب جمال عاشق ذوالجلال حق گشته و بد اخضر رسیده و اگر ذره بکونین سیلی داشته باشد
 از اهل غرور است نه قلندر و فرق میان قلندر و ملا متقی و صوفی آنست که قلندر تجرید و تفرید بحال
 دارد و در تحریب عادات و عبادات کوشد و تلامتی آنرا گویند که کتم عبادت از غیر کند و آنها را پیچیده
 و خوبی نکند و پیچ شربدی را نپوشد و صوفی آنست که اصلا دل و بجلی مشغول نشود و التفات بر و
 قبول ایشان نکند و مرتبه صوفی از هر دو بلند تر است زیرا که ایشان با وجود تفرید تجرید مطیع امر و مجبور اند
 و قدم بر قدم ایشان میزنند انتهی و در رساله غوثیه مذکور است قلندر بلسان الهی بانیتم
 اسع من اسماء الله تعالی در هر ادالمیرین ملفوظ حاجی الحرمین الشریفین قاضی شاه
 محمد تقی قلندر مرقوم است که قلندر و صوفی معنی واحد است چنانچه قاضی صاحب اکثر همچنین میفرمود
 و قریب اینست آنچه بعضی از اسلاف فرموده اند که صوفی چون منتهی میشود قلندر میشود پس آنچه
 مفاد صوفی است همان مراد قلندر است و حضرت شاه مجا قلندر را هر پوری در مکتوبی
 نوشته اند که قلندر کسی است که از حال و مقامات و کرامات گذشته چون شیخ عبدالعزیز می بردان
 در جبهه رسید مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم وی را خطاب قلندر ممتنا ساخت پس چون که او از
 مصطفی این نام یافت به جهان معرفت آرام یافت به خواجه عبید الله احرار نقشبندی رفقا
 میفرماید که قلندری تجرید حقیقت خود است از موانع دور کردن آنچه از جانب اوست باقی داشتن

آنچه از جانب حق است سبحانه و تعالی و کم کردن خود را بکثرتی که هر چند خود را جوید نیاید چنانچه مریدان
مصری قدس سره از سلطان بایزید بسطامی رحمه الله علیه پرسید که بایزید کجاست سلطان گفت
سی سال است که بایزید را میجویم نمی یابم اگر تو بتوانی یافت بجو و در اصطلاحات کاشی مرقوم است
که قلندر روزی یک معنی است و شارح گلشن را از گوید که رند آنکس را گویند که اوصاف و نفوس و احکام
و تعینات معراشته و همه را محو و فنا دیده و از خود دور ساخته و بقید پیچ قید ندارد انتهى
خوشا رندی جدا اگر دیدن از خود برق ناکشوش به دو عالم گر خور در هم نمیند دست انفسوش
سید اشرف جهانگیر سمنانی گوید که قلندر آن بود که مجرد از علایق و عوائق روزگار باشد و بتجربید
ظاهر و باطن حاصل کرده و هیچ دقیقه از دقائق شریعت و نکته از حقائق طریقت فرو نگذاشته
غواص بحر شود و مستغرق در یای و جو باشد انتهى و در کتاب مقصود الطالبین است که مراد از
قلندر آنست که از کونین و تفرید است از این و هر که از این است از قلندر و در قلندر عبارت از ذاتی
است که از نقیض اشکال عادی و کمال بی سعادتی مجرد و با صفا گشته باشد و بر تبه روح ترقی کرده
از قیود و تحلفات رسمی و تعریفیات اسمی خلاص یافته در وی از کونین برداشته همه طایفه حق دیده
و برای حق دیده و دامن وجود خود را از همه دریده و از همه در کشیده و از همه بدل و جان بریده
طالب جمال و عاشق ذوالجلال حق شده و بد آنحضرت رسیده از قیود نفس و عقل و حواس
خلاص یافته و از نشاط و انبساط و اشارت و بشارت افتاده و شاه نعمت الله در رساله
قلندریه نوشته که صوفی چون منتی شود و بمقصد رسد قلندر گردد و شاه حسین راجی فرماید

قلندر کی بیاید در عبارت	قلندر کی بخنجد در اشارت
تحقیق ساهی مولانا عبد الرحمن انجائی النقشبندی در تفهیمات الانس در بیان فرق صوفیه صافی آورده که انا تشبه الحق بلامتیبه است پس طائفه باشند که به تمیز و تخریب رسوم عادات و	

اطلاق از قیودات به محالطات بود و سرمایه حال ایشان جز فراغ خاطر و طبیعت القلب نباشد و ترسم
 بر اسم زلم و عباد از ایشان صورت نه بند و اکتار و نوافل و طاعات از ایشان نیاید و تسکین بجز کم
 اعمال نکنند و جز بر ادای فرائض مواظبت ننمایند و جمع و اشکنا را سبب نبوی منسوب بایشان
 بود و طبیعت القلب قائم باشند و طالب مزید احوال نکنند و ایشانرا قلندر به خوانند و این طائفه از جهت
 عدم ریا با ملائمتی مشابعت دارند و فرق میان ایشان و ملائمتی آنست که ملائمتی جمیع نوافل و
 فرائض متسکین بود و لیکن آنرا از نظر خلق پنهان دارد اما قلندری از حد فرائض نگذرد
 و باظهار و احتیای اعمال از نظر خلق مقید نبود انبی حضرت شیخ رکن الدین فرزند ارجمند شیخ
 عبدالقدوس گنگوهی رحمه الله علیه در لطائف قدوسی ملفوظ شیخ عبدالقدوس پدر خویش
 از عوارف شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره نقل میکنند که فرموده قلندر به را چون که طبیعت
 القلب و سر در دل در محض و حق و مشاهده و دست پدید آمده است و سکر حال و مستی باطن ایشانرا
 مالک شده است بنا بر آن ایشان در قلمت اعمال ظاهری از نوافل و ادب و تناول
 لذات مباهات بر حقیقت شرع پاک نمی آرند و هم در لطائف قدوسی از پدر خود نقل می آرند که
 فرمود که شیخ الشیوخ را هایت شرع کرده که مخط فرائض در قلندر به فرموده و اما قلندر به را دیدیم
 که در ترک فرائض هم پاک نداشتند چنانچه شاه شرف الدین قلندر یابی پتی و خواجه محمد قلندر
 و انشا اله و ما خود دیده ایم که شیخ حسین سهروردی قلندر مطلقاً ترک فرائض داشت با وجود آنکه
 از علمای فحول بود حضرت عبدالقدوس میفرماید که ما شیخ محمد فخر الدین جوپوری را پرسیدیم
 که شیخ حسین نماز نمیگذاشت و شیخ موصوف فرمود که من گویم که شیخ حسین قلندر نماز نمیگذاشت و دو
 شیخ ترکستانی راه خداست لیکن وی راه قلندر به دارد و ما راه تصوف و هم در آن میگویم
 که ای عزیز ترک فرائض از قلندر به من حیث الظاهر است یا از آنست که حق سبحانه تعالی

ایشان را مرتبه روحی عطا کرده و قدرت داده است که بی جسد و روح در یک وقت و یک حال خود را چند جا بنماید پس اگر در وقتی در مقامی ترک فرائض از ایشان دیده میشود تواند بود که که هم درین وقت در مقامی دیگر بجا آورده باشند و یا از آنکه مناظرات کالیف شرعی که آن عقل است در آن خللی پیدا کرده که معنوی شده اند اگر چه من حیث الظاهر در بعضی امور و شیاری از ایشان دیده میشود انتی و حضرت شاه نعمت الله قلندر در رساله قلندریه نوشته اند که ذکر قلندر حق است که از همه عالم مستحق است وین قلندر داناکه اوست بر همه توانا دنیای قلندر تفرید که شایسته است بدین توحید علم قلندر محمود و عمل قلندر محمود راه قلندر عشق است و العشق هو الله انتی بدانکه شیخ محمد زکریا صاحب کتاب مطلوب الطالبین در بیان خانواده دوازدهم قلندریه نوشته است که سبب این خاندان از شاه حیدر قلندر و شاه حسین قلندر بلخی است و از هر سلسله هر کس که مرتبه ابدال رسد قلندر مشرب گردد چنانچه تمس الدین تبریزی مولانا جلال الدین رومی و فخر الدین عراقی و حافظ شیرازی و سعید بن حبشی قدس الله اسرارهم و غیره از هر خاندان قلندر بوده اند انتی بالآخر طریقه که در صوفیه کرام مروج و معمول است افضلترین طرق است و محققین تحقیق رسانیده اند که حق تعالی نظم عالم بدست ایشان سپرده است و کسی را چاره آنکه سلسله ایشان چنانکه یاد کرد ایشان دم زند و رخنه اندازد و بجای و بار متعلقه ایشان مغل باشد و مستر شدن ایشان افضل گردد همه شیران جهان بسته این سلسله اند و به از حیل چنان بگسلد این سلسله را بد پس حیل و زور مخالف ایشان که صریح مخالف خداست چه کارگر گردد و چه اثر پیدا کند زیرا چه همون دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم تار و ز قیامت ترقی خواهد یافت که حق تعالی محافظ و مست اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و مولانا میگوید سه فراعته دارد از ابر و غبار بر فراز چرخ دارد دم در آرد و فی کشف المحجوب آورده خداوند حق سبحانه و تعالی بریان نبوی باقی

گردانیده است و اولیاء را سبب اظهار آن کرده تا پیوسته آیات حق و محبت صدق محمد صلی الله علیه
و سلم ظاهر می باشد و مرایشان را و الیایان عالم گردانیده تا محو احدیت دی گشته اند و راه متابعت
نفس را در نوشته از آسمان باران برکت اقدام ایشان آید و از زمین نبات به صفای احوال شان پیوی
و بر کافران مسلمانان نصرت بهمت ایشان یابند و ایشان چهار هزارند که مکتوبان اند و یکدیگر را
نه شناسند و جمال حال خود را ندانند و اندر کل احوال از خود و خلق مستور باشند و اخبار بدین وارد است
و سخن اولیاء بدین ناطق و مر خود اندرین معنی بحمد الله عیان گشته است و اما آنکه اهل صلح عقد اند
و سرزنگان درگاه حق اند و پیغمبر اند که مرایشان را اختیار خوانند و هفت دیگر از ایشان را ابرار خوانند و
چهار دیگر که ایشان را اوتاد خوانند و سه دیگر اند که ایشان را اتقیا خوانند و یکی وی را قطب و غوث
خوانند و این جمله یکدیگر را اثناسد و اندر امور باذن یکدیگر محتاج باشند و بدین نیز اخبار مروی ناطق
است و اهل حقیقت بر صحت این مجتمع اند صاحب کتاب فتوحات مکیه رضی الله تعالی عنه در
فصل سی و یکم از باب صد و نود و ششم از آن کتاب رجال هفنگانه را ابدال گفته است و در اینجا ذکر
کرده که حق سبحانه و تعالی زمین را هفت اقلیم گردانیده است و هفت تن از بندگان خود برگزیده
و ایشان را ابدال نام نهاده و وجود هر اقلیمی را یکی از آن هفت تن نگاه میدارد و گفته است که
من در حرم مکه با ایشان جمع شدم و بر ایشان سلام گفتم و ایشان بر من سلام گفتند و با ایشان سخن
گفتم و فرموده است که شل ایشان ندیدم شیخ طریقت فرید الدین عطار قدس الله تعالی سره
گفته قومی از اولیاء الله عز و جل باشند که ایشان را حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در حجره
غایت خود پرورش میداد و واسطه غیر می چنانکه او پس را داد و رضی الله عنه این عظیم مقام بود
و پس عالی تا که را بخار رسانند و این دولت بکه رونماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
و همچنین بعضی از اولیاء الله متابعان آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعضی از طالبان را

بجسب روحانیت تربیت کرده اند بی آنکه او را در ظاهر پیری نپاشند و این جماعت در اویسیان
و بسیاری از مشایخ طریقت را در اول سلوک توجه باین مقام بوده است چنانکه شیخ بزرگوار شیخ
ابوالقاسم گورگانی طوسی را که سلسله مشایخ حضرت ابوالجناح نجم الدین لکبری بایشان می پیوندد
و از طبقه شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن خرقانی اند قدس الله تعالی ارواحهم در ابتدائی که
این بوده که علی الدوام او پس و پس گفتمی انتی حضرت میر اشرف جهانگیر سمنانی رحمه الله
در تصنیف خود آورده اند که در متاخرین حضرت سید بدیع الدین قطب لاقطاب قطب المدا در اوردند
و مدتی ارفیق سفر و حضر مانده ام ایشان هم او پس مشرب بودند و پس عالی مقام دارند در اولیاء
روزگار شتلیش ندیده شد انتی فی الواقع حق جل و علا ایشان را در العالمین گردانیده و همین ذات
گرامیش اهل عالم را کمران فرموده در یدانش بشمار و خلفاء با و قارش در تعداد اهل سیر چهار صد و
چهل و دو اند و پنجاه چهار صد و چهل و دو دوازده تن را مورخین از خلفاء اجل حضرت سید بدیع الدین
قطب لاقطاب قطب المدا قدس سره بنوک قلم سپرده و این چهار گروه که ذکر کرده می آید هم از دوازده
است و رای صاحبزادگان صاحب سجاده که از شمار دوازده بیرون اند از ایشان سلسله رشد و
ارشاد در عالم صورت ثفاذ یافت و از ان چهار تن یعنی حضرت سید ابو محمد ارغون معهود و برادر
خویش که ایشان را اهل الله کیتن شمرده اند و بیک لقب معروف اند و حضرت قاضی مطهر قله شیر که
قبه انوار در قصبه ماوراست و حضرت قاضی محمود گرگ دانشمند ان تیج برهنه که خوابگاه وی در
کنقور در نواح کنخو و حضرت سید جمال الدین که نقشب جانن جنتی ست در سیهلیمه خوابگاه
دار و قدس سره هم از ایشان این چهار گروه برآمده اند خدا و مان از حضرت سید ابو محمد ارغون
معهود و برادر خویش و عاشقان از حضرت قاضی مطهر قله شیر و طالبان از حضرت قاضی محمود
گرگ دانشمند ان تیج برهنه و دیوانگان از حضرت سید جمال الدین جانن جنتی شجرات

در
تذکره
المتقین
جلد دوم
ص ۲۴۲

|| هر یک انشاء الله تعالی ارقام کرده خواهد شد ||

فصل سوم در تشریح لفظی گروه خادمان و عاشقان و دیوانگان طالبان

گروه خادمان از حضرت خواجه سید ابو محمد ارغوانی شعبه است خادمانی ستانده صمدیت عارفان طبقه مدیریت یعنی دارث ماضی مناک حق خدمتگزار - عابد ماعبد ناک حق عبادتگزاران ماعرفناک حق معرفتگزار - اهل عرفان رموز دانان رمز من برانی فقده رای الحق بلایا خاتمه الوهیت مقرب جناب احدیت سالک سالک سلوک شریعت و طریقت ناسک مناسک معرفت و حقیقت عاج معارج مقام قرب الاقرب آن سخی بکار بر بند که یوما فیوما در ترقی معارج سعی نموده به نتهای غولیش میرسد و می فرمایند **۱** ای برادر بی نهایت در گمبست به هر چه بروی می روی باریست به الله الله ایشان چه علوم مرتبت بجناب احدیت دارند و چه قرب و خصوصیت چرامضنون من خدا محمد مه بر ایشان صادق نیاید و مسلک ایشان از حق و اصل نکند در حقیقت **۲** هر که خدمت کرده او مخدوم شد به هر که خود را دیر او مخدوم شد به حینا خدمتی که مژه اش مژه مخدومی و خوشا مخدومی که ابتدایش بن اوقت انتهایش ابو الوقت **۳** خواجگان این بندگیها کرده اند به تاگمان آید که ایشان بنده اند چه سبجی تعالی میفرماید و از کمال ربوبیت ارشاد می نماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم اولی الامر مراد از شیخ وقت است پس اطاعت مرشد واجب شد باقتضا امر و تنگی طالب نیز فهم سبجست شیخ حاضر میشود ایشان اول وی را مطیع خود بسیارند من بعد مشقت شاقه و ریاضت عبادت می کنند بعد مطیع شریعت می نمایند زیرا چه طالب و مبتدیه بحالت تحکومی می آید و خویش را بیع می شمارد نفس وی هم منقادش گردد و خوگرا طاعت

میشود پس درین حالت بجا آوری احکام احکام الحاکمین بی تکلف از وی بوقوع می آید و باندگانه
ترقی پذیرد این اطاعت و خدمت شرفی و اثری دارد حضرت بهاء الدین نقشبند رحمه الله
علیه که در وقت اخیر فرمود محمد پارسا عین بهاء الدین شده پس هر که یافت از خدمت یافت خدمت
زردبان مدارج ربوبیت و معارج الوهیت است بی اورضای شیخ و اخوان طریقت بدست نیاید
و بی رضامندی ایشان جانشینی را نشاید. انتهی ایشان وی را اطاعت نمیگویند که ظاهراً در
عابدان مشهور است بلکه خود را و همه را بخدای سپارند و حواله تسلیم رضای نمایند تا در زمره محبان
خدا شامل گردند ۵ هم خدا خواهی و هم دنیای و دین به این خیاست و محالست بخون
خودی و خود آرائی وجود خود را بوجود دانستن و در موجودات دل بستن و جز باقی غیر را باقی
دانستن نزد عفا صریح شرک است موحیدی گوید ۵ اگر یاری از خوشیستن دم مزین بکشتک
است با پاره با خوشیستن به تا وقتیکه طالب را رضای کلی دست نمید به نتیجه اطاعت میسر
نی آید مولانا سراید ۵

نی که هر دم نغمه آرائی کند	نی الحقیقت از دم نالی کند
بی فنای خویش بی جذبی	کی حریم و صلح احرم شوی ۵ خلاصه آنکه
تو باش اصل اکمال نیت و بس ۵	تو در آن گم شو وصال نیت و بس ۵

مبتدئیکه ابتداءً با قاعده کثرت ذکر میکند و شوق و خطب پیدا میشود و حبش آنیکه اندکی ببارگاه
بی نیاز رسوخی میسری آید خوشا نصیبش که منظور نظر لطفش باشد و مشار الیه فاذکر و فی ذکر که
گرد و آنچه قدر فضلی است که بایشان مبذول میشود و اطاعت هم برد و قسم است یکی اطاعت
بغرض آسایش نفسی و دیگری خالصاً به تقاضای مخلصی که آتش وصال یزد بهیال و دیدار
کردگار لایزال است و اطاعت آسایشی آنکه بدین خیال عبادت کند که از عذاب دوزخ

نجات یابد و نعمت جنت بدست آید طبعان مخلص را ازین عذاب و آسایش سرکاری نیست و از دوزخ و جنت کاری نه جز نقد اخلاص در کسبه همت چیزی ندارند و عذاب و دوزخ و آسایش و نعیم را به پیشیزی نخرند اگر چه ایشان در عالم ظاهر پریشان و مترو و حیران میمانند مگر باطن از ذوق دیدار جمال بی مثال خوشوقت اند و با مذاق و هر لحظه چون مستقی به شربت لقای ایزد و اجمال حریص و مشتاق رسوخ خدمت و خلوص طاعت بو ثوق رضای رب العزیز که متغی محبوب دیت و دستاویز شکرست ندگی باشد پس محال و خادم شدن نهایت اشکال که عوض نخواهد و غرض از خدمت و طاعت خالص دارد است رضای خاطر مطلوب جوید و براه رضا و تسلیم بپایند نه باز رگازان که بهای بضاعت خواهند و جز با طاعت چنانکه حافظ فرماید

بروای زاهد و دعوت کنم سوی بهشت	که خدا در ازل از بهر بهشتم نمرشت
یکجوا از خرم هستی نتواند برداشت	هر که در راه فنا در ره حق دانه بگشت
تو و تسبیح و مصلا و ره زهد و ورع	من میخانه و نفاق و سرور دیر کنشت
منعم از می کن ای صوفی صافی که حکیم	در ازل طینت ما را از حی صاف نمرشت
صوفی صاف بستی نبودز آنکه چون	خرقه در میکده ما برین حی نماند نمرشت
لذت از خود بهشت و لب و حشش نبود	هر که او دامن معشوق خود از دست نمرشت
حافظ طاعت حق را با تو عنایت ارد	باش فارغ ز غم و فتنه و شادی بهشت

البته این درجه ورشده داران نبی صلی الله علیه و سلم را به طفیل آنحضرت صلی الله علیه و سلم میسر گشته و این مرتبه بدست آمده از روشنی نبوت بدیدار جمالش بیجاب و در قرب و حضوری کامیاب بهمین مناسبت این گروه با اسم خادمان موسوم گردیده و به اقصی مدارج کمال اعلی رتبه عزت و اجلال سیده خادمان مقیم خانقاه محترم گردگار مقیمان مقام بارگاه حرم حرم و او را در در طی سافت منازل

و شواله گزاردند و نظیر خویش نداشتند شهرت و کرامت را افسانه محض انکار ندرجامه استغناء از یتیم تن دارند
تخریب رسومات ظاهری کوشند و نباشد نیک باطن در پی آرایش ظاهر و بنقاشی احتیاجی نیست
دیو ارکلتان را در چو کمال ایشان در محبت و اتقا کامل و از بندگان و اصل اندیش در آن روز که هر کس
حسرت و ندامت خواهد کشید و هر کجی ندای نفسی و نفسی در میدان حشر خواهد کرد ایشان مشتاق جمال
و طالب ید از حبیبی حبیبی خواهند گفت پس در آن حین از ایشان حق تعالی خواهد فرمود یا عباده
لا خوف علیهم و لا هم یعزفون و نسبت منزلت ایشان حضرت شاه عابد الحق مداری
قدس سره در رساله پنجم ذکر خادمان نقل فرموده چنانکه حسین مداری بشاه عبدالرشید طالبان المرداری
نکاشته مکتوب مخطا معنی خادمان در اصطلاح تصوف چه بیان بفرمائید بخواهش مکتوب به تحریر
یافت برادرم خادمان بحسب سوال گروهی است از اولیا که ظاهر اوشان از اولیای مرقصه و از منہیات مبرا و حفظ
حدود بر رعایت شریعت آراسته و باطن اوشان بشوق و محبت الهی پیراسته و بوزن عهدهت که نشان لفظ خادمانست
در رسد و محبت بجا آوری خدمت کامل از خصوصیت تقربا حدیث سرفراز میشوند و بمقام قرب الاقرب زان
عبودت و ادنی از کمال خدمت اطاعت یعنی پیروی شریعت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و شفقت
شیخ الطریقت خویش که جانشین آن ذات پاک اند صعود میفرمایند این مرتبه اکملیت ایشانست
چنانکه درین خانواده طبقاتیه دارای پنج طبقه العالیه یعنی حضرت سید ابو محمد ارغون و سید ابو تراب
فصو و سید ابو الحسن طیفور رحیم اجمعین را به طفیل حبیب اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
این منصب جلیل نصیب گشته و از ایشان فروعات کثیره نشعب گردیده و اکثر از آنها از خادست
بمزد و ست رسیده اند چنانکه شیخ الطریقت برهان الحقیقت شاه پیارے میان خادم الارغونی
و عمده استاغلین زبده الواصلین شیخ فتح الله متولی خادمان الفصوری و غیره که حالات و مقال
شان از حدود بیان و افرازد مجبوری از آن در گذشته اختصار می نماید که ایشان از لباس

شرف و فضل درین زمره مزب شده اند و بخدمتهای شیوخ که منصب و شانست بوعارج عالی
عروج گرفته اند پس مناصب و مناقب هر سه خواجگان از احاطه تحریر بیرون و خرق عادات
شان از توصیف بیان افزون از تائید غیبی حالتی دارند که همه تعلقات ماسوا را بشمارند
و چون محبت تبارک و تعالی غیر از یک خرد له مخزند و بجنباب رب العزت همه وجوه سر به رضا تسلیم داد
اند و دام رضای تعالی بچویند فدایانی اند که کسی راه بخویند ایشان خادمانی اند که خبر او نخواهند
والسلام علی من اتبع الهدی فقط -

گروه عاشقان شطاریه مداریه از حضرت قاضی مطهر قله شیر خلیفه حضرت قطب المدار
جاریست الی الان عاشقان الی و جانبازان نامتأهلی بقلب عاشقان نامی و گرامی بر یک

بذکر حبیب از جهان مشتغل

ببودای جانان از جهان مشتغل

از عاشقان عاشقان حق که در طلب او تعالی مضطر و بیقرار و بی آرام می باشند مراد از حاجی
الحرمین الشریفین حاجی امداد الله بحیثی المدارمی در کلیات امدادیه که تصنیف اوست
نسبت گرفته شطاریه نقل فرمود که اصحاب شطاریه اند که از ریاضت بگریزند و از صحبت خلق
به پرهیزند کار ایشان جز درد و اشتیاق و شوق و ذکر و فکر و فکر نباشد و اصل اند ازین
طریق اکثر از آنها به ترکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح مشغول باشند و کشف و کرامت اجمعی
نخزند و غیر استقامت موقوف قبل ان موقوف نقد و قضا ایشان نباشد و این طریق از ان
دو طریق اقرب الطریق الی الله است و وصول این طریق شطاریه به چیز فرموده اند اول توبه
و آن بیرون آمدن است از هر مطلوب ماسوای الله چنانکه وقت موت باشد و دوم زهد و
آن ترک کردن است دنیا و اافیها را چنانکه وقت موت باشد سوم توکل و آن ترک کردن
است اسباب ظاهری را چنانکه وقت موت باشد چهارم قناعت و آن ترک کردن است

شعوات و خواهرشات نفسانی را چنانکه وقت موت باشد پنجم منزلت و آن انقطاع گریختن است
از خلق چنانکه وقت موت باشد ششم توجه الی الله و اعراض از اسوی الله است چنانکه
وقت موت بود پس بانی نماند کدام مطلوب محبوب و مقصود جز الله جل شانہ بمقتضی همین ترک
کردن است حظوظ نفسانی را از مجاهده چنانکه وقت موت بغیر مجاهده ترک میکنند ششم رضا و
آن ترک کردن است رضا نفس خود بدخول رضای حق تعالی و تسلیم خود در احکام ازلی حق تعالی
چنانکه وقت موت بود نهم ذکر و آن ترک کردن است ذکر غیر الله چنانکه وقت موت بود دهم مراقبه
و آن ترک کردن است حول و قوت خود چنانکه وقت موت انتهی مرا ایشان حالتی دارند که
در گفتن نمی آید پس از قلم بی زبان چه سراید عاشقان را روز محشر باقیامت کار نیست
کار عاشق جز تماشائی جمال یار نیست در باب سیر چنان ذکر کرده اند که اکثر جانبازان مریدان
حضرت شاه مدار قدس سره درستی و بی باکی تاب نیاورده بتیاب شده جان بحق سپرده اند
و بعضی عاشقان را در آن حالت نوبت بسوختن میرسد بر او شان عطر و گلاب مالیدن هیچ
سودی نمی بخشد البته بعد ریاضت و مجاهده تسکین روی مینمود عاشقان جانبازا سوز و گداز
با خود هر دم و مساز ساخته نفسی بی رضای او بر نیارند و سخنی بی ذکرش نگویند و نه شنوند

مولانا جامی فرماید

سخنی با و از چنگ و چنانه که ای خواجهر بر خیز کافاس عمرت درین بزم که چند غافل نشینی سپاس از می لعل غافل نمائی نغمیت شمر روز عشرت که داند	چه خوش گفت وقت سبوح این ترانه بود مایه دولت جاودانه از صوت افقانه و جام معنانه که پیر است پایان کار زمانه که روزی دیگر زنده باشیم یا نه
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

<p>بهر خانه کز دوست یابم نشانی بجھیرم و حبابی از خانه خود</p>	<p>نیا بم سر خدمت از آستانه که خالی نباشد از و هیچ خانه</p>
<p>گروه طالبان از حضرت قاضی محمود گرگ دانشمند ان کنسوری خلیفه حضرت قطب</p>	
<p>جاریست طالب مولی از همه اولی یک ترازان عرصه گاه لی سح الشرفانیان بجز فانی الله درانه راه تسلیم و رضا بمصدق حدیث مصطفی طالب مولی نکر و طالب دنیا محنت جهان اسد چرب طلب مولی ست که بدریای طلب جمال احدیت زورق تنای وصال خویش بدستیاری ناخدا می عشق گذاشته و از ماسوی الله اعراض نموده و از هر دو عالم روگردانیده اند طالبانش در طلب تشنه اند به پا برهنه خشک لب لب بسته اند به از آتش شوق جلو به دیدار پروردگار سینه بریان و باشتیاق لقای کردگار گرم رو ثابت قدم بی زبان با چشم گریان در آرزوی وصول جمال حسن آفرین ناشکیبا همواره از ارتفاع مراتب عالیه خواهند و بدرجه که رسد بران نه ایستند بلکه شاهباز بلند پرواز نظر اباح رفیع تر از ان پر وازدهند از همین جهت طالبان نامیده شوند که طلب شان حدی و نهایتی ندارد و نه ذوق و شوق شان انتهای و غایتی ندارد ارام طالبان شوق تقار الله در دهند و نشان با ذوق مستمند باشند و صاحب نسبت بودن و بکمالیت کمالات رسیدن از جهد تعلق دارد و از خلوصیکه در وی عوضی و غرضی نباشد میسر شود و نیز طالب را باید که دایم در کسب و ریاضت کوشد و می بی ذکر و فکر محطل نگذارد چنانچه حضرت معین الدین چشتی قدس سره میفرمایند پس یقین دان چون عارف بکمالیت رسد دران وقت کمال ریاضت نماز است با صدق و محبت دل که دران حضور و آگاهی بیشتر حاصل میشود بلکه مزاج اخلاص خاص در وقت نمازی باشد چون کسیکه این سخن معلوم کند و صدق آرد کمال عطش او را روی دهد که چند پیاله آتش پیایی نوشد تشنه تر گردد و از برای</p>	

آنکه جمال نماند هیچ نهایت ندارد و سبک او بی سکوئی و آرام او بی آرامی باشد تا وقت یوم
القا انتی آورده اند که سالک صاحب تجلی جمیع افعال و اشیا را در افعال حق فانی یا پدید
بیج تبه بیج شی غیر حق غافل نه بیند اهل را از گوید ۵ هم گل هم رنگ و هم بوی توئی بد رخت
بیرون کن ازین ملک دوی بدین همه کیفیات و تجلیات در اسخالت حاصل آید که از دست
نفس ناظم مدالی باید و بروی غالب آید لاریب معاکشو دکار گردد و حجابات ظلمانی دور افتد
چنانکه حضرت شاه شرف الدین بهاری در مکتوب پنجم می فرماید که طالب را هر چه افتاده
است با نفس کافر افتاده است و بد آنچه این نفس کافر از راه بر خیزد بر طالب فرض عین
است بحکم حال چه کعبه و چه تخته و چه دستار و چه زنار و چه صومعه و چه خرابات هر چه
شالین شود همه ازینجا بوده است اهل غفلت و عادت را چه خبر از گفته ایشانست ۵

در شبکه هر خیال محشور است	رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست
اگر کعبه از و بوی ندارد کنش است	بابوی وصال کنش کعبه است

حدیث کار افتادگان دیگر است و کار اهل عادت و غفلت دیگر هر چه در حق ایشان گفته اند
و گویند همه از غفلت خود دست و سنت خداوند باطلان خود بچنین رفته است انتی و
شاه حجا قلندر قدس سره در مکتوبی می فرماید صوفی آن بود که نه بود و در هر که این بود صوفی بود
و بورش شریعت صوفی شود و هر که صوفی است قدم از دایره متابعت رسول صلی الله علیه
و سلم بیرون نخواهد نهاد ۵ بود مرد آنکه در حالی تمامی به کند با خواجگی کار عتلامی
انتی و الحال اگر کسی خلاف شرعی کند و گوید که من قلندریم باید گفت که تو لمحدی و قلندر نه
بلکه مشوید مذهبی چنانچه در تفصیلات بیان این مذہب است و اگر باین اعتبار گوید که در سلسله
قلندریه مریدم را است هر چند باین ارادات نیز صحیح نیست که مرید آن باشد که تابع پیر

نمود بود چون از ایشان هیچ ریاضت و مجاهدات و روش پیران مودعی نمیشد و پس ایشان از انجمله اند
که گویند سه بدنام کننده نیکو نامی چند چون مریدان و فقیران بی طریق و خلاف شرع در هر سلسله
بودند و هستند و خواهند بود پس این سلسله را عیب و طعن کردن خالی از نادانی و حسد بی انصاف
نیست و آنچه بعضی تقدیران ایشان را حلق تحمیه بودند از جهت انکار شریعت بود بلکه بغیری و حکمتی
و غلبه حالتی بوقوع آمد اگر انکار شریعت بودی نماز و روزه و حج چرا میگردد انبیا و ائمه غرض ازین
بیان آنکه آدمی را تا بینائی کمال حاصل نکند و عارف را از ناقص متبادر کردن نتواند از خدمت ایشان
روی نگرداند و زبان طعن ایشان دراز نکند که اگر حسن اعتقاد و بی خلاف واقع است چه نقصان
و اگر مطابق واقع است نقد فافز اعظمی حاصل آنکه بدینی اگر موافق حقیقت است منفعتی ندارد و
اگر خلاف واقع است نقد خسر خسرانا سببنا

چون خدا خواهد که پرده کس در د	میلش اندر طعنه پاکان بر د
کار پاکان را قیاس از خود بگیر	ز آنکه مانند درشتن خیر و سیر
هر چه گیر و عملی علت شود	گفتر گسیر دکا ملی ملت نشود

و شعر ازین حال است انچه شیخ ابو تراب عجبی گفته که چون اعراض حق سبحانه بنده را همراه شود
زبان او در اولیای حق بطعن و رد و انکار دراز شود انتهی از اصول المقصود و مولف شاه
تراب علی کاکوردی گروه دیوانگان از حضرت سید جمال الدین جانشین خلیفه حضرت
سید بریلج الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره السلامک دارد دیوانگان دیوانه
جمال حسن آفرین خلاق زمان و زمین سیاح دریای لاهوت سیاح بیدای باهوت عارج
معارج منازل محویت سالک سالک مقام هویت شیدار الله الصمد دیوانه و احد احد مجر و گویشته
تنهایی مفرد کوچه یکتائی دیوانگی دارند که آتش کمال هویشاری ظاهر بر آگنده لباس خاکسار

حضرت قطب المذاهب میفرمایند دیوانه آنرا خوانند هر که امشاهده تبارک و تعالی غالب آید و نوری
در چشم او جلوه نماید عقل معاش مغلوب گردد و عقل معاد بظهور آید از کثرت عشق دلدار محبوب
حقیقی مخطوط باشد بیداریا در چشم خلایق دیوانه و اینماید بدین واسطه ایشان را دیوانه میگویند
و هر که عقل معاش بود او را عارف گویند انقی سعدی علیه الرحمة میفرماید

بشدگم که در داز خلایق بتافت	که گم کرده خویش را باز یافت
پراگندگانند زیر فلک	که هم دد تو ان خواندشان هم ملک
زیاد ملک چون ملک نارمند	شب و روز چون دزد مردم رمند
قوی باز و اند کوتاه دست	خردمند و شیدا و بشیارست
که آسوده در گوشه خرقة دوز	که آشفته در مجلس خرقة سوز
نه سیدای خودشان نه پیر و کس	نه در گنج توحیدشان جای کس
پریشیده عقل و پراگنده هوش	ز قول نصیحت گر آگنده گوش
بیدار یا نخواهد شدن بطعن رقی	سمندر چه داند عذاب البحر رقی
اتمیدست مردان پر جو صله	بیابان نوردان بے وفایله
عزیزان پوشیده از چشم خلق	نه زنار داران پوشیده دلق
پراز میوه و سایه در چون رزند	نه چون ماسیه کار رزق رزند
بخود سفر فرو برده همچون صدق	نه مانند دریای بر آورده کف
نه مردم همین استخواند و پوست	نه هر صورتی جان معنی در پوست
نه سلطان خریدار هر بنده است	نه در زیر هر زننده زننده است
اگر ذاله هر قطره در شدی	چو خرمره بازار از او پر شدی

۰	که حکم رود پای چوبین ز جاس بیک جرعه تا نفخه صورت که پر هیز و عشق آگینه است سنگ	چو غازی بخود بر نه بندند پاس حریفان خلوت سرای است به تیغ از غرض بر نگیرند جنگ	
<p>سرستان خمناء ازل ساغر آشامان باده لم یزل که جام دل ایشان از شراب عشق الهی بسریند و حالات و مقالات اینان شوق انگیز حافظ گوید و رای طاعت دیوانگان زما مطلب که شیخ مذہب ماعاقلی گفته دانست به اسے سہرا پنچہ از ما آید طاعت دیوانگان ست زیرا کہ شیخ مذہب ماعاقلی را گفته دانسته است کی پیش شوریدہ حالی بنشت بہ کہ دوزخ تمنائنی یا بهشت بہ بگفتا میرس از من این ماجرا بہ پندیدم پنچہ او پسندد مرا بہ این غلبہ عشق ست کہ رضا جوی معشوق بہر حال مد نظر در شان ایشان حق تعالی فرماید ان اکابر لدنی نعیم خوشا حال آن صوفیان صفہ صفا و مجاوران حرم صدق و وفا مستکفان خانہ خادمو تلقان خدمت مصطفی کہ اوشان را با اہل دنیا آمیز نمی روند بکار دین او نیز شی از غوغای خلق بگریختہ و با سودای عشق حق در آمیختہ پای طلب شان در راہ است و دامن بہمت از کونین کوتاہ ایشان سیاحان بیدار طریقت سباحان دریای حقیقت گرم روان اہ بخرید پاک بازان کوی تفرید بچاہ خیران بسیار نماز انشک یزان بسوز و گداز</p>			
۰	راز گشایان منسوبستہ دم شستہ ز دل صورت کبر و ریاء باده پرستان شراب است بال نہ ہر دو جهان زیر ہر تخت در ایوان آہی زدہ	راہ نور دان شکستہ و تدم مستکفان حرم کبریا در قہر بخود افتادہ ست دین نہ کون و مکان در نظر ملک نہ و نوبت شایہ زدہ	
می نمایند			

<p>بانیستی حریف بادوست است ناکیم از این دوگان گسته پیوسته ایم باد همچیم و کم ز پیچ در کارگاه هستی کونین را چه تعلیل انداختیم و رفتیم</p>	<p>جبر علی را خبر نیست از عالمی که ما کیم باخوشتن نشسته لیکن خود جبر کیم هنگام بی مع الله بمطرح با خدا کیم دیوانگان شایم رند بر بنه با کیم</p>
<p>انتهی فی الواقع دیوانه بخار خویش استیار صحیح و درست است و ایشان هر دم حشمت بر آه منظر دیدار مضوق می باشند و ظاهر آنچه خلق دیوانه می نمایند و بحالت بی مع الله از همه فرزندان حافظ گوید</p>	
<p>مردم دیده ما جز بر خست ناظر نیست اشکم ابرام طواف حرمت می بندد لبسته دام تقصیر باد چو مرغ وحشی عاشق مفلس اگر قلبش کرد زشار عاقبت دست بران سر بلند نرسد از روان بخشی عیسی نرزم پیش تو دم منکه آتش سودای تو آهی نرزم روز اول که سر زلفت تو دیدم گفتم سر پیوند تو تنها نه دل حافظ راست</p>	<p>دل سرگشته ما غیر ترا ذاکر نیست اگر چه از خون دل ریش می خا هرست طایر سدره اگر در طلبت سایه کنش عیب که بر نقد روان قامت هر که در طلبت همت او قاضیست زانکه در روح فرای چو دست قادر کی توان گفت که برداغ دلم صابرست که پریشانی این سلسله را که غریبست کیست تا کس سر پیوند تو در خاطر</p>
<p>پس تشریح افعلی آن الفاظ چهار گروه مذکوره بالا یعنی عاشقان و طالبان و دیوانگان و خادمان از مصلحات صوفیه صافیة رضوان الله تعالی عنهم اجمعین بحسن اختتام رسیده آنکه ازین چهار گروه تشبها برآمده اند پس طلالی تفصیلاًش درین مختصر کنجای نداده و بلند ابر شجرات کفانووه شده و حضرت سید اجل و حضرت مولانا حاسم الدین سلامتی و حضرت شیخ محمد جهنده بدایونی و حضرت قاضی شهاب کماله آتش</p>	

و غیره رحمتهم جمعین از خلفا را اجل حضرت قطب المدار بوده اند و از ایشان هم سلسله بیعت و خلافت در مشایخ هند نافذ است چنانچه ذکر آن حضرت کرده می آید.

فصل چهارم در ذکر مشایخ خادمان الارغون

ذکر حضرت سراج السالکین مصباح المقرین سیدنا سید ابو محمد ارغون

سجاده نشین قدس سره العزیز

آورده اند فتیکه حضرت سید برج الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره از سیر هند توجه بجانب ملک شام فرمودند بعضی رفقا و خلفای والا تبایم همراه بودند چنانچه رفته رفته سیر روی زمین فرموده بوطن مالوت قدم نجه فرمودند در آن آوان در اولاد احفاد حضرت محمود الدین حلینی زاد حضرت ممدوح الصدر حضرت سید ابو محمد ارغون و حضرت سید ابو تراب فنصور و حضرت سید ابو الحسن طیفور که ذکر ایشان در حصه اول گذشته است رونق افزای قصه چنانکه در مضافات حلب ست بودند از جدا مجموعیش قدس سره شدند حضرت ممدوح الانام نور چشمان را از سینه فیض گنجینه اتصال داده بفرزندی خویش در آورده و از تلطفات گوناگون کامران گردانیدند پس حضرت از اسب کویج فرموده و سعیدان ازل و ارجمندان اجل را بهمراهی گرفته زانها در سفر و حضر داشتند ایشان در مجاهده در ریاضت بسا کوشیدند تا آخر توجه حضرت قدس سره عود می یافتند و در تجرید و تفرید اوقات عزیز بسر فرمودند پس باعتبار دیگر مقام قیام حضرت قطب المدار قدس سره بیشتر در بلده جوینور بماند اهل آن دیار میگفتند که در حق حضرت قدس سره غالباً بهرین شهر خواهد گردید چرا که از قیام جناب شان توجه زیاده تر باین مقام معلوم میشود ناگاه از اکابر و اصاغر آن دیار مخص گشتند مفارقت آن جناب الی ملک و روسای بلده و سکنای قریب و چو از راه شاق گردید ناچار نالان و گریان هر که و همه از آن حضرت رخصت گشتند

حضرت از آنجا بآن مقام تشریف آوردند که قبل ازین حسب ایامی جناب رسول اکرم صلی الله علیه و سلم متقل قنوج جانب جنوب به فاصله پنج کرده آراضی ایست در آنجا غدیری بود و از روی صدای عزیز پیم می آمد از رسیدن چنین عزیز الوجود آن ندا سکون گرفته بود چندی در آنجا اقامت فرموده از آنجا باز سیر و سیاحت نموده بهین مقام نزول اقبال و حلول جلال فرموده طرح آبادی مکنیور انداختند چو نمکه خلق الله پیش آنحضرت جوق جوق از هر جانب حاضر گشته قایز برام می شدند پس بعد ایشان همین طریقه جاری ماند چنانچه مولانا می فرماید

کرده تاد رکنورای جهان جان مقام چشمه کان شد سحاب دامن صحرائ او چون نباشد کعبه مقصود در باب یقین مقصود الفقر فقری ظاهر از فقر تو شد کیست از خاک کی ز ادا آن آینه نمون نیست از نو از شمای شاهانه که هر کس را رسید فیض تو جاریست هر دم صورت آب دان فرد افراد از رضا و تونه ز بهت یافتی ز ایر این حضرتت را مرده خیر العمل یا مرادی انت مقصودی بقصودم رسان نیست غمخوارم کسی غیر از جناب عالیت	واجب التعظیم شد چون ز منرم و بیت الحرام بهر غسل زیر انت آمد از دار السلام ز آنکه کرده قبله مقصود جان در روی مقام صورت از دصفت گرفته معنی خیر الکلام خاک را باشد نصیب از جرعه کاس لکرام ز ره خورشید اقتدار و قطره دریا احتشام هم همو گاهم خصوصاً بر خواصم بر عوام کار هر فردی جو فروشان باندنی تمام پای مزدطایفان مرقدت از السلام یار جائی انت مرجوی فاقصی و المعلوم بر خداوندست روشن حال بیالی غلام
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

بدر وقت افرادی جناب والا اهل حاجت از هر جانب بکثرت حاضر آستانه اقدس شدند و با انواع انواع نهای غیر مترقبه بالا مال گشتند و روزی حضرت قدس سره از شخصی که مقرب بارگاه اقدس

بودنشان عقد صاحبزادگان اظهار کرد حضرت سید ابو محمد ارغون که از هر دو برادر موصوف الصدید
 خویش کلان بودند از آن خصوصیت شکار که پیغمبی آورده بود عذر کردند چنانچه این احوال بر حضرت
 قدس سره مبرهن گشت و وقتی حضرت سید ابو محمد ارغون بخدمت اقدس حاضر بودند ایشان متوجه
 گشته ارشاد فرمودند که ای فرزند چشمان خود به بندوی و بر لوح محفوظ معاینه کنی ایشان را بجز بی آوری
 حکم چاره نبود بر لوح نظر انداختند پس بروی صاحب اولاد بودن خویش مصه هر دو برادر نوشته
 دیدند آخر ازین تقدیر چاره ندیدند و خوش بر خاسته بجهه که جای عبادت ایشان بود تشریف آوردند
 و به برادران خویش ازین حالات اطلاعی فرستادند و قتی که این خبر حضرت خواجه فنصور قدس سره
 رسید فرمودند که ارشاد جدا مجدداً صحیح و درست ست درین امر عذری نباید کرد پس و قتی که زمانه
 عقد ایشان قریب گردید ارشاد شد که ای نخت جگران ولادت برد و نوع ست یکی صلبی دیگر
 ارشادی ارشادی از مادر و پدر تعلق ندارد و صلبی ظاهرست چونکه این عالم را عالم خلق می نامند
 پس هر که لعالم ظهور آمده لباس ظاهری پوشیده است روزی ترک اینجامه خواهد کرد از نشیت
 ایزدی کسی را چاره نیست و آنچه نوشته تقدیرست خواهد شد ای ارجمندان شمار اینجامی ببارم
 و کتاب الله دست رسول الله به شما می گذارم که همین کافی و وافی ست و دعا کرد اللهم ارحم
 علی محمد و آلارغون و ابائنا تراب الفنصور و ابوالحسن الطیفور و اولادهم و کشف
 بباب المعرفت و الحقیقت و عرج بمقام المنتهی الوکایت ای سعادتمندان شمار از فرزندان
 گرفته ایم چنانکه در انبیا و انسل شما بقای عقب ماست زیرا چه اولاد برادر عین اولاد خویش ست
 و چنانشین مطلق هم در طریقه همون حکم دارد بفضل تعالی شمار ازین هر دو امر حاصل ست پس
 در حین حیات خویش در تصبیه بهتر که سادات آنجا از سادات عظام بودند عقد ایشان کرده شد
 چنانچه اولاد امجاد ایشان در تصبیه مکنیور الی الکان موجود ست و اولیای جلیل القدر و نسل

ایشان بعالم ظهور ظهور یافتند که فیض بی پایان شان نهایتی ندارد و تفصیلش درین مختصر گنجای ندادیم و
ایشان و اولاد ایشان توجیه ملک و معاش گاهی نکردند حتی که به تعمیر عمارات هم امرای دیار و مضافات
اجازت نخواهند استند که برای سکونت خادمان و الاسکانات ساخته شود از ایشان کسی منظور نداشت
بعضی کسان درین معامله اصراری ببلخ کردند تا چار برای تعمیر حجر با حکم داده شد چنانچه وقتاً فوقتاً
تعمیر عمارات قصبه بهون قطعه ساخته شد و بعضی سلاطین خواستند که بنای عمارات عالیشان با
زیب و تزئین اندازند در آبادی قصبه کوشند تا که در وی شهرت پیدا کرد و خانقاه هم بمکانات عالی
بناکرده شود و مانعت نموده شد باز ماندند و آنچه دوازده موضع از جانب سلاطین برای مصادرت خانقاه
و مدرسه و کنگر خانه و مسجد عالمگیری بودند وی هم بجلداری سرکار انگریض ضبط گشتند بالعرض آن برای
ند و معاش صاحبزادگان آمدنی بسیار گوشت که در میله بسنت و میله عرس که حق سرکار قرار یافته و براس
مصادرت جاروب و چراغ درگاه و الاجاه مرحمت شد و بکارش موجود دست و نقل بعضی فرامین دستیار
گردیده ثبت رساله مذکرده می آید و آنچه کفایت و تحفه و تحایف از امرای و غزبا بخدمت ایشان
میرسید در مصادرت خود می آوردند و در کج عافیت نشسته مصروف بباد حق می ماندند و از صحبت
امرا هم اجتناب میداشتند ایشان از اولاد و خلفای خویش وصیت نکردند که بر در سلطنت مرو
رویش مبین پگنج قارون گردد و سونیش مبین به چنانچه بسیاری از ان باین طریق عمر عزیز
بسر برده و از فیض بی پایان خویش مخلوق را مال نموده و خلفا انیک صفات را گذاشته
و اصل بحق گشتند روزی حضرت قدس سره خلفا انیک صفات را پیش خود طلبیده و وصایا
نموده جاء بجا برای هدایت خلق الله مامور فرمودند و صاحبزادگان را حکم حاضری آستانه دادند
و برای جلوس آستانه ارشاد فرمودند و وصیت میکنم هیچ مریدین و خلفای خویش را که این عزیزان
را در فرزندی گرفته ام و جانشین و خلیفه مطلق ساخته ام پس هر که از من توسل دانسته باشد بپڑی

لازم است که بجای من او شان را تصور نماید و هر کسی را که راه حق طلب کردن باشد بایشان رجوع
آرد حق تعالی هر یکی را برام خواهد رسانید انتهی پس بعد از وفات حضرت قطب المدار حضرات
خواجگان از مریدان و خلفای خویش بعضی از ارجمندان در مالک هندوستان به قریبات و قصبات
و شهرات مملوک و مذکورند تا خلق را از او شان نفی برسد حیثیات ایشان بخیر گنجد و پس این اهتمام را بدین طریق نظم داده علاوه
او شان چند کسان را بمنصبی مفتخر نموده حکم داده دادند که متواتر نگران حال شان باشند چنانچه زبانه
بدین منوال بهر شد نتیجه سعی ایشان ترقی پذیرفت آخر نوبت باین رسید که با کثر مقام و بیشتر
و بهات از صحبت ساکنان دهر و عدم حصول علم و بلا صحبت نفیس ایشان هم مثابه ساکنان دهر
گشتند جز لقب فقرا باقی نماند و آنچه که معافی آراخی و وثائق که از جانب حکام والا شان امرای
عالی و و دمان بنام حضرت قدس سره یا بنام خلفایا مریدان وی قدس سره بود به تقویض ایشان
ماند چنانچه دوام بلا عذر حاضر آستانه اقدس شده شریک عرس شریف میشدند و نذر و فوج مشکین
میکردند حالا هم ازان اثری و نامی باقی است اینهمه انقلابات از رنگارنگی زمانه است چون از
انقلاب زمانه حالت ایشان دگرگون گردید پس اکثری بی طریق گشته بدین ملام گشتند و قسید از
او شان استفسار نموده شود که کدام هستید میگویند که ما مداریه ایم حالانکه جز نام چیزی نیست و
بعضی گدا بوزنه بازی و خرس بازی را معاش خود قرار داده نام خود مداریه نهادند و او شان چه
سر و کار اکثر عوام این ناپاکان بیکار را دیده بر خاندان عالیه حرمها زنند و در ورطه غمها افتند
معاذ الله من ذلک خاندان عالیه مثل دریا پاک و صاف است از نامزدگی او شان چه قباحست
چنانچه از کف دریا تیره نشود و خشک و خاشاک آبرویش نبرو چنانکه درین مقام ذکر بعضی از بزرگان
گروه خادمان کردن مقصود فقیر است پس ذکر او شان کرده می آید **ذکر حضرت شیخ المشایخ**
پیشوای عارفان سید شاه پیار میان مداری قدس سره سلسله اراوت و

خلافت ایشان به نه واسطه از حضرت خواجه سید ابو محمد از غون می پیوند و بزرگی و دارستی ایشان
زیاده از آنست که بتقریر در آید چنانچه از بزرگان این طریقه علی التواتر منقولست که ایشان
بصغری حساب معمول بدارسه میرفت روزی در ویشی مجذوب بدر حجره اقدس حضرت خواجه از غون
قدس سر نهشته بود از اجاب بر خاسته وی را بقوت تمام در بر گرفت و بگذاشت از بهشت پریشیده
بمکان آمد و بشت تپ بروی طاری شد که بیوش گردید و قتیکه افاقه رو نمود باز بدارسه متوجه شد
که همون مجذوب ایشان را باز گرفت و گذاشت باز تپ بروی مستولی شد و سه یوم بر بستر بخودی
غافلیده ماند و قتیکه بیوش آمد این ماجرا پیش پدر و الا گوهر معروض بیان آورد وی قدس سره گفت
الحمد للهدی ان شاء الله بنظور آمد که وقت ولادت تو فرموده بودند که این سعید ازلی را با ما تو غیر
فیض از روح پاک حضرت قطب المدار معرفت مجذوبی حاصل خواهد شد و اختصاصی خواهد یافت و
فیض و تصرفات بسیار بوقوع خواهد آمد چنانچه آن مین مجذوبست پس از صاحبزاده فرموده
برین را مخفی کسی را مطلق بکنی چنانچه حسب الامر بکسی انتشار را از نکر و چندی در طلب علم ظاهری
کوشید مگر از همان ایام انداز شیخانه و اطوار بزرگانه در نهادش پدید و آشکارا شد و حضرت قطب المدا
رسوئی پیدا گشت و مجلس مقدس افتخاری و اعزازی یافت امام الوقت گردید بعیت ظاهری از
پدر و مالی و قار خویش میداشت ایشان حصه عمر خویش در اتباع نبوی صلعم بسر فرموده و سلسله
رشد و ارشاد نافذ داشته عالمی را مستفیض فرمودند چون زمانه وصال محبوب حقیقی فرارسید مولانا
عبد الجلیل مداری را جانشین خویش ساخته و مریدان با وقار و ادب فرموده ارشاد کرد که انتشار الهی
تعالی فردا رحلت از بنجران خواهیم کرد پس تدبیر تجهیز و تکفین بکنید چنانچه باید ادا ان از هر کی مرخص
شده گفت که تهیه نماز جمعه بکنید من نیز شریک نماز می شوم جماعت تیارست و ردای مبارک بر رخ کشید
و جان بحق تسلیم شد انا لله وانا الیه راجعون قبر شریف پائین مزار حضرت خواجه از غون قدس سره

قطعه تاریخ وفات حضرت شیخ المشایخ پیشوای عارفان سید شاه پیارے بیان
قدس سره از شایخ طبع اشرف مولانا عبد الجلیل صاحب جانشین مرحوم و معقول

جناب شاه پیارے که بود فخر زمان بر در جمعه بوقت نماز سنا نزد هم بذکر انشہد ان لا الہ الا اللہ در رخ بہر حصولش قداسر خود کرد نوشته خاتمہ موجود در عنبر والد	رضای حق چو نگلد برین نوشته برات کہ بود از مہ شعبان واجب البرکات سفر نمود ازین خاکدان پر آفات خرد چو کرد سواش بر کمال و قات بیادگار باوراق دہر این ابیات
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

ذکر حضرت مقتدا ای عرفاء الجلیل مولوی سید شاه عبد الجلیل محدث ارغونی قدس سره

ایشان در مدرسه رام پور تحصیل علم نموده و سالها سال در آنجا قیام فرموده و درس علم ہر بیت گفته پس
از ان بکلیں مراجعت کرده و بچند مدت اشرف اقدس حضرت پیشوای عارفان سید شاه پیارے بیان
مداری شرف نیاز حاصل نموده و بلا از تنش زمانا مانده اجازت بیعت و خلافت از عنایت والائش
نصیب ایشان شد ادبی بود بی مثل فصیح بر فصاحتش آفرین خوانند و بلند بار بلافتش تحسین کنند
بصغر سن توجہ بہ خوشنویسی میداشت برادر خالہ زادش در دست کاری و صنایع مدلی نداشت
بر تحریرش خندہ میزد کہ بر طبع نازکش این حرکت ناگوار آمد شبی بخواب استراحت بود کہ مجلس
مقدس حضرت سید بیچ الدین قطب الاقطاب قطب المدار خود را حاضر یافت حضرت قدس سره
از کمال عاطفت مربیانہ پیش خود طلبیدہ ارشاد کرد کہ ای عزیز چہ میخواستی و چرا بکدر شدہ گفت
خوشنویسی میخواہم و میجویم حضرت اقدس دستش گرفتہ حرفی نویسانید و گفت شتا و با سش
خوشنویس شدی و بمرام خویش فایز گردیدی از ان تاریخ در خوش خطی لا جواب دلا تالی شد

از تخریش عیان است که بر یاقوت ر قم خان و خیره خط نسخ کشیده و تصنیفات هم دارد و خلفاء و مریدانش بنیاد صلب جلیله فایز گردیده چنانچه مولوی نجم الدین و غیره هر که از ایشان توسل حسته بخندار سیده و یکی از واصلان حق گردیده از ایشان حکایات مشهورست تا تاریخ وفاتش بستم یک ربیع الثانی سنه ۱۰۸۶ هـ صاحبزاده داشت مسمی بمولوی عبدالباسط مداری صاحب خارق بود۔
مزارش در مکن پور متصل خانقاه وفات ایشان تا تاریخ نفقه بهم و فیقده ۱۰۸۶ هـ

ذکر حضرت عزیز دلهای اند و گهین مولوی سید محمد نجم الدین ارغونی قدس سره
حکیمی حاذق بود در ریاست بھوبال بصیغه طبابت ماسور در ادیل حال بزانه طالب علی چند سال
هم تصنیف نمود چون در ذکاوت بی نظیر بود پس اعاده آن جز طول تفریر نیست انتخاب رساله که
در حواشی تذکره المتقین حصه اول طبع گشته در همون ایام از اصرار بعضی احباب قلمبرداشته نوشته
و ادعیتی که بعد فراغ از درس بکن پور آمد حضرات آنجا نسبت حصول شرف سعادت ملازمت مولوی
عبدالجلیل مداری قدس سره تخریکها کردند گفت مرا معذور دارید زیرا چه ششیده میشود که او شان
صحبت عوام پسند نمیکند و متوجه هم نمی شوند شاید از لما قاتم مکرر شوند پس در انجا رفتن تحصیل
لا حاصل ست لاچار باصرار مبلغ احباب طوعاً و کرهاً بخندش حاضر گردید و ی قدس سره لب بهم نیز
گفت علمیکه آن عزیز با نسخ بسیار و که بشمار تحصیل نموده از وی معرفت نفس خویش هم پیدا نیاورد
تا معرفت حق حاصل گردیدی و بجناب رب لغزت رسوخی دریافتی هر چند به حل آن کوشید آخر
ازین سوال سکوت ورزید و عرق عرق شد فرمود مشقت چندین مدت بر باد دادی و بموالی همه
فراوش نمودی از ان علم نصی نه برداشتی و معرفت خدا و رسول پیدا نکردی و شمه بکینه حقیقتش نرسیدی و
از جای باز گشت هم مطلع نشدی و در خیر عشق حضرت قطب الدار در گلوئی نیاوختی هیچ کردی ازین کلام
رعشه بر اندامش افتاد و اشک از دیده اش جاری گشت واضطراری غالب آمد که مولانا از جای

بر خاسته و در حجره بندش گردانیدند مولوی نجم الدین مضطرب الحال و نیم جان گردیدند احبابش
 برداشته بر خانه اش بردند و خواستند که بآب و طعام متوجه سازند تا در آن نیم جان جانی آید مگر
 کشتگان خنجر تسلیم را به هر زمان از غیب جان دیگرست پنجه عشق در پهلوش کاری
 شد در آن زمان جز ترقی سوز در درون علاحی نبود پس افتاد و خیزان باز بدو بجهه اش بر رسید
 که مولانا اندرون حجره مشر موند تا وقتیکه علم خود را بر طاق نیامنیانگذاری ازین
 وادی پر خطر که فرادر پیش است گذشتن محال پس ازین ارشاد حجابات دوری و
 مجبوری از توجه مولانا از میان برخاست و نشسته باده عشق دوبالا گشت چنانچه بخدمت
 عالی مدتی حاضر ماند و بجلقه ارادت و خلافت آن حضرت درآمد و یکی از مقبولان و الاشد
 اکثر تصرفات از ایشان بوقوع آمد چنانکه از حفظ الله و اک نشی منقول است که شبی
 مسجد سنیواس ریاست بهوپال رفته بودم در آنجا عجیب و افعه تعجب خیز معائنه کردم که
 مولانا شاه نجم الدین مداری را کسی قتل کرده است که سراز گردن و دستش از هم جدا افتاده
 چون قریب شدم لا اله الا الله محمد رسول الله گفته برخاستند چونکه شب ماه بود و لهذا
 پیچ گونه بچشم خیرگی هم نه شد متحیر ایستاده ماندم از من گفت که ای نشی آب بیار و وضو ساق
 نماز بگذار که وقت میگردد و چنانچه وضو کرده در نماز مشغول شدم با مدادان از بعض
 احباب تذکره بمیان آوردم معلوم شد که آن حضرت صاحب خدمت هستند از حکیم
 شمس الدین که خلف و مرید اوست و از هلال و تقوی آراسته منقول است که وقتی حضرت
 ایشان فرمودند آی عزیز تو اب صدیق حسن والی ریاست بهوپال منشار تبدیلی فقیر متصل
 محال آن بر خوردار میدارد بدین نظر که گاه گاهی از شما ملاقات بهم رسد و دوری مهابرت
 دفع گردد و مگر این نه خواهد شد زیرا چه خدمت این قصبه بنام فقیرست فی الحقیقت

مولوی قدس سره صاحب خدمت آنجا بود اکثر چنین روایات معتبره گوش فقیر رسیده
و ازان روز که در تنبیه اش طرح اقامت انداخته گاهی بجای دیگر نه رفته یک هفته قبل از
وصول بمقام او در پوره رسیده و از انهای غیر مترقبه حکیم شمس الدین خلف الصدق
خود را مالالامال فرموده رخت اقامت از جهان بر سبت مدفن شریفش و نصیب او چه پوره
ریاست بجزو یال است قطعه تاریخ وفاتش از شایخ طبع حافظ عبدالرحمن مبارک آبادی است

سید پاک و سروده علما
فخر حکما و زبده عرفا
از سرای قناد ارباب
روح پاکش بالهت و صدق مصفا
مرحبانم حسابا بخلد در آ

روز پنجم جمادی الثانی
در سن یک هزار و سه صد و سه
رفت هر که حکیم غلام الدین
بر در جنت ارم چو رسید
گفت رضوان کشیده پایم الم

ذکر دستگیر بکیان قطب دوران حضرت مرشدی مولائی
 مقرب ذوالمنن سید شاہ آل حسن عرت شاہ جے میان فنصوری
 الارغونی خلع سید شاہ محمد کمال فنصوری و خلیفہ اعظم مولانا شاہ نجم الدین
 الارغونی رحمۃ اللہ علیہ فنصوری نسباً و ارغونی طرفیہ و مکیں و پٹانا

ولادتش در سنه یک هزار و دویصد و چهل و هشت هجری گردید و قتیکه بسن شعور رسید توحید
بر عظم ظاهر فرمود آخر اطوار پسندیده اش مقبول نظر پدربزرگوار آمد چون عهد حیاتش
بمات قرین شد بجایش تنگن گردید زمانها و اوقات عزیز را بسیر و سیاحت بسر فرموده از بیشتر
بزرگان دین ملاقی گردید پس وقتی از اوقات با و ریاست بھوپال رودنی افزون شد و بحدت

۱۰
 حضرت قبله
 را جازان
 بودید شاه محمد
 باری و بزرگان
 از سید محمد
 یثا و شادان
 شاه جلال
 ناز از سید شاه
 الدین و شادان
 بود محمد یثا و
 ناز از سید شاه
 اولادین و شادان
 سید شاه اولاد
 و شادان از سید
 شاه مدعی مدار
 او شادان را از
 حضرت خواج
 سید ابراهیم
 او شادان را از
 حضرت سید
 ابوالحسن
 خواج منصور
 الخ

شیخ العصر قطب الملت والدین حضرت مولوی سید محمد نجم الدین الارغونی الممداری که یکے از قطبهای زمانه بود شریف اندوخته گشت چونکه بعضی کتب در اوایل ازان جناب خوانده بود پس بخیاال تلمذ و سعادت مندی و ارجمندیش بگوشه خاطر اقدس جای داشت عاطفت مرسیانه با ایشان مبذول فرمود از بیعت و اجازت ممتاز فرموده خلیفه خویش ساخت و حلقه خاصه ایشان در آورده و یکی از مخلصان والا گشت ایشان صائم الدهر قایم اللیل پیرو سنت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و متبع اتباع سلف صالحین خصوصاً بر طریقه حضرت سید یدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره عمر عزیز را به پابندی اوقات بسر فرمود و ریاضت و مشقت شاقه بر خود اختیار نمود و از کسب حلال هر روز بعد افطار روزه نقل چهار یا پنج توله آورد بخت و پز نموده قوت خود می ساخت و گاه گاهی آنهم ناغی نمود و در جامه خود پیوندد مختلف دوخته داشت از کثرت فاقه کشی چادر بر شکم بسته میداشت و بر کسی اظهار تنگی نداشت یا دارم که وقتی از ترک نشستن بی طاقتی چنان در گرفت که بر چهره اش چنان ظاهری گشت که عنقریب هلاک خواهد شد نسبت یوم این حالت بر او نشان طاری ماند الا آمد و رفت موقوف نه فرمود پس رفته رفته خود بخود در جسدش قوتی و پیر روی مبارکش رونقی پدید آید و چنان قوت حاصل گشت که ظاهراً توانایان را باشد فی الحقیقه حسن مخلوق دیگرست و حسن ریاضت دیگر و قوت ریاضت دیگرست وقتی عزم جانب شمال فرموده و بر مکان شیخ ارادت الله بوضع موقی پور گجراته پرگنه نان پاره ضلع بهراج که مرید ایشان است رفته قیام در زبده از شیخ مذکور از نشاء کرده میخواهم که جسم تو کسی از اولادت یا غیر ی دعوت نمکند و پیشم طعانی نیار گفت انتشار الله همین خواهند شد شیخ چونکه کثیر الاولاد است در سلسله چهل کس یا زبده از چهل اند عمرش از صد سال تجاوز کرده کمال محاط و حقایق و معارف آگاه در این زمان

بجانه شیخ مذکور گامی بود که بوقت صبح یک پاوشیری داد همچون قدر وی را کفایت میکرد
 از رسیدن ایشان به خاطر خویش متغزل گردید که پیرابر پاره نان خشک قناعت دارد
 و نفس بد گشیم از شیر سیر شود اقتضای غیرت نیست که چنان پسندیده آید پس به پسر خویش
 متوجه شد و گفت که بر دو شیر از گاو میش بوقت شام دوشیده آر وی گفت که از بر صحر
 دوسه سال بچو یکوقت شیر نمیدهد چگونه بدست خواهد آمد گفت همین قدم سیمت از دم حشمت
 شیر خواهد داد چنانچه یک پاوشیر بداد و تا قیام ایشان همین وطیعه داشت شیخ پیشکش نمود بسیار
 مخطوطه منظور داشت و بیاله بدست گرفته شکرانه حق جل علا سجا آورد و اظهار کرد و گفت
 این انضامترین طعامست و از آن تاریخ آن پاره نان را هم ترک داد و فرمود چرا چنین
 عطیه نفیس لطیف قناعت نکنم و نذای ثقیل دیر هضم حریص شوم سه ماه ستواتر در اینجا
 قیام ورزید روزی از شیخ ارادت الله گفت که گاه در شاقوی تر اند یا آن عزیز و غذای ایشان
 چیست گفت از من بقوت قوی و جفا کشی مشاق تر و غذای او نشان کاه و برگ درختان
 و غیره گفت شما پلا و قور ماسه خورید و روز و شب با سایش گذارید و بقوت حیوانی از
 ایشان کم هستید اگر انسان هم تجرید و زرد و از مردمان بگریزد و برگ درختان قناعت
 کند چه خوش باشد که از بارست خلق بر بد این گفت و مرخص شده راه صحرا پیش گرفت
 و بکوه و دامون تفرج برداشته و عجایب استی معانه فرموده و پس از آن تا حیات بجای
 قراری نگرفته و مکانی نه پسندیده و هر که از قیام گاهش پرسیدی ارشاد کردی که درین عالم
 قیام نیست بی ثباتی و ناپایداری وی هر که داناست بروی آشکاراست بر بی ثبات چه ثبات
 گیرد و هر ناپایدار چه پایدار یزید چنانکه مثل حضرت عیسی علیه السلام حضرت قطب الدار
 باد صفت طول عمر شریف حویلی ساخته و مکانی اختیار نه فرموده ایشان گاهی اوقات مبارک را

معطل نگذاشته کیفیتش چنان بود که بعد نصف شب طهارت نموده بر مصلحه می نشستند و میاد
حق تا نماز فجر مصروف می ماندند و بعد انقراغ نماز و اورا و چندی تلاوت قرآن مجید می نمودند
بعد تا همون وقت بهمون مضمون آیات شریف مستغرق میبودند و بر بستر دراز شده
یعنی فرمودند نشسته چشم بسته رفع غنودگی میکردند و در اواخر ایام نوم هم منقطع گردیده بود و آن حالت
هم نمائنده و غفلت نوزیده و هر که بخدش رسیدی از حقایق معارف خبر دادی و باند اق گردانیدی
مزار شریف بهادر پور متصل موضع سوتا مزرعه موضع بھولی پرگنه لبوان ضلع سیتاپور از لبوان
ده کوه جانب مشرق پو شہ شمال و تباریج ۱۹ اشقان المعظم روز دوشنبه ۱۹ شہ ۱۲۰۷ وفات یافت

ذکر جامع علوم صوری و معنوی سعید ز من مولانا مولوی سید محمد حسن
ابن سید شاه آخون فنصوری المرداری و خلیفہ اعظم حضرت
مولائی و مرشدی سید شاه اچھے میان قدس سرہ

ایشان چنانکه کتب ابتدائی از والد مرحوم خوانده بعد وفاتش بعالم طالب علمی بدر سہ اسلامیہ
میان صاحب واقع سلون ضلع رائے بریلی رسیدہ رجوع بمولوی نور احمد ساکن نقبہ
پسر و موضع سیالکوٹ احاطہ ملک پنجاب تلمیذ مولوی احمد حسن مرحوم صوفی کانپوری
و ایشان تلمیذ مولوی لطف اللہ انجدرس مدرسہ سلون آورده چندی بخدش تحصیل
علم نموده از اتفاقات طالب علمی بہ شاہجہان پور رسیدہ بہ محمد علی میان و مولوی محمد
رمیان شاہجہان پور و مولوی سیف الرحمن پیشاوری سلسلہ تعلیم آغاز نهادہ و سالہا
از ایشان تحصیل علم نموده بجالالت طالب علمی در شاہجہان آباد عرف دہلی رفتہ اند
مولوی عبد المجید پیشاوری مدرس اعلیٰ مدرسہ فتحپوری واقع دہلی درس آعت از کرد

بعد انقضای چند ایام بہر سہ اسینیہ توجہ ساختہ از تولوی انور شاہ کشمیری و مولوی
صنیار الحق دیوبندی بقیہ کتب دینیات تحصیل نمودہ فراغ یافت و سند ہذا حاصل
نمود یاد دارم کہ شبی بجام طالب علمی عزیز مذکور یکجا بودیم و با ہم گفتگوی سیکردیم کہ ذکر
صوفیہ کرام بیان آمد و شعری از عتائق سعارف می خواندم گفت ذکر صوفیان کردن
و بر سخنگامو ہوم نشان عقیدت داشتن خلاف دانائیت اقوال وادلہ ایشان اعتماد
را نشاید و مضمونی بدہنم نہر آید۔ چونکہ عزیز سلسلہ معقولی بود پس علم متکلمین و صحبت این
فرقہ ہوش و حواس را در گرفتہ بود از گفتگویم بجز طول تقریر اثری نہ شد از اخبار خاستم
و بصبح خانہ درآمد و میگفتم کہ ای حق جل و علاستیم برای تحصیل علم این عزیز محض
ہدایتش و رہنمونی خلق ست نہ بہ ضلالت و گمراہی کہ اشک از دیدہ چکیدن گرفت
باہ ادا ان بخدمت شیخ الطریقت برہان الحقیقت خویش حاضر گشتم و چندی نشستہ
ماندم مخاطب شدہ فرمود کہ ملالت چیست و باعث افسردگی چہ حالت مولوی سلسلہ
عرض کردم فرمود کہ اورا بیا رنزدش رسیدم مگر بخاطر خوشنہی می گفتم کہ چنان نہ شود کہ
بیابا کانہ از حضرت اقدس شکم گردد و تقریری پیش آورد و باعث کلفت خاطر مبارکش
باشد زیر اچہ حفظ مراتب و آداب ایشان این چہ دانند ناچار حسب الارشاد مولوی را
بخدتش رسانیدم چون پیش دینی قدس سرہ نشست بر چارہ پائی کہ قریب افتادہ بود
دستی بزدازی کرہای خود خورد کہ چہ صورت گوناگون بودند در افتادند فرمود کہ ایشان
را زد و محاصرہ کن تا از اختیار تو بیرون نشوند و از اہت کلی و کیفیت و کمیت کما ہی
ہر یک مطلع کن و بگو کہ از چند غصہ ایشان در بخجائی باشند و چہ می خورند و چہ میوشند
و در طلبت در ایشان از کجا است و بر چہ سہر یک نظری فکرن و بہ بین کہ دل و دماغ و

اعضای جسمیه چگونه واقع شده اند و مکان ایشان کجاست و از آن زمان که ایشان سکونت گرفته اند بجه طور بسر می نمایند. ازین سوال جوابی نیامد و میخبراند فرمود ای عزیز در وصف مخلوقش چنان گشتی و بادر اک معرفت خالق چه بدست آری اگر چند ابوالعجیبی های که معاینه کردی بوالعجیبی نیست اگر وی تعالی خواهد همچنین عالم که ظاهر است هزاران هزار بخوبی و خوش اسلوبی بدمی پیدا کند و باز فناس از و طایر حسنه با وج قدرتش و ضعتش پری نرزد و فکر سا بادر اک کنه حقیقتش ترقی نه کند در اینجا بیا به

مولوی معنوی فرماید

پس خزانه صنع حق باشد عدم
مبدع آمد حق و مبدع آن بود
نیست را نبود هست آن محترم
بحر را پوشید و کف کرد آشکار
چون مناره خاک چیاں در بوا
خاک را بینی به بالا ای علیل
گفت همی بینی روانه هر طرف
گفت بی حس بینی دریا از دلیل
نقی را اثبات می پنداشتم
دیدم که اندر لغاسی شد پدید
لاجرم سرگشته گشتم از ضلال

که بر آرد زو عطا با و مبدع
که بر آرد فرع بی اصل و سند
هست را نبود بر شکل عدم
با در او پوشید و نمودت غبار
خاک از خود چون بر آید بر عطا
با درانه جز به تعریف و دلیل
گفت بے دریا ندارد منصرف
فکر نهان آشکارا قال قیل
دیدم معدوم بینی داشتم
کی تواند جز خیال نیست دید
چون حقیقت شد نهان پید غیا

	چون نهان کردن آن حقیقت از بصر که نمودی معرضان را در وصف پیش باز رگان و زرگیره نرسود		این عدم را چون نشانند از نظر آفرین ای اوستاد سحر باب ساحران همتاب بنمایند زود	
<p>پس ازین ارشاد حالتی و کیفیت بر روی طاری گشت و متمنی بیعت شد و گفت که هر چه از علم کلام و غیره که خوانده ام محض هیچ و حجاب است و فی الواقع علم حق عملی دیگر است آخر بجا بیعت در آمده منظور نظر و الا گشت و فیض و برکتش در روی چنان اثر کرد که باید و شاید ضرورت تو صیفش نیست اللهم زد فزد غرض که از ان زمان حسب حکم آن جناب بدلی رفته بدرس کتب و نیات کوشید چنانچه تکبیل رسید و سنده از احاط کرده بکنیم و مراجعت کرد از ان تاریخ تبرک تعلق کوشید و مخمول گننامی سعی بلیغ بکار برده از توجه شیخ باندک زمانه سلوکش ترقی پذیرفته صحبتش یک ساعت بهتر از طاعت صد ساله است که انصیب شود و این نعمت بکه میسر آید الا ماشاء الله لطف ملاقات از ملاقاتش بدست آید بتحریر نگنجد درین جاذکش محض بخیاں تا مکه ایشان خلیفه اعظم و محبوب و مرغوب شیخ است و این همه فیضان آن جناب بصورت آب روان روان است هر که خواهد سیراب شود مگر طالب صادق باید و ظرفی متابل شاید هر که انصیب از لی باشد ورنه سودی نه بخشد بآرک الله لنا و طال عمره و فیوضه بکمال قدرته یارباه یارباه یارباه امین .</p>				

بسم الله



سند

قال الترمذی حدثنا محمد بن علی بن الحسن قال سمعت عبدان یقول قال عبد الله بن المبارک الا سنا وحدثنا
من الدین یولوا الاسناد لقال من شار ما شار فاذا قیل من حدیثک یقی کتاب العلل - اتحد بشد الذی ہرانا
الی الطريق الوسطی وحدانا الی الرفیق الاعلی وما کننا لنتدری لولانا ہرانا اندر والذی اوانا ما دوسے
توفیق وکرامتہ وکفانا ان کل خذلان ولامتہ تعالی ربنا رب الکبریا والنفرة والعظمتہ والجمہ والسر لولانا
ما ہتدینا ولا تصدقنا ولا صلینا والذی حقن الدین بالخصص المحصین واسندہ الی الاسناد قدید عن جریمہ
کل من جابہ بالاحاد فهو المحمود علی کل لالسن والافواہ والذی خصصنا بالخطوط الوافرة فالقی علینا مودۃ
علوم الاخرۃ ریجما طیب وطعمها طیب فهو مشکوٰۃ لطقا بالشفافہ وخرور علی اجباہ والصلوۃ لیسنا
علی خیر خلقہ محمد بن الانبیاء المبعوث الی الاسود الاحمر بالملئۃ الخفیۃ السہلۃ السحیۃ البیضاء الذی روی بالرقاۃ
وادری بالدرایۃ وترك الشرع مشرعا علی کور الدہور ورومور العصور فتسلست عنہ انوار الشرعۃ الغرام
فجارجی الصبح والجود آخر واصل محل الغیث والقفر تجل فجاد زمان الدین واللیل مقروا ونجی فقصار الشرع والزلزل
مبطل والذی صدع بام ورفع الحق کما قدر حتی شکو وغفرت کنا علی شل البیضاء لیلما وندار ہا سوار الذی خشی لیسنا
تعالی امتہ بالاسناد المتصل فالقطع کید المرفق المبطل فلولوا الاسناد فی الدین لقال من شار ما شار وروضوان لیسنا
تعالی علی اصحابہ الذین اودد ودلیعہ وقود الشرعۃ فالصل اسناد الذین الی یوم الدین ورجتہ علی الایمۃ
الشاہین کلامہ لقاہین جریمہ وعلی من ائمتی باسوتہم واتحدی بقدرہم وتمسک بالحق البین ویدر فان آہ

اسم صاحب تصنیف و اولاد و بذلہ سکون	تاریخ تصنیف	اسماء الکتاب المقررة فی ہذہ المدرسہ	کیفیت
مولوی سید محمد حسن صاحب ولد سید حسین بخش صاحب فرزند آخون صاحب متوطن قصبہ مکنپور ضلع کانپور	یک سوچ الاول ۱۳۱۰ جبر نسب	مشکوۃ شریف ابن ماجہ ترمذی شریف نسائی شریف ابوداؤد مسلم شریف بخاری شریف ہدایہ اخیرین و اولین تفسیر جلالین تفسیر ضیاء وی وسند امام حنفی مولانا مالک توفیق قلعونج و مسلم الثبوت و صدرا	وفنون دیگر کی کتابیں شاہجہانپور و سلون وغیرہ و غیرہ مدارس میں پڑھیں۔ المرقوم ۲۶ صفحہ المظفر ۳۲۰
الوصیۃ من جانب مدیری المدرسہ			
<p>والوصیۃ لہ ان بتاسی باسلف علیہ السلف الصالحون فیدرج علیہ العلماء الفالحون فیمیتنب السلفۃ الرویۃ و یعتزل السنۃ السنیۃ علی و متفرعا و یتخذ الشریعۃ المظہرۃ مستقی و مشرعا و بعض النواجد علی ما خذ الدین المتین و ینزی بزى العلماء العالمین قال العسقلانی انما یخشی اللہ من عباده العلماء فالعلم شجرة ثمرۃ الخشۃ والا ثقا و یصرت اوقاۃ فی تاسب زاد السبیل و یدیم النظر فیما فرغ فی الکتب الدینیۃ فانما الدلیل یمیل بمعجۃ فی النصح لکل مسلم قدم علیہ و یستعین اللہ فی کل ما ینسخ و یرسخ فاللہ تعالیٰ بین یرید و ملاک الامر فی ذلک الزمان من الدنیا و شہواہا و التناکس حسب ما تیسر لہ عن اودیتہا و ہوانہا وان بذکرنا فی دعواتہ الصالحیۃ بحسن الخاتمۃ عند ایتان الیقین و آخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین۔</p>			
شہادۃ مدرسہ المدرسہ		شہادۃ ارکان المدرسہ	
بندہ الزر شاہ کشمیری	بندہ ضیاء الحق عفا اللعنه	محمد اسحق عفی عنہ	آلف خان
بندہ سید قاسم عفی عنہ	انظار حسین عفی عنہ	شہادۃ متمم المدرسہ	محمد امین
مکتوبہ انتہائی دہلی	محمد عبدالغفور بکان اللہ	بندہ محمد امین عفی عنہ	کتبہ محمد قاسم لودھیانی

وقتی بمقام بھوگنی پور ضلع کانپور مقیم بودم و تفریحاً بوقت شام بصحرای فتم و صلوات مغرب ہم ہمون جا گذاردم بعد بر فروگاہ واپس مے آدمم سر راہ مسجدی بود در انمیان درویشے درود شریف بکمال فصاحت و بلاغت می خواند کہ در دم کشتے پیداکشت متوجہ بمسجد شدم چون قدم بدر مسجد نهادم و سوسہ راہ یافت کہ چنان نشود کہ این کس یکے از دزدان باشد و چیزے از مسجد بدرزد برین و سوسہ نازیبا کہ از تیرگی قلم بود مطلع شدہ بگریخت از مسجد ملا بگفتم کہ این فقیر را بگیر تا غائب نشود ما اندک و دیدہ دستش گرفتہ باز آورد وی نزد مے آمدہ دست بستہ گفت کہ بشہ خطایم عفو کنی بپاسخ عرض کردم بشرطیکہ آنجناب عفو تقصیر کنند معاً ارشاد کرد عفو کردم بر علو ہمتی و دریا دے ستی گشتم کہ بے تکلف چندین خطایم کہ قابل عفو نبود عفو فرمود چرا کہ بلا تصور از سیاہی قلب خویش گمانی فاسد بچنین بزرگ روشنفکر بردم و متہم گناہے کردم پس عرق شدم چونکہ بوقت ارشادش بفرست در یافتہ بودم کہ وقتیکہ ایشانرا بخاطر خویش زبون گفتہ بودم ایشان ہم بخاطر خویش گفتہ بودند کہ بے گناہ این کس مرا متہم ساختہ عجب نا کس است بدینوجہ از من عفو تقصیر میخواست ورنہ متوجہ چہ بود کہ عفو تقصیر خواستی حینکہ گفتم کہ معاف نمودم و متہم گرفتہ بگوشہ برد و گفتگوی بمیان آورد و از فیض صحبتش حظے وافر دست داد پس جوشے پیداشد و عقیدت با وی افزود کہ التماس تجدید بیعت نمودم حالانکہ از والد ماجد بیعتے داشته بودم گفتم کہ مرا حلقہ غلامان خویش در آری فرمود کہ از من نصیب نیست بخاندان خویش بگو کہ رجحان طبیعت ازین ارشاد مبدا گشت و بچستوے شیخ شدم ہر یکے را از بزرگان دیدم در نظم شاہ اپنے میاں جلوہ افروز شد قبل ازین جز بزرگی معمولی گمانے بود بر خطرہ ام مطلع شدہ متہم گردید و فرمود کہ دیگرے را باز بخود متاثر شیخ شدم بجز آنجناب کسی نظر نیاید پس متہم شدہ فرمود کہ دیگرے را بگو ہر چند جستجو ساختم مگر بجز آن قبلہ عالم دیگرے بوہم و خیال نیامد گفت برو و از اوشان تجدید بیعت کن نصیب تو از اوشان است

چنانچه وقتیکه نامهای شنیدم اشتیاقی و اضطاری پیدا گشت بآدادان اراغجامخص گشته بکینور
 حاجه گشتم حضرت اقدس بجانم ام تشریف آوردند پس التجا کے بیعت نمودم فرمودند برگفت
 سری و سودائے اعتمادی نشاید اودیدانه است که بمن رجوع ساخته برو و کار خود کن که نقاش
 در انی دم ناچار بعد از اصرار بسیار بزمه غلامان خویش درآورد حالانکه منم چنین است که
 بدنام کننده مکن نامی چند این نام را بدنام کننده نام بزرگان کم کرده خانان جز نام شیخ خیری ندارد
 از نام چنین بزرگان و اهل تعلق خویش شرم و انگیز حال است حق جل و علا به تصدق بزرگ
 آن جناب شوق و عشقه و دروسه بدر و لبیک محبت خویش بکشد

ذکر مولوی سید محمد نظر الحقی رغونی الماری مکنوی که ایشان هم یوزخانان

ارغونیه بودند شیخی و والده ماجده مولوی سید محمد نظر الحقی این حکیم سید محمد شمس الدین ابن مولوی سید محمد نجم الدین ارغوانی
 الماری قبل از ولادتش بخواب استراحت بود در آن حالت دید که مولوی آبدار بکمال تابیداری از بالا
 در آغوشش اوفتاد چشمانش را زوری تازه و فرحش بی اندازه بخشید که در پیرهن نخی چنانچه
 بآدادان از بستر خواب برخاسته بجداجد حمد و روح الصدروی تعبیر این خواب خواست و
 قدس سره فرمودار حیندا باشد باش حق تعالی ترا پسرے خواهد داد و مراد از لوله هین است و از
 کمال آبداری و سر مراد از جمندی و سعادتندی است چنانچه در سنه یک هزار و دویست و هشتاد
 و چهار هجری النبوی صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم تولد گشت حسن دل افروزش تازگی بخش دیده
 نظار گیان را زوری و خواطر والدین را سروری بخشید غرض که تبریتش کوشیدند و بعمر پنج سالگی حسب
 معمول رسم بکتاب که میشود لعل آوردند و در تعلیم علم پیر سنه فیض عام مجریه انقضاء و الا جابه واقع مکنور
 بموئی که اسم گرامی مولوی محمد شکر الله بود و تفویض کردند از او اکل تعلیم علم باطفال مشغله
 نداشت بحسب سعادتندی بود چه سرایم و چه بنوک تسلیم آرم کتب پارسه از او ستاد

خود سے خواند کہ جذب جوش محبت جدا مجبور کشید و نامہ نامی بدین مضمون بکینہ و صد دریافت
 کہ نور چشمم را زود نزد م بفرسید چنانچہ بخند دست پاشش بمقام سینوا نشس ریاست بھوپال کہ وہی
 قدس سرہ قطب آنجا بودند حاضر گشتند حضرت مدوح در آغوش مرحمت در گرفتند غمخ از او نشان
 از ابتداء تا شرح جائے بخواند و از صحبت فیض موہبتش سعادت گوناگون اندوخت روزے
 حسب ایماے گرامی عزم کانپور ساخت و از ایشان محض شدہ در مدرسہ دارالعلوم واقع مسجد
 رنگیان کانپور رسیدہ بخندست مولوی احمد حسن نور الدین مضمونہ و مرقہ حاضر گشت و کتب
 درسیہ از علوم دینیات وغیرہ خواند و بعد فراغ علم روزی از فقیر را تم احراف مشورہ نمودہ کہ
 اگر صلاح کار باشد بہر اہی جناب مولانا مدوح کہ بکہ معظمہ میروند رویم و انچہ شما سیکوید کہ در علم ادب
 بہرہ کمای نہار پیو دوران مقام مقدس و مکرم باندک زمانہ دریابیم و برای شہادعا کنیم و سندن
 حریف شریف ہم در انجا حاصل نہائیم پس ازین ارادہ اگر چہ خارجہ فارقتش خاطر م را داغدار
 و چشم نام را اشکبار رخ و من ساخت مگر جو ملہامی کہ در خاطر م از ابتدای طالب علمی مکنون بود
 و رد دل ولولہ انگیزختہ از ممانعت باز داشت ناچار مشورہ حسب پامی شفیقی نازک خیال در دوام
 چنانچہ ایشان از والدین اجازت گرفتہ بہر اہی اوستاد مذکور الصدر عازم مکہ معظمہ گشت
 و دوران مقام مقدس رسیدہ و از طواف کعبہ مکرمہ شرف حاصل نمودہ بعد حصول نجات
 زیارت در مکہ معظمہ قیام گرفت و قرأت ابی داؤد در علم حدیث در انجا نمود و در علم ادب
 و تنگاہے حاصل کرد کہ ناگاہ مصر متند خزانے بگلشن نوجوانی وزیر و چشم زمانہ این سرور خزان
 را نتوانست دید یعنی طبع نازکش را علالت رنجیدہ ساخت و قوت جسمیہ بالکل جواب ادوات
 نشست و برخاست ہم از دست برفت بدست یاری دیگرے بخواجہ ضروری میرفت
 روزی مولوی محب الدین چشتی خلیفہ اعظم جناب حاجی امداد الدین چشتی ہاجر مکہ معظمہ

برایشان بذریعہ شخصی پیغامی فرستاد کہ حضرت شما از من میفرمایند کہ منظر اسحق را بکنین و بغیر پس ایشان را
 آن گاہ کنیم کہ حاضر آستانہ اقدس شود ازین پیغام ایشان را خبری نشد باز بہیون طریق پیغام فرستاد
 جوابی نداد آخر گرفتہ فرستاد کہ شہانی شنوید کہ چہ میگویم جواب داد چہ ماجرایست کہ بہیم در نمی آید
 و بخاطر من نگراید آنرا کہ سر و کار از ماست وی از من نگوید و دیگر آزار متنبہ کند خوشای پیغامیست کہ تسلیم
 نہ بخشند این کلمات بگوش حق نباش حاجی صاحب رسید فرمود بگویند کہ انتشار باشد تعالی از او نشان
 آنحضرت قدس سرہ خواهند فرمود خاطر جمع دارند پس ایشان بوقت شب از زیارت حضرت
 ممدوح الانام مشرف گشتند و اصراری ببلغ در بارہ حاضر بودن آستانہ شنیدند عرض کردند چہ کنیم
 کہ طاقت حس و حرکت ندارم وقت آخرست چگونہ خواهیم رفت تنہای و حسرتی دارم کہ بخندست
 والدین رسیدہ یک ہفتہ از مشرف زیارت شان مشرف شدہ زندہ بمانم ارشاد شد غم مخور
 ہچنین خواهد شد درخت اقامت از بنجا برداشته برو غم مخور بہرہای تو ام ضرورت اعانت بخیر
 نیست تا بوطن تو خواهیم رسانید با مدادش عزم بہند کرد عجب اتفاق مسیر شد کہ با وجود تنہای دعا
 استطاعت قوت کلفتی ہو نہ نمود و از صعوبات سفر اثری نرسید آرام تمام دست بدست سفر کرد
 ہر لوی مرحوم میگفتند کہ وقتی کہ از ضعف و بی طاقتی حالت غشی بر من مستول می گشت حضرت
 اقدس نزد من رسیدہ میفرمودند چرا اندوگین و ہراسان میشوی بہرہای تو ام پس بخاطر من تسکین بخشید
 در آن حالت التجای بیعت کردم منظور داشت و مرا بجلقہ بیعت در آورد چہ شفقیت کہ شکریہ
 او داد انہی شود و قتی کہ از سفر در یل بخشیکہ آمدہ بہ بندر ممبئی رسیدم از زاد راہ بمن چیزی نماند از شخصہ کہ
 مرا ختم نمود گفتم نزد من زاد راہ نماندہ است از شما قرض گرفتن میخواہم و بغیر قرض بیج نخواہم گرفت
 وی منظور داشتہ ہفتاد مبلغ حوالہ من کرد عرض کہ از اینجا عازم ممبوال شدم و تا رام تمام در ممبوال
 رسیدم اجورہ را سیکہ حامل اشیایم بود در مسجدی نشانیدہ و اسبابم را در اینجا نماندہ و حضرت گشت

در ان مقام چونکہ از کس معرفتی نبود کہ نزد مآدہ احوالہم پرسد نمازیان بخوانندہ را ہی پیش گرقتند مگر یک کس
از انہمہ باقی ماند و سویم نگرست و پیشیم آمدہ احوالہم دریافت نمود و گفت بہر ہی شما تا محال آودے پورہ
ریاست بھوپال خواہم رفت آن کس ملازم ریاست بود بلا اجازت رفتن ممکن نبود بخاطر خویش تصور کرد
کہ اگر رخصت دستیاب نخواہد گشت ملازمت مستغنی خواہم شد و بخدمت ایشان تا اودی پورہ خواہم تا
چنانچہ از من اجازت گرفتہ پیش افسر خود رفت و اجازت خواست رخصتش منظور شد پس رستین
ملازمتہم تا اودی پورہ ماند غرض کہ از والدین بشریف نیاز مشرف گشت و سرگذشت سفر شفقت
و عاطفت حضرت قطب المدارس بہ بیان آورد و گفت اجازت یک ہفتہ گرفتہ ام انشاء اللہ تبارک
زندہ خواہم ماند ہر کہ بر رسم عیادت نزدش میرفت و بعد پرسش حسب دستور زمانہ میگفت کہ
حق تعالی ترا صحت عطا فرماید بخواہش میگفت خدا را چنان مگوئید بل چنین بگو کہ زود از محبوب خویش
واصل شوی تا آرزوی دلی حاصل گردد و فراق دور شود در ان قصہ مجذوبی بود عجیبی تا بعد گشت
چونکہ ایشان ہر در خانہ رسیدند ہی ہم بیرون خانہ نشسته بود کہ چشانش دوچار شدند و بغور از
حسرت باہم نگرستند و خندیدند از تجربہ مردمان را معلوم گشتہ بود کہ ہر کس را کہ اجل فراسیدی آن مجذوب
بسویش نگرستہ می خندید وی ہمینا کہ سنے شد کہ خیر نباشد خندہ اش اثری دارد پس ازان ساعت کہ
آن مجذوب از مولوی دوچار گشتہ بجای رفتہ سرنگون در افتاد ازان باز سر نہ داشت و از چشانش
اشک روان گشت و سکوت و رزید و ہر کہ طعامی پیش کش وے کردی نخوردی و گفتی کہ حال چہ خورم
لطف خوردن نیست غرض کہ بعد وفات مولوی تانہ روز زندہ بماند و باز جان بجان سپرد انانیتہ
و انا الیہ را جوبون و مولوی موصوف جز نام حضرت قطب المدارس بر زبان حرفی نہ داشت و می گفت
کہ چہ دانید کہ حضرت شاہدا کیستند و مرتبہ شان چیست حق جل و علا زود تر مرا نزد او شان
رسانا و چنانچہ مادہ تاریخ وفات حافظہ عبد الرحمن مراد آبادی در سلاک انظم کشیدہ

<p>۱. منظر الحق حسین اذر حمل تسع عشرون کان سنه العمر هاتف الغیب قال تعظیماً</p>	<p>کان فرما با صلہ وصل بالحساب من اسمہ حصل اقبلوا الخلد اذ حملوا ایداً</p>
<p>پس آن غریق رحمت محبوب و مطلوب خویش و اصل گشت و مشتاقان دیدار را بدریائے حسرت انداخت است إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ °</p>	
<p>حیف در چشم زدن صحبت بار آخر شد روی گل سیر ندیدیم بهار آخر شد</p>	
<p>نقل است از سید اسد علی تہانہ دار اودے پورہ ساکن بھوپال پے آتشب کہ وفات مولوی منظر الحق گردید یافت کہ من خفته بودم کہ یک بیک از آسمان مردان نورانی صورت فرشته سیرت دستار و شملہ کلان کلان بر سر بسته نزول بنمایند و دران میدان کہ فرار مولویست در آتشب چند نوبت این ماجرا پیش آمد اگر نزول فرشتگان رحمت از آسمان شدہ باشد بچنین بزرگ سیرت چہ مستبعد</p>	
<p>ذکر حکیم سید فتح ارغونی المدارس مکینپورے</p>	
<p>حکیم بود حاذق و متراضے بود لایق و فایق برادر مولوی نجم الدین خلف و خلیف پدر عالمے و قار ملا قطب الدین مدارسیت تلمذ ہم از وے داشت و از مولانا مولوی عبد الجلیل نیز اجازتی داشت عمرش نو د سالہ بود انچہ و ثانیقش معین بود ترک نموده توکل و رزید و ہر چہ پیشش رسیدے بذل مسکینان نمودی روزی ازین فقیر فرمود کہ ہر کر اتوکل نیست بوی چیزے نیست و مسلمان نیست بادفع یا بند اوقات ہمہ عمر بخوبی و خوش اسلوبی بسر کردہ سپرداشت حکیم عبد الشکور و حکیم عبد العزیز و ابوالحسن صباحی ابوالحسن بغرض سیر راہ صحرا پیش گرفت و بر اسپیکہ سوار بود و گرم ساخت اتفاقاً از مرکب در افتاد و از صدمہ افتادگی حالت نزع بردی طاری شد و انحال از حکیم صاحب عرضدا شتند</p>	

کہ احوال ابوالحسن ابراست شاید ہمون دم۔ دم واپسین باشد اصلاً بد و متوجہ نشد و بعد از فراغ نماز مغرب
و رود وظائف نزدخت جگر خویش بر سید و اشک بدیدہ بگردانید کہ طایر روحش از کالبد خاکی بعالم
بالا پرواز کرد **وَإِنَّا إِلَٰهٌ رَّحِيمٌ**۔ و قلیک زمانہ قرب حضوری ایشان بہ حضرت
جل عظمتہ فرارسید ہر کہ برای عیادتش رفتی رنگ چہرہ خویش پرسیدی جواب حسب دخواہ نشنیدی
افسردہ گشتی فقیر ہم حاضر گشت ہمون سوال کرد گفتم زرد است۔ مگر رنگ مرعیان کہ پژمرده باشد۔
بروز انتقال آنانکہ حاضر الوقت بودند چہ معاینہ کردند کہ لمعہ از انوار آئی بدید آمد و گردن خویش بگردید
و غائب شد شخصہ از انبیان گفت دیدی چہ ہوید اگشت گفت الحمد للہ ثم الحمد للہ و رنگ و فن چہ داشت
زعفرانی و منور گشت باز آن کس گفت چلیپت فرمود

لای حیات آسے قضا لیجالی چلیپے || اپنی خوشی نہ آسے نہ اپنی خوشی چلیپے ||

و از کمال ذوق و شوق کہ **إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ** گفتہ جان بجان آفرین سپرد و نسبت
جمادی الاولی بود و سئلہ ہ کہ این واقعہ پیش آمد شجرہ وی نیست۔ حکیم سید محمد مختار۔ پیر و پدرش ملا
قطب الدین و پیر و پدرش سید محمدی میان پیر و پدرش سید عبدالحق پیر و پدرش سید محمد سکین پیر
و پدرش سید محمد جمعہ پیر و پدرش سید محمد حسین چلکش پیر و پدرش سید عبد الشکور پیر و پدرش سید عبد العزیز
پیر و پدرش سید داؤد پیر و پدرش سید محمود پیر و پدرش سید ابو محمد ارغون مکنیوری۔ فرارش مکنیور۔
ملا قطب الدین مداری یکے از خلفای شاہ پیاری میان بود یکی از کلام عصر تاریخ و فاش نیست (قطب الدین خلعت)

مخزن خزائن علم و یقین باب حضرت سید المرسلین لانا مولوی روح الامین

و مخدوم مکرم و معظم مولوی روح الاعظم دقاری دالاکو ہر بلند اختر حافظ روح الاکبر ابن سالک
مسالک صراط مستقیم سید شاہ عبد الکریم مصلے ارغونی المداری سہروردی حقیقے بودند این ہر سہ فرشتہ

خصالان راجح تعالی اسم باستی آفریده چنانچه مولوی روح الامین در اوایل بهدارس دہلی وغیرہ طالب علمی نموده تکمیل علم حدیث وفقہ از مفتی ولی اللہ مرحوم انا را سرمرقدہ بدرسد اش بمقام فخر آبا و نذو بعد فراغ در ہمون مدرسہ مدتے درس میگفت در تخریر علمی ہمسرے نداشت شاگردان جلیل القدر فارغ التحصیل از وسے ماندند و یقین طبابت بی عدیل بود از کتب درسیہ ہر فن بلا تکلف طلبہ را درس میداد۔ بروز چار شنبہ بتاریخ دہم ربیع الاول سنہ یکہزار و دصد و ہفتاد و یب ہجری سفر آخرت فرمود۔ مولوی روح الامین عظم ہم ہجوہر قابلیت عروجی یافتہ کسب و کمال سعی فرمودہ بہر اہی برادر معظم و منعم خویش مولوی روح الامین طالب علمی نمودہ در ایام عذر شہید گردیدہ ز حال عجالتا نعش وسے دفن نمودہ شد بعد عرصہ پنج سال از صد مبارکش تودہ قبرش در ہم اقتاد نعش بجاالت اصلی نہادہ بود رنگ و روغن پیچ متغیر نشدہ اکثر از اہل قصبہ این واقعہ را معائنہ کردہ اند بتاریخ ولادت اللہ ہر وصالش تہ جمادی الاولی ۱۰۵۲ھ بروز دوشنبہ حافظ روح الکبر قرآن مجید را چنان بہ تجوید و لہجہ خوش الحانی مے خواند کہ مردم از رفتن باز نمیانند و کار ضروریہ خود را فراموش میکردند ایشان ہم ترانہ فیض و برکت فراہم ساختہ بتاریخ سیرہ محرم الحرام سفر آخرت پیش گرفت

سید شاہ کامل دربارے ارغونی المداری

کیے از عرفا زمانہ بودہ است فیضان وی رحمۃ اللہ علیہ ہنوز جاریست و جب لقب دربارے اینست کہ تقرب مجلس مقدس حضرت قطب المدار اختصاصی مے داشت لہذا باین لقب ملقب شد مریدان آنجناب اکثر صاحب نسبت بودہ اند در عمر عزیز و سیاحت بسیار پسندیدہ خلق اللہ را رہنمونی نمودہ و سلسلہ رشد و ارشاد نافذ داشتہ بتاریخ ہفتم محرم بر حمت حق پیوست فرازش در مکنوز

حافظ محمد مراد خلیفہ و شاہ حبیب موصوف

عالمی بود با عمل متقی و صایم الدہر قایم الیل اتباع شریعت سرور عالم صلے اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم بدرجہ کمال ملحوظ میداشت و اوقات عزیز را بذکر و ذکر و تعلیم و تعلم می گذرانید و ابتدای حال بہ مدرسہ بآند تحصیل علم نمود و کتب انتہائی از مولانا اسلامت السلام مرحوم ختم نمود و از نام نشان و سکونت خویش در اندک کسی را اطلاعی نہ بخشید و بحالت نابینائی مشقت شاقہ بر خود اختیار نمود چونکہ از ابتدا سن - اجمعی شدہ بود و بعالم نابینائی تحصیل علم نمود و مصائب طالب علمی بر خود گوارا فرمود آفرین صد آفرین بر ہمتش با دو کاوش چہ سرایم و چہ بقلم آرم بوقت مکالمہ عبارت کتب از بر میخواند یا دوارم کہ طلبہ بخدیش میرفتند و می گفتند کہ حافظ صاحب فلان عبارت یا مسئلہ درین کتاب کہ نام نموشدہ است پس وضو سے تازہ ساختہ و کتاب بہ دست گرفتہ بہان مقام می بر آورد کہ طلبہ میخواستند در عشرہ محرم اکثر بار بار بہ بیداری زیارت جناب حسنین رضوان اللہ تعالیٰ عنہما بدین طریق می کنانید کہ اول طالب غسل کردہ و روزہ نفل داشتہ حاضر شود با نوقت از شرف زیارت مشرف میشد بزرگی و وراستگاہ حافظ مشہور و معروفست صاحب نسبتی بود حق جل و علا بزرگترش نزول رحمت کند و در ما رمضان کتب بار ۲۹۹۹ اصل بحق گشت مزارش در مکنیور بہ احاطہ حویلی دے است

نظر علی شاہ خادمان المدارس

سید زادہ بود مولدش حجر بیٹہ منمضافات لکھنؤ ایشان بخدمت اشرف سیدی سندھی شاہ کامل درباری ارغوانی المدارس مکنیوری حاضر گشت و از نعمت بیعت مشرف شدہ پیمانہ مراد خویش از نعمت عرفان لبریز ساخت با یامی شیخ الطریق خویش سفر مکہ معظمہ پیش گرفت بعد حصول شرف زیارت

کعبه معظمه و مدینه طیبه جاودت کرد و یکی از مجازیب روزگار نامه شد بسیار کرامات از وی سر بر منبر
و حکایات از وی معروف است هر ویست کبایم قدر بجای سیر میکرد که یکی از نصرائیان
در پس وی افتاد و دست پادشاه را میسایند پس مخاطب بر روح از پنجره خاکی با ثیاب قدس پروانه
کرد مشهور بود که کسی جسم اطهرش را ماس نمیکنند و وی هم علم لدنی میداشت مقبره اش در موضع قاسم پور
ضلع سینا پور واقع است تاریخ عوس در فصل بهار تاریخ هندی بسنت پنجی مقرر گشت هر سال هجوم
مردمان و ضعیف و شریف میشود آستانه وی مرجع خلایق است فقیر نیز بر مرقدش رسیده و فاتحه خوانده
انوار تجلیات ربانی معاشه نموده - اللهم انزل علی قریبت انوار رحمته و فضله
بر آستانه وی رحمة الله علیه ملنگ حاضر باند و صبح و مسا کوس الفقیر مخزی نیواز در شصت و هفده سال یافت

شوق علی شاه خادمان المراس

در ویش بود صاحب تجرید و تفرید ایشان از قوم شکار بود بجام شباب روزی بخدمت شریف
سید نظر علی شاه رسید که چشمانش دو چار شد و از جذب عنایت خویش بخود کشید و یکی از
داستان زمانه گردانید سعید ازل بود که از کفر باسلام رسیده و یکی از مقربان بارگاه الوهیت گردید
شیخ الطریقیت نام نامی شوق علی شاه نهاد بسیار تصرفات از وی بوقوع آمد آخر بایام غرر
جان بجانان بسپرد و اصل حق گردید مقبره وی بر کعبه گھاٹ ضلع بٹلراج واقع است
زیارنگاه خلایق آستانه اوست

سید شاه مسکین میان ارغونی

صوفی بود یکی از اهل صفا محبوب کبریا نامش شترت یافته و از فیض خلق مستفیض شده

یکے از مریدان شاہ پیاریمیان مدارست تاریخ وصالش چہارم جمادی الاولی است سند وفات یکمزار
دو صد و ہفتاد و دو ہجری از مریدانش یکے شاہ باچہومیان ارغونیست ایشان ریاضت شاقہ
بر خود کشیدہ عمرش نود و یک سالہ بود مدت دو و از دہ سال متواتر آبی نخوردہ در پیران طریقتش
اکثر بر این وطیرہ بودہ اندہمین انفاس شان این حالت عجیب ہنوز باقیست و انہرت کہ آب
نمی نوشید بعضی پاہل در سیر و سیاحتش دعوتی کردہ اجزاء محروم و فلفل زاید از مقدار طعاش
کردند تا امتحان کنند کہ آیا تشنگی غلبہ کند یا نگیرد الا قطرہ از آب نخوردہ و بر این رکات شان ناموش
ہم نشدہ پابند اوقات بود جز طاعت و ریاضت کاری نہ داشت جانشینش ملا نور محمد نیکمرست
و جوان صالح اللہ و وفقتہ بتوفیق طاعتہ و حسناتہ بوقت وصال شاہ باچہومیان مرحوم
این فقیر ہم موجود بود چون نزدش رسیدہ چادر از رخس برداشتہ در صلوٰۃ مشغول یافتہ بازماندہ
و سخن نغفہ بعد ان فراغ نماز سبقت در سلام کردہ مزاج دریافتہ باز مشغول بنماز شد و بہترین
حال واصل بحق گردید بسبب آنکہ جب المرجب بود کہ این واقعہ پیش آمد ان اللہ وانا الیہ الرجوع
عابد و زائد بنماز و واقف بر سر خدا نہ ہما و پیشوا و مقتدا و پاسبان و مذہب یابد خالق بنا کہ در عالم بانہ شاہ باچہ
حیف بیل وادریغ حاضر تا آن در درج شرافت و ان سہر ج علاہ آہ از دار الفنا بگذشت و در دار البقاہ
سال تاریخش برآمد گرہوس داری بچہ از سر بنج و غم و محن و غنا زاری ما
۱۳۱۴ھ

فصل تاریخ وفات

شاہ غلام علی فنصوری مدارسی

مردے بود سحر اوت از والد خواش میداشت موسوم بہ تجید امیان و از مسکین میان سیر
اجازتے بود در بر بنج محمدیہ ہشتاد و چند سال ماند حتی کہ میانش دو تا شدہ و بہمن شکل گردیدہ
روزی پرسیدم کہ چند مرتبست کہ بملقہ ارادت در آمدی و این بر بنج پسندیدہ گفت زاید

از هشتاد سال در زمره غلامان آنجناب آمده ام زبانی شاه غلام علی شنیده شد که میگفت که وقتی بستان
انسان شاه مسکین میان نزدش برسد و گفت ای غلام علی شاد باش سپران تو فوت خواهند شد و تو مثل
من خواهی گردید ایشان بر خاسته تعظیم بجا آورد و گفت احمد که بر چشم منظور نمودم چه جایی که گاهی
تاسف اولاد و بخاطرش راه یافته باشند فی الواقع بندگان خدا همچنین باشند عجب متراضی بود و وقتی
در موضع تو و یا ضلع الکیم پور بر رسید بوقت نماز عشاء میدان و معتقدان را شریک جماعت نیافت
بر رسید باعث عدم حاضری شان چیست گفتند که امسال که درم درین موضع بسیار پیدا شده است
هنگی در دون و مالیدنش مصروف اند گفت چه درین موضع که درم باز پیدا نخواهد شد پس زان تا رنج
در آنجا هر چند سعی کرده شد مگر که درم پیدا نشده همچنین حکایات از وی معروف است عمرش
یک صد و ده ساله بود تا رنج وفات یست نه شوال ساله

شاه عبداللطیف افرغونی

بزرگی بود در مشایخ متاخرین وقت به عالم سیاحت بموضع رسید از مصافات گور گاو ان در آنجا خشت
اقامت انداخت مردانش بخدمتش نرسیدند و چندان التفاتی هم نکردند از ساده وضعی می حمل بزرگش
نکرده اربادت هر دیشی دیگر آورده رسوخ افزوده بودند و از نجابت اخرافت از زیدند بر کجروی
شان مکر شده ارشاد کرد که نام این موضع چیست کسی گفت (کهور) گفت (بان همین تر) و راه
بیمود از فرمان آن سیف زبان آن و به در تابی آمد و ویران گشت و طاوس بکثرت پیدا شدند
و هر چهار سوی رقصیدند و جز صدای دلا ویزشان ندای دیگر نیامدی چنانچه آن مقام ضرب المثل شد
و از آبادی اثری و نشانی نماند سکنا و سیجای دیگر گر بخت متفرق و سرسیمه شدند آخر چون بخت خفته
شان بیدار شد خطاط او نشان خیال پیید آمد که با هم مشوره باید کرد و چنانچه بمقامی یکجا شده گفتگو کردند

کہ این ادب را بر ما ازانست کہ با پیر و مرشد خویش بے ادبیا کردہ ایم پس صلاح کار در انست کہ بچندین
برسیم و بہ پایش در افتادہ عفو تقصیر خواہم چنانچہ اکثری ازان تمیہ سفر نمودہ بکلیتہ حاضر شدند و بقدش
در افتادند و عفو تقصیر خواستند پس راضی و خوشنود ہمراہ بردند و بجز طے مسافت و بہر ہون موضع
بر رسیدند و ایستادہ شدہ فرمود کہ نام این موضع چہ بود گفتند (کور) ارشاد کرد (ایست گنگور)
و ہمہ بخاتمام کہ پس ازان تاریخ آبادی ترقی پذیرفت و ساکنان آنجا باندک مدت یکے ازل و ول
شدند و ہنوز آبادست و این حکایت ہنوز زبان ز مردم آن دیارست تاریخ و فائش و دازدہ رجبا کہ جب

ذکر شبہ عجیب المہتولی ارغونی المہدار

ایشان عروج از خدمت جارب و بکشی یافت در اوایل شوق و عشق و امگیر حال دی شد بوقت
شب بیرون از خانقاہ شریف جارب و بکشی مے نمود رفتہ رفتہ ازین خدمت بجناب حضرت
قطب المہدار چنان مقبول افتاد کہ خود بخود در بستہ بروکشاد چنانچہ ہمہ شب ہمین مشغلہ مے داشت
و بہر بار یکہ مے رفت تجدید غسل و تبدیل لباس جارب و بکشی می نمود چون عالمگیر ثانی وقتے براسے
حصول شرف زیارت اقدس قدس سرہ بدتال برسید و از ایشان دو چار گشت گفت اسلام علیک
فاخلع علیک عالمگیر جواب دادہ معاف علین ازاد و رساخت و مصافحہ نمود و گفت از ادب خانقاہ
مطلع فرما چنانچہ ایشان وی را برقبہ افرا طہر رفتہ فاتحہ خواندند و از زیارت حزار فیض الاوار شرف
کنانید عالمگیر از کمال نیازمندی و راندن نیچہ کہ با خود داشت نذر کرد قبل ازین احمد شاہ حاضر آستانہ
فیض کاشانہ شدہ بود و راندن ہنشا صاجہ از گان مہتولی روضہ اقدس قرار یافتہ بود پس و سے ہم
بر پسندید و یک قطعہ فرمان بنام و سے بنا بر تولیتش بنوشت کہ در بخانقل کردہ مے آید مہتولی بہ آقا
نامدار خویش عجیب معاملت میداشت بوقت جارب و بکشی بروی مہلخان و در ستہای بارید و تنہا

ضرورت می شد چاروب را جانب فلک دراز میکرد پس مبلغ می بارید و راندم می گفت مبلغ رو
و درست بازو متا درست باریدن میگرفت و جمع میشد و آن مبلغان و دستهارا صرف مایحتاج مینمود
و شبانه روز از لنگر خانه اش طعام برابر تقسیم می شد آخر بمقابلہ مقبرہ انوار اطر مقبرہ دیگر تیار ساخت
و با پام عرس اندرونش می نشست و مردیان و معتقدانش بایامی وے نزور و فتوح بر آن گنبد
تصدق می کنند و ہر کہ تعرض می کرد کہ این بے ادبیت کہ ہمسری کہ باقا، خویش مکنی میگفت کہ آن مقبرہ
جد منست و این مقبرہ خلف دی است پس ازین بے ادبی معتب شد و بذلت و خواری بعد از
گونگون مبتلا گشت و در آن حال دنیلے باند امش پدید آمد و دروے کرما، افتادند چون کرم از د
بدر شدی بگیرفتی و باز در ہمون زخم نہادی و بگفتی کہ اے کرم کجا میروی رزاق مطلق روزے
تو درین زخم نہادہ است چا میروی دشب و روز از غایت سوز و گداز این دو ہا کہ تصنیف
اوست بخواندے و عذر بدرگا ہش کردے

دوہ

سائین تیرے رو سب سے پوچھت ناہین کوئی | دُر دُر کرین سہیلیاں مین مُر مُر دیکھو توئی

دوہ

اور ون کے تو اور ہین اور میری تم تک دور | جیسے کاگ جہاں کے جن کو اور ٹھور

بالآخر این دو ہا باجناب قدس سرہ مقبول افتاد و از ان دنیل صحت یافت و از عذاب محتاسے
و غیر ہم رہائی گشت و باز خدمت جارب کشتی برسید مگر بآن عروج زلفت و آن مقبرہ کہ بنا کردہ بود
کنیدہ و در ساخت این دو ہا مذکورہ بنا بر جل و ستواری ہا اثرے دار دہر کہ بعد از نیم شب تھنضوع
و خشوع بخواند و بجناب حضرت قطب المدا رجوع آرد از مشکلات نجات باید بحکم الامون
والصاد و الہ الامجاد و فائش بتاریخ ہفتم رمضان المبارک گردید عزارش در مکتوب

منهم حضرت سید ابوتراب خواجه فنصور قسطنطنیه

اوزنگ نشین بازرب و تزئین سجاده نشین حضرت سید بریج الدین محبوب رب غفور سید ابوتراب فنصور طویل العمر بود هفت پسر داشت و اولاد اجدادش اکثر ذیجاه اهل السمر بوده اند سلسله که از ایشان نافذ گشته قطب خادمان نالیست درین زمره بسیاری صاحب تجرید و تقوی و بعضی متاهل بوده اند چنانچه الی الان از ان سلسله جا بجا رونق افروز اند پس بسبیل تذکره برخیز از ان بر موقع و محل ذکر کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی و فقیه حضرت قطب المدار از وطن مالوف ایشانرا بهر اسباب خویش آورده بودند چنان منظور نظر و مد نظر داشتند که گاهی مفارقت گواریان فرمود و چنانچه بعد وصالش هم اولاد اجداد هر سه خواجگان را بجز حاضری آستانه اشرف اقدس افاضتی ندادند این هم بنشانه آنحضرت میوز بر آستانه شریف مقرر خویش می دارند که دیگر حق جل و علی اوقات عزیز میگذرانند این اشعار دل آویز جامع حقایق و معارف که در اینجا نقل کرده می آید از تصنیف دوست

من سر خدا یم که شهباز جبینم	من عاشق خویشیم بنا سوت نشانیم
من سر خدا یم که منیر است از انیم	من کان الستم که در ذات جهانیم
من منظر توحید خدایم خدایم	هم ظاهراً هم باطن در هر دو سرانیم
من بر در توحید خدا هیچ ندانیم	جز عشق ندانیم بجز عشق نخوانیم
من عشق بقایم درین دهر فنا یم	در خاک ظهوریم ولی گوهر کانیم
من جای نداریم بهر جای قراریم	من مرغ علویم که ارکان جهانیم
من شاه سواریم که بر مرکب نوریم	جای که بتازیم همه جا می روانیم
من کافر همتار سیر زلف تو گشتم	ایمان به تو دادیم در ان من و ما یم

<p>من گم شد گانیم ندانیم که آنیم من عشق حقیقیم کہ در دیده چکانیم در پردہ تاهیم بعنے همانیم من مغلس تجرید چو تلاش نشانیم زین وصف ظہوریم نہ اینیم نہ آنیم در کج نشستم کہ آن گنج نہ آنیم در زمرہ زندان بخدا چونکہ ترا بیم</p>	<p>من یارب پرستم بحسن حق پرستیم من آب حیاتیم کہ از چشمہ خضریم من کسوة کہ معنیم کہ معنی نشانیم من محو بناتیم کہ در ذات مداریم من کعبہ صمیمیم بسلام مفریم من رند خرابات بمیخانہ در آئیم من اہل سماعیم بمرسوی برقصیم</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

حضرت سید ابوتراب فاضل غلامی بود موسوم بہ اظہر الدین یکے از برگزیدگان خائب بالعرفت معمولش بود کہ اوقات عزیز را بخدست همانان و حاضران آستانہ فیض کاشانہ آنحضرت گذارد و ساعتے آرام نگرفتے وقتے حضرت اقدس خواست کہ آزاد کند بیاشت و گفت خطایم پیست کہ از من متنفر شدی و عتابی فرمودی کہ از شرف غلامی و خانہ زادی آزادی پسندی و سدہ حیاتم و بال جان خواہد گردید۔ آقا یم غلامی این آستانہ بہ از تحت و تاج شاہانہ و اطاعت و محو مے حضرت مانند۔ افضل از حکمرانی ہفت کشور کردن است نہ ہی نصیبیم کہ خدمت آنحضرت نصیب گردد و خوش طالع ہمایون کہ بقریب ماتم و ولست سال بدین منوال عمر عزیز گذرانید و قتیکہ زمانہ قرب وصال ایزد متعال فرارسید بخدست فیض ہو بہبتش بشافت و غدر خدمت خواست و گفت ہیہات ہیہات حالا ازین سعادت خدمت دور افتادم انچہ کہ بہ بہترین خاک آستانہ یافتم و سدہ کم کسی بسجادی یافتہ بود از ان تاریخ متکلف شد و کسی را بخود را ہی نہاد و ترک غذا نمود ہر کہ بردر حجرہ اش چیزے بروی نگرفتے شخصے موجب تنفر دریافت بخند گرفت طالب راجز طلب خویش طلبی نباید و فی الحقیقت سوای محویت هیچ نہاند چو نہ کہ مطلوبم دیگر

لذا ضرورتی نیست که آب در دیده بگردانید و گفت ای واسی غلام آستانه مداریه گویا نم
و محتاج غذای ناسوتی باشم ای آه جز طلب محبوب ظلم و سوائی دیدار حق غذا ایم بشدای عزیز شوق
عشق ای که از کمال عشق از هستی خویش در رفته و محو وی گشته عین معشوق شود چنانکه گفته اند

گفته او گفته اند بود | اگر چه از حلقوم عب و اسیر بود

این سر که از خود بسته لاریب بوی پیوسته عین معشوق شود و در وی صفاتش پدید آید و و
زانکه هم معشوق و هم عاشق یکے گردد اگر چه بظاهر دیگر بنماید این نکته اهل مذاق می دانند عا
بیچاره چه نمید آید بعد چند ایام جان بجان آفرین بسپرد و زیر قفسش بیارید

ششم خواجہ سید ابراهیم قدس الشرح

ایشان خلعت و خلیف حضرت سجاد نشین خواجہ فاضل است هفت برادر بود از همه بزرگ
زوی است خاقان عالی داشت و قتی که از حضرت قطب المدار صاحب سجاده رادعای اولاً
داده بود در آن حین تعویذ می نمود نوشته مرحمت فرمود و ارشاد کرد و چنانکه سپر کلان بسین تعلیم رسد
اول این تعویذ را پیش دست نهی بعده چیزے دیگر بخواند چنانچه همین طریق بعمل آمد بکتش بر همه
علم و تبحر حاصل گشت تلمذانیدر عالی قدر سید داشت گویند که یکی از اقطاب بود و ستوری
چنان بود غالبیکه در راجعش میرفت تارک الدنیا شده می آمد فی الواقع

هر که شمرم دل در حرم بار بماند | و آنکه این کار ندانست در آن کار بماند

بدرستی شخصی تبدیل هیت امارت نموده پیش وی رفت فرمود این جاه و چشم
که عاجل است تا که یاری و دستیاری تو خواهد کرد آخر از یکسے و ناکسے بحالت غربت
زیر زمین دفن است و آنکه پیش فقیر آمدی براسے چه

در کیش جان فروشان فصل و هنر زبید	اینها نسب نگنجد اینجا حسب نباشد
ازین کلام فیض انجام بروی حالتی و عبرتی طاری گشت همه جاہ و نعم را خیر باد گفته بزمہ ارادت کیشان درآمد	
پاک بین از نظر پاک بمقصود رسید	احوال از چشم و دین در طبع خام افتاد
حق جل و علی هر کران خواہد بزمہ خاصان خویش در آورد و بخدمت این حضرات والا درجات برساند تا حجاب ظلمانی بپوشید و کرم این طایفہ از پیشش در رود	
انچه زرمیشود از پر تو آن قلب سیاه	کیبایست که در صحبت درویش است
<h3>سہم خواجہ سید محمد عرفشاہ پیر قدس سرہ</h3>	
ایشان را یگانہ آفاق توان گفت روزی مجذوبی سیرکنان از جای آمدہ بایشان دو چار گشت فرمود خیر باشد از کجا رسیدہ و کجا خواہی رفت گفت سفری در پیش است شما چرا وقت می گذارند فرمود کارے در پیش دارم چندی قیام فرمائید ہنوز ہفتہ عشرہ بمیانست و فرمود	
مصلحت دیدن آنست کہ یاران ہمہ کار	بگذارند و خم طرہ یارے گیرند
<p>آن مجذوب مخطوط شدہ مقیم گشت و قبل یک روز از حج بزور طی الارض در مکہ معظمہ حاضر شدہ از اجاباب و اصحاب ملاقی شدند و بعد فراغ حج روزی در حجرہ نمایان شدند و بیاس خاطر مریدان و عزیزان ہدیہ ہاکہ آورده بودند حوالہ نمودند ما ضریں جلسہ التماس کردند کہ یا حضرت ازین تشریف بری سامی انتشاری بخاطر ما راہ یافتہ بود کہ حضرت کہا تشریف بردند عالا از رونق بخشی گرامی اطمینانے دست دادہ و اہتمامی رہ نمودہ الحمد للہ علی احسانہ فرمود کہ براسے طواف کعبہ و زیارت بزرگان رفتہ بودم مریدان عرض کردند کہ یا حضرت اگر ما نیز ازین نعمت معطل نگذارند از الطاف مربیانہ چہ بعید باشد گفت انتشارا بعد تعالے چنانچہ بسال</p>	

آینده اینهمه کسان را بهیون طریق در مدت قلیل مشرف بچ ساخت تاریخ وفات و ازاده حامی الاول

منهم خواجه شیده خان محمد و سید احمد

مسند آرای بزم صدق صفا منکلی اریکه تسلیم و رضا منهای الشریعت سراج الطریقت هادی دین احمد حمیدی طریق محمدی آنحضرت قدس سره در ابتدا از علم ظاهر فراغ یافته باب علم بر طالب علمان مفتوح ساخت و سلسله درس تدریس آغاز نمودن این شیخ داشت و قسماً از اوقات بر مزار قاضی الانوار حضرت قطب المدا در رفته فائحه منجواند که ندای غیب رسیده که ای سید تا کی در کان یکون مانی و رجوع باصل خویش نکنی خدمت سجاد بنام تستوی قدس سره ازین ندامتیر شده بخدمت پدر بزرگوار که سن رسیده و جسم اطهرش از زهد و ریاضت بوسیده بود حاضر گشت و از ندای غیبی اطلاع بخشید بالتفاتی تمام گفت اے نور نگارم

غم و نیای دنی چند خورے باده بخور | حیث باشد دل دانا که مشوش باشد

ازین کلام موثر شد و همه تعلیم و تعلم را ترک داد و بخدمت اقدس پدر بزرگوار حاضر گشته دست بچیت داد بعد از قضای چند ایام چون پدرش را زمانه وصال محراب حقیقی قریب سید الشان را بانشین خویش ساخته رحلت فرمود چنانچه بر سجاد پدر عالی قدر خویش متکین شده داد زهد و ریاضت و رداد و سلسله تلقین و ارشاد آغاز نمود - وفات ایشان بتاریخ نسبت چهار ذیقعه گردید

منهم خواجه سید امین

این والاد و دمان از اهل عرفان بود بحالت لی مع السدا و قات عزیز گذاروی و در استغراق خود در خوشی از دنیای دنی اعراض نموده و بفق و فقا آورده گوی سبقت از رمضان زمانه در برد

ویکی از اولیای ہند نامی شد صاحب خارق بود خلف و خلیف پدر خویش است آورده اند کہ از اوایل شاہ ہمن احتیاط با کل حلال ملحوظ خاطر میداشت و مردان خویش را اول راغب باین نمودہ بیعت میکرد اکثر صحبت بسیکنان و فقرامیداشت و در اخفای طاعات جہد بلیغ نمینمود اکثر مردان دی صاحب نسبت بودہ اند و در اہل السمرخوف است در کمتر زمانہ بتوجہ شیخ عروج گرفتہ میگفت کہ روزی یکے از مریدانش بسجده میرفت بیوہ زنی برای یک سلوچہ آب استدعا کرد و بے اعراض نمود بسجہ رفت و نماز ادا کرد چون جناب ایشان رسیدند از آن ضعیفہ استفسار نمودند چرا نشستہ گفت برای آب سلوچہ از دستش گرفتہ پر از آب کرد و از آن مرید گفت کہ ہر روزہ آن ضعیفہ را دو سلوچہ آب پُر کردہ برسانے ناعنہ کنی روز دیگر فرمود کہ اے طالب از دست نفس تا فرجام چون بنجہ بشدی و چراغ غفلت و رزیدی چرا از دستش رہای یافتی و مطمئن گشتی ازین خرقہ و دستار کہ پوشیدہ چہ بدست آری شقت بر خود اختیار کن و ہر چہ بوسے گوید خلاف آن بعمل آرتا رہے از آن عالم و قلب تو کشادہ گردد از آن تاینج دی چنین کرد بعد چند مدت یکی از اہل دوع شد انتہی فی الواقع این نفس بدگیش سخت کافرست انسان را بکفر رساند بلکہ کافر سازد و آنکہ با وی بسختی پیش آید و برگرفتہ وی عمل نمکند زود بمقصود برسد و بجناب حق جل و علی رسوخے بہت آرد چنانچہ حضرت امام غزالی گفتہ کہ حضرت طلحہ روایت کند کہ مردی خود را برہنہ کردہ بر سنگ ریگ گرم مے گشت و میگفت ای مرد ارثت بطلال بروز تا کہ از تو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم آنجا رسید گفت چرا چنین کنے گفت نفس مرا غلبہ میکند گفت درین ساعت درہای آسمان برای تو بکشاوندند خدا تعالی با فرشتگان بتو مباحات میکند پس اصحاب را گفت زاد خود از وی برگیرید ہمہ میرفتند وی گفتند ما را دعا کن او یک یک را دعا میکرد و نگاہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم گفت ہمہ را بجمع دعا کن گفت بار خدا یا تقوی زاد ایشان کن و ہمہ را بر راہ راست ہدایت فرما

صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم گفت بارخدا یا اورا تسدیر کن یعنی دعائیکہ بہتر بود بزبان او دہ انگاہ
گفت بارخدا یا بہشت قرار گاہ الیہ شان کن و مجمع از جملہ بزرگان بود کیا بر پای مگر لیست
زنہ را دید عہد کرد کہ ہرگز نیز بر آسمان ننگرد و اخف ابن قیس شب چراغ برگزینی و ہر ساعت
انگشت را بجراغ داشتی و گفتی فلان روز فلان کار چرا کردی و فلان چیز چرا خوردی
اہل حرم چنین بودہ اند کہ دانستہ اند کہ این نفس سرکش است اگر عقوبت کنی ترا غلبہ کند
و ہلاک شوئے و آن بسیاست بودہ اند

اسیر عشق شدن چارہ خلاص من است

ضمیر عاقبت اندیش پیش بیان بین

منہم خواجہ سید محمد دولابرتولی قدس سرہ

آن وحید العصر متولی روضۃ قطب المداہر بود از فیض بے پایانش جانی ذخیرہ اندوز سوادت
و عالمی مستفیض مکرش گردید روزی بر آستانہ اقدس حاضر بود کہ شخصہ سوال کرد کہ بدیست تنہا
زیارت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم دارم الا صور تہ بدست نیامد کہ مشرف
بجمال بہیال شدنی اضطرابی واضطراری دامگیر است کہ چنان نشود کہ اجل فرا گیرد و ہر ازین
نعمت محروم دارم بشیخا از تملقات ساسے چہ تعبیر کہ این گدای مینوار مجلس مقدس آنجناب
صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم رسانے

تلقین درس اہل نظر یک اشارت است

اگر دم اشارتے و مکر نے کنسم

فرمودہ برد و بسیم بقیہ شونچہ شایگانہ در خواب رفت و مجلس اقدس حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ
علیہ وآلہ واصحابہ وسلم حاضر گشت آنحضرت بوسے متوجہ گشتہ فرمود کہ شاد باش علی لدوام حاضری
تو خواہد شد بر سلطت غلامی رسیدہ کہ پاس دے منظور است پس قدموس شد با مداد ان

دی حاضر خدمت شد ارشاد کرد که اے بخت بلند دیدی آنچه ندیده بودی و رسیدی آنچه نرسیده بودی
حالا چه میخواهی گفت غلامی جناب فرمود غلامی آثار نامدار مقبول آمدی بخدمت خویش داشتن
سودا بیست برود متوجه بابل و عیال شو چنانچه مرخص شده شادان و فرحان دست پد عار هست
وطن شد یک قطعه فرمان شاهی مستخرجانی مکنور بنام دی بنظر اقامه السطور گذشته و خاتش نوزدهم شعبان

منهم خواجه سید حاجی خورم

ایشان از اتفاقات در اوایل عمر از خانه بیرون رفتند و در یک معطله حاضر گشته مشرف بچ شدند
چونکه سقاره هاپون داشت مشغول بدینش و از علم بهره اندوخته بکلیه مراجعت فرمود و اوقات
مبارک بعدترین احوال بسر نمود امر او سلاطین معاملات خویش بوی رجوع آوردند مسجد
عالمگیری از اتهام وی تعمیر گشت خلف و خلیف والد ذوی الاحترام خویش ست خون لباس
قانی بوسیده و بدین تاریخ بستم پنج محرم الحرام گذارفته و اصل بحق گشت انالله وانا الیه راجعون

منهم خواجه سید فتح البدر متولی

بزرگی بود از قدمای مشین بصلاح و تقوی آراسته متولی آستانه حضرت قطب المدار قدس سره
در عهد اکبر شاه بود و وقتی اکبر شاه از وی ملاقی گشت و التجای دعای اولاد کرد و رجوع بوی آورد
چنانچه بدعای گرامی صاحب ولد شد یعنی نورالدین جهانگیر تولد گشت یک قطعه فرمان از جانب
والده وی مریم زمانی بنا بر معافی اراضی برای مدد معاش نوشته بنام اوست قدس سره این آرا
نیز از سابق الایام یعنی از زمان ابراهیم شرقی معاف بود پس همون اراضی بقدر حصه ایشان در عهد
معاف نموده شد جانشین پدر و الا اگر خویش است معاصره در مکتوبات تذکره وی کرده و است

خوبی بعضی بیان کشیده چنانچه در مقدمه متفصلاً اصطلاح لفظ خدا مکتوبی که سبق نقل کرده شد و در ذکر وی نموده اند و مناقبش انشا فرموده و زیاده طول بیان گنجائی ندارد و تاریخ وفات بستی به رمضان المبارک

منهم خواجه سید عبدالحمید

دامای رموز الفکر فخری حکمت آموز شریعت محمدی سالک مسالک شریعت طریقت سالک مناسک معرفت و حقیقت صایم الدین و قایم الیل بود عمر عزیز بحسن خوبی و خوش اسلوبی بسر برد کشتی تمنای خویش در بحر فنا انداخته شناور گشته روزی در مجلس دس ذکر عشق رفت در جوش

آمده غزل حافظ شیرازی بر زبان آورده غزل

ای بجز بکوش که صاحب خبر شوی	تا راه بین نباشی که راهبر شوی
در کتب حقایق پیش ادیب عشق	آن ای سپر بکوش که روزی پدر شوی
دست از من جویم و آن ره لبو	تا کیماست عشق بیای و ز ر شوی
غائب خور تا زمر تبه عشق دور کرد	آدم رسی بدوست که بخوابد خور شوی
اگر نور عشق در بدل و جانست و فسد	بالص که آفتاب خاک خوبتر شوی
از پای تا سرست همه نور خدا شود	در راه ذوالجلال چوبی پاوسر شوی
بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود	در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی
اگر در سرست هوای وصال است حافظا	باید که خاک درگاه اهل بر شوی

ازین کلام برخیزار مجلس کیفیت و حالتی پدید آمد حتی که گزنی از ان مدح و شکر گشتند پس در تنه وادریاضت و مجاهده داده و خلق الله را زنجونی نموده و اصل حق شد

منهم خواجه سید عبدالرحمن

ایشان در اوایل حال بزاویه خمول و گمنامی میکوشیدند سلیم و علیم بود اکثر مشایخ آنه میرشمس الدین حسین ع
بخش حضرت قطب المذاهب مختلف میمانند و ابتداء در سیر و سیاحت از صحبت فقرا حفظ کافی و بهره
وافی برداشته آخر بخدمت شیخ الطریقیت برهان الحقیقت یعنی پدر عالی قدر خویش حاضر گردید
و در ریاضت و مجاهده کوشید حتی که در نظر و الّا گردیده و جانشین وی گشت

تعالی السدره بی ذاتی که تا نیز نگهستی نیست

صفای جوهر پاکش دم از پر بهر کار می زد

خلیفتی بود که از حسن اخلاقش در میدان آن سلسله اثری پدید آمد که هنوز از ایشان بوی خلق محمدی می آید و فیض صحبتشان
ظلت نفاق از قلب اهل نفاق می زداید و نه جمادی الاولی بود که در خشت هستی ازین کونین بنیاد است ان الله اعلم بالشیع

منهم خواجه سید فتح محمد

شب بیدار توبه گذار صابر و شاکر پاکیزه صورت فرشته سیرت شیخ الوقت بود روزی
در مجمع کفار بر سید و برای ادای صلوة بیانگ بلند اذان گفت و مشغول نماز شد همگی یورش
کرده قریب جناب قدس سره رسیدند و آهنگ هلاک نمودند چون آنحضرت روی بسلام گردانیدند
و بنظر قهر سوی او شان نگریستند یک گروهی او شان برگشته روی پشت کشیدند و بهما مضطرب شدند
به پایش در افتادند و عفو تقصیر خواستند ارشاد کرد که اگر در علقه اسلام گردن اطاعت فروایید
چه عجب که ازین هلاکت بازمانید چنانچه آن گروه پرخاش جو مطیع اسلام شدند و کلمه طیبه بر زبان
آوردند آخرو بحالت اطمینان آمدند وفات ایشان بتاریخ یازدهم جمادی الثانی گردید مزار
پیرانوار در بهمان باغست ان الله اعلم و انما الیه راجعون

منهم خواجه سید عبد کریم

حضرت ایشان کلم سخن سکوت پسند زادیه گزین بودند از اختلاط خلق بمنفرد در ذکر و فکر اوقات
 شریف بسیار فرمود روزی از عم فقیر شاه عبدالمنان
 عرف شاه کلم میان مخاطب شده ارشاد کرد

بطبعم هیچ مضمون به نیست پس نمی آید	خجوشی منتهی ندارد که در گفتن نمی آید
------------------------------------	--------------------------------------

چنانچه امام غزالی رحمه الله علیه نقل کرده که حضرت عیسی علیه السلام گفت عبادت ده است
 نه خاموشی و یکم که نجین از مردمان در رسول صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم فرمود هر که بسیار سخن
 بود بسیار سقط بود بسیار گناه بود آتش بوی اولی ترانتهی ربیع بن خثیم هشت سال حدیث
 دنیا نکرد چون با مدر بر فاستی قلم و کاغذ بنهادی و هر سخن که گفتی نوشته و شبانگاه حساب آن بخواند
 کردی و بدانکه اینهمه فضل خاموشی از آنست که آفات زبان بسیار است و همیشه پیوده از هر
 زبان می چند و گفتن آن خوش و آسان بود و تمیز کردن میان بد و نیک دشوار بود و بخاموشی
 اول و بال آن سلامت ماند و دل و بهمت جمع باشد و بفکر و ذکر پردازد و انستی پس انسان را باید
 که زبان خود را نگاه دارد از قلب مخاطب مانند تابانک زمانه صاحب دل شود ایشان خلعت
 و خلیف و الد خویش است خدمت حاضری آستانه تا عین حیات بر خود واجب دانست خادم
 آستانه گفتن زیبا است و عاشق مدرا نشستن سزا است هفت پر داشت یک مبلغ و چهار آن به توجه
 آقامه نامدار بلاناغ از دست غیب حضرت شاه بهدار در خانقاه بجای نماده وصول می شد و بصرف
 اهل و عیال می آمد مادام از مستغنی المزاجی بسر اوقات می فرمود عمر شریفش کم و بیش نود ساله بود
 و سنه یکصد و هشت و شصت و هفت هجری بتاریخ لبست دین صف و اصل حق شد مزارش و رباع
 جد خویش موسوم به باغ فتح الله متولد است مریدان و سیه همون طریق پسندیده و در خاموشی
 لطف و خطی برگرفته اند

منہم خواجہ سید شاہ آخون

مدت العمر در زہد و ریاضت بسر فرمود عادت بی بود کہ از یک پاس آخر شب بسجود رفتہ و از نماز تہجد فراغ یافتہ مراقب میماند بعد از آن نماز فجر با جماعت ادا کردہ و از ورود وظایف فارغ شدہ بتلاوت قرآن مجید و دلایل انحراف اشتغال مینمود من بعد بنماز و الا جاہ حاضر گشتہ و فاتحہ خواندہ بخانہ تشریف از زانی میفرمود و طعام نوش جان کردہ خواب میفرمود و نماز پنجگاہ با جماعت ادا مینمود باقی وقت در تعلیم طالب علمان بسر میشد فاکری و شاعری بود و لاوتش در شصت و ہر روز پنجشنبہ گردید سہ روز قبل از وفات بعد نماز فجر مرا ہمراہ بردہ بنماز رسید و کلمات رخصتہ در حضور حضرت معروض داشت و واپس شدہ ہمہ خورد و کلان را طلبیدہ و وصایا نمودہ و متعلقین خویش را بخدا سپردہ و گفت ہر کراہی چہ گفتن و شنیدن باشد بگوید باز موقع گفتگو نخواہد ماند چرا کہ من از مشغولی دنیا علیحدگی خواہم جست پس خمشہ در زید و بیاد حق مصروف شد و قتیکہ روح از کالبد بیرون شدن خواست از دہنیش نداے اللہ برآمد و باز در دم بہ قالب فاکری مراجعت نکرد و عمر شریفش شصت و پنج سال در سنہ یک ہزار و سہ صد و یک باہ ذی الحجہ ہر روز جمعہ بعد نماز فجر ازین پنجہ سراسر سفر آخرت فرمود و حزارش در مکنو رلب در پاسکے امین بود پانین سزرات دیگر شہدا طغیان فی دیر قبرش را مع قبر اسے شہدا بشکست و دریا برد شد

امام الملت والدین سید امام الدین

خلف سید شاہ عبدالکریم فاضل مروی بود کریم در جہتمثل پدر عالی قدر خویش بخت بلند سکوت پسند بجز سلام سنت الاسلام گاہی سبقت در کلام فیکر و عمرش قریب صد سال بود

و ایام و رانهای طاعات میگویند بوقت وصالش این فقیر بحضورش رفت و عرض کرد که بابا
 من هیچ سخنوری گفتنم نیستی بیا که کپش مستحق فضل رسول ببا زار رفت و جلیبی پیش آورد
 و گفت چیست عرض کرد جلیبی آورد ۲۰م گفت چکنم حالا امرتیاں مرا خورانیده اند جلیبی تو بچکار آید
 من این ماجرا معاند کرده بکار صروف شدم که خرم رسید که بابا می شاد درین وقت بیزان
 می سراید که پیشش برسدیم دیدیم که میگویند اسلمانان شرمی ندارید که این مرد و دوازین
 جمع دور سازید از صورتش نفرت می آید و کدورتی فراید بعد از ساعتی سکون گرفت نفتم که این خشم
 و غضب بر که بود گفت شخصی بود عامه سخن بر سر لبسته بصورت پاده سرکاری پیشم آمد و صورتش
 سخت نفرت پیدا آمد در الوقت جمع مسلمانان هم بود از ان مسلمانان مخاطب شده میگفتم که این مجسم
 شیطان را از پیشم چو دور نمی کنید و در خود را می برید اسلمانان شیطان لعین بود و بگو
 که بوقت مرگ من بکس را پریشان سازد دیگر الحمد لله که بتصدق و دستگیری محبوب کردگار حضرت
 قطب المدا که گزری نشد و از دور دفع گردید حالا از شما نصحت می شنوم و بخدا احوالکم و بذر کلمه
 طیبه متوجه شد و هماندم جان بجان آفرین اسپر بتاریخ هشتم رمضان المبارک بروز ادرینه
 این واقعه رونمودات الله و انت الیه راجعون

یکتای روزگار عاشق کردگار شیده فضل مدار فقهوی مدار

عجب مرتضی بود از کثرت ریاضت و مجاهده نحیف و ضعیف شده بود و گاه به بر لاغری اندام
 خویش رحمی نموده و به تقلیل غذا اکتفا نموده در ستاحمر بره و تقوی بسر فرمود و بصحت مجازیب
 روزگار اکثر اوقات عزیز میگذاشت و قنیه زمانه وصال عبود حقیقی قریب رسید و مرض الموت
 بروی متولی گشت از اکل و شرب منقرض شد با وجود اینهمه تقاضات بزرورت روحی در اوقا

ہر جے واقع نشد چنانچہ بوقت وصال محبوب حقیقی فقیر ہم مع دیگر گسان بخدمت حاضر بود و دیدیم
کہ ہمہ دم دوزانو و قبلہ شمسہ بشل عروج و نزول مشغول رہے بود و یکسے متوجہ نشد و در
ہمین عروج و نزول طایر و وحش بآشیانہ قدس پرواز نمود بتاریخ یازدہم ربیع الاول بروز
شنبه ۱۲۹۹ ہجری بود کہ این واقعہ پیش آمد ان شاء اللہ و ان شاء اللہ الرحمن

شیر و ادنی فقر و فنا ضیغ بشیہ قرب کبریا محبوب ذوالکبریا حضرت
داداشین فنصوری المذاری قدس اللہ

نام نامی سید احمد نقشبند داداشین شجرہ النساب و پیران طریقت ایشان پیشکش واسطہ از
حضرت قطب المار سے پیوند و در جلالت بجدی رسیدہ بود کہ کسی را یاری تقرب نمود چہ جائے
کہ بی ادنش بلا وقت بلاقات پیشکش رفتی و مکالمہ نمودی طویل العمر بود از کثرت ریاضت مجاہدہ
و جہد اطراش لطافت رو سے حاصل بود و ایام متکلف می ماند و گاہے بسفر زرتہ و بعزلت انزوا
گوشیدہ صاحب تجرید و تفرید و صاحب فارق بود طالبیکہ بحضورش رسیدہ و اصل سخن گردید از ادب و کمال
و خواجگاہ مکنیور جائیکہ از اثر ثلث است آن بلغ ہم لقلب وادی میان معرفت و دست بر مزارش
لطف حیات حاصل میشود و از فیضان عاشر کاسہ مراد لیریز میگردد فیضان بے پایانش زیادتہ
ندارد در میان آن سلسلہ از اولیاء روزگار بودہ اند چنانچہ در آئینہ داران کنہور شاہ غلام محمد غفر
مشائخ صاحب ارشاد شدہ اند و یکے از خلفائش بابا لاڈ دربار سے بود صاحب فارق عادت
از ایشان سلسلہ جاریست مزارش در مکنیور و در سلسلہ اولاد امجادش ہنوز اہل فضل موجود
اند چنانکہ مولوی محمد شکر اللہ رخنو نے میرید و خلیفہ این دو دمان تلمیذ مولوی رضی الدین

ارغوانی المکنوری و حافظ عبدالرحمن مراد آبادی است و فقیر ہم کتب ابتدای بحضورش خوانده و خرده آن بزرگوار سنوز در خاندانش موجود است بتاریخ عرس و سکه قدس سرہ زیارت میشود

امام اہل التوحید مولانا مولوی ابوسعید علی رحمۃ اللہ المجید فنصوری قدس سرہ

عالمی بود با عمل خلف و خلیف سید محمد نصیر است بای کرسش دہلی است بدرمہ خانقاہ والا جاہ مکنوری تدرسی میکرد و طلبہ ہر دیار و اصحاب حاضر سے مانند و طلب علم می نمودند چونکہ مصارف آن مدرسہ از جانب شاہان و اولاد و دمان از سلف مقرر بود تا عمر شاہیے مانند از تصنیفاتش بعض کتب بمعاضد فقیر مثل فتاوی ابوسعید و غیرہ گذشتہ و یک رسالہ مختصر التبرکات و عاشیہ تذکرۃ الیقین حصہ اول نقل نمودہ ام شجرہ وی اینست مولوی ابوسعید پیر و پدرش سید شاہ محمد نصیر پیر و پدرش سید عبدالحمید پیر و پدرش سید محمد سلیمان پیر و پدرش سید عبدالعزیز پیر و پدرش سید رزق الدین پیر و پدرش سید خواجہ دریا سعید پیر و پدرش خواجہ سید ابوزراب فنصوری پیر و جدش حضرت قطب المدارس قدس سرہ بزرگی و والا سے مولوی زیادہ از انست کہ بجزیرہ درآید در خاندانش اکثر اصحاب اتقا بودہ اند برادر خانقاہ حجرہ الیست در دی بوقت بعینہ بیادش مشغول ہے مانند و ہجون جامد فون ہم گشت تاریخ و مالش بہت بود و عزم المولام است

شہید ذی جاہ والا پانگاہ مولوی محمد سید ماہ فنصوری المدارس قدس سرہ

حسین و جمیل بود اسم با ستمہ جمال آن جمیل در عالم ضیای بخشیدہ و از ماہ خصا شاہ بابا بک

منور گردیده فیضان علمش به جهانی تاریکی جهل را یکسر کافور ساخته و طالب علمان زمانه از وسع
 نصیبی برداشته و علم تعلیم و تعلیم و قابلیت در عالم برافراشته و دوران کثرت رشد و ارشادش
 نیز بر دلهای کافران تابی انداخته و اکثری را از کفر باسلام در کشیده سعید ازل بود که بچندین
 سن و سال جمیع فضل و کمال بوی جمع گشته از بد و شعور رفتار و گفتارش و پذیر خاطر هر بنا و پیر
 را تسخیر ساخته چنانچه آن یگانه روزگار بشوق طالب علمی از خانه خویش بیرون رفته و جهد بلیغ تحصیل
 عالم نموده آخر بعد فراغ علم متوجه بوطن مالوف شد چنانچه بعد طی منازل متصل مکن پور رسید چون
 ناوقت گردیده بود ناچار در قصبه بنفوس قیام ورزید که ناگاه حساد و قاحت کیش بر وجهه قابلیتش
 رشک و حسد بردند و عاقبت خود خراب کردند و بر هر در طعانش کرده چنین اظهار کردند که والدۀ شما
 این طعام فرستاده است زمین کردن بود که آن زهر کاری کار من تمام کرده پس ازین بهانه
 بتاریخ هفتمه رمضان المبارک شربت شهادت چشید و اوصال بحق گردید ان الله و افاضه

سید شاه ابوالفتح بانگی فصوروی

اذن بالجمالی میداد که صلیان را از تنهیدن ندای الله اکبر اضطرابی و اضطرابی پدید
 می گشت اندا باین لقب ملقب شد خوش سخن وی معروف است پادشاه دہلی عقیدتی سید شمس
 و نیز از دیگر امرا و ثانیاتش معین بود چنانچه فرمان شاهی بنام وی است و از کواغذات اش
 امرا او را یکم معین بود واضح و لایح است تاریخ وفات پنجم ربیع الاولی ۱۰۲۳ هجری -

سید شاه عبدالحمید فصوروی

بزرگی بود خلیق و حلیم کی از پیرزادگان کلندر بایام غدر شهید شد مزارش در کتبۀ تاریخ و قاضی جمادی الاولی ۱۰۵۴

سید شاه غلام سبزه فصوروی

خدمت آستانه در حیات خویش واجب داشت و داد و دزد و ریاضت داده در هنگام غدر شربت شهادت

چشمه تاریخ وفات ۹ جمادی الاولی -

سید شاه حافظ محمد بخش فصوص

خوش اوقاتی بود جز تلذذات و آذنان مجیدکاری نداشت در توکل از مستغنی المزاجی و فارغ البالی عمر عزیز بسر نمود
در جزایستایم سر خود بجای نرفت بتاریخ هفتم ربیع الاول خسته پی ازین جهان برداشت انا لله وانا الیه راجعون -

فصل ششم در ذکر مشایخ خادمان الطیفور

ذکر حضرت مقتدی من محبوب بن غفور سید ابوالحسن خواجہ طیفور قدس اللہ سرہ العزیز
ایشان را حضرت قطب الدار برکوه جالیه مشکف فرموده بودند تا عرصه دراز در آن جا
بماند مازده قتی جامع فقر اجمالت سیر و سیاحت در کوستان میرفتند که نظر ایشان
بسمتی افتاد و در آن حالتی عجیب و فزای غریب و عجیب بنظر در آمد گویا انوار تجلیات
یزوانی نازلی می شد از سرور سرت متوجه آن سمت گشتند و در آن جا بزرگی را دیدند
که بسجده افتاده و از عالم کن فکان سبب خبر بحالت استغراق مستغرق ست سلام کردند
چون جوابی نیامد مودب بنشستند و منتظر وقت شدند که کی از عالم بالا عنان توجه باین
جانب منعطف خواهند ساخت که درین انتظار شب در آمد شخصی از غیب کوزه آب
در دست گرفته پیاده بر ایشان سلامی رسانید و طعامی پیش کرد ایشان را استعجالی و نمود
پس آن همه تناول کردند و آن کس راهی شد روزی چند برین طریق بگهشت و در آنجا
پنجمه آب بود که از وی رفع ضروریات خویش میکردند و روزی ایشان نشسته بودند
که آن بزرگ سر از سجده برداشت و متوجه بغسل شد و بعد طهارت مشغول نماز گردید
ایشان هم اقتدای وی کردند خوشالفیب شان که مقتدی چنان مقتدا گشتند

وحلاوت الصلوة معراج المؤمنین در یافتند و کس از ان میان در عین صلیوة تاب
تجلی جلال و جمال ایزد بهمال نیاورده و اصل بحق گشتند زیر آنچه ظرف قلب زو فور
مسرت تجلی بتیاب شده شوق گردیده و روح بمرجع خویش پروانه جمال احدیت گشت
باقیمانندگان در هوش افتادند صحنی که حضرت از نماز فارغ شدند ایشان را اینچو و پیوست
یافتند چون در نظر فیض اثر نور نظاره بر توجمال محبوبی که مثل انوار ظاهری آفتاب
عالی را اثر گوناگون و منفعت بوستلمون دهد و اثری قوی حاصل بود باطن ایشان را
بعد اضطرار استقلالی بخشید پس آن هر دو نعش را همون جادفون ساخت باقیمانگان
را حسب استدعای شان بتجدید سعیت از کمال مرحمت مشمول عواطف مرسیانه
گردانید و گفت ایهای آقای نامدار حضرت جد امجد قطب المدار بنا بر حاضری آستانه
است پس برین تخته سنگی که افتاده است بیا سید و بنشینید و چشمان خود به بندید
چنانچه این طائفه اهل الله با هم جمع شدند و خود را در چشم زدن بر آستانه اقدس
حاضر یافتند و آداب آستانه بوسی بجا آوردند سبحان الله این قسمتی است از لے و
نعمتی است دهبی هر کرا نصیب شود و فضل و کرمش روی نماید ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم پس حضرت خواجه آن جماعه را چند مدت در
صحبت فیض بخش خویش داشتند مرخص فرمود و خود بدولت حاضر
آستانه ماند روزی نظرش بر حجاب دنیا افتاد و گردانیده متوجه
به عالم بقاشد ان الله وانا الیه راجعون سلسله که از
ایشان تا فز گشته بلقب خادمان نامی است قطعه تاریخ و فائق نیست
خوا بگاه مکن پیور.

تقطیع تاریخ وفات

شهر بوا حسن شاه طیفور زانشان
بگفتا سال وصالش هشتیز دنیا چو شد غم فرمای عقبی
شده ز سیاق فرای فردوس علی

سید محمد بخش زاهد طیفوری المرداری

فی الواقع زاهدی بود همه عمر در زهد و ریاضت بسر برد خلت و خلیف پدر خویش بود یکی از اهل ارشاد گردید عزلت گزینی بود جز عرس تیر شمس الدین حسن عرب و تیر رکن الدین حسن عرب قدس بر سرهای جای نیرفت ارادتند انیکه بوقت شب با وی می رفتند شیشه های گلاب همراهی بردند و در اطعمای پاشیدند شخصی بر فراز ایات شان بر سید دید که جماعه بزرگان بن در آن مقام رونق افروزند و ازین هدیه خیلی انبساط میدارند این کس شرمساری خورده یکی از ان میان ارشاد کرد که این بی ادب چرا آمده که لرزه بر انداختن افتاد و بجز دگر دید زاهد آن کس را علمیده ساخت از ان بهیبت تب بروی مستولی شد بعد افاتمه بخندش عرض کرد یا حضرت باعث خشمش چه بود گفت تو که بجناب اهل بد ضعیف العقیده بودی و شیشه های گلاب را که آورده بودند فعل عبث می پنداشتی ای عزیز بجناب ایشان غیر را دخلی نباشد پس زنا جنسی تو مکرر شدند و آن طائفه بنظر ظاهر اعمی نیامند تو بجای فقر بودی همین انقاس گرامی او شان بزیارت مشرف شدی و در این نعمت کرامت سر شود آنگس تائب شد و دوزخ ارادتند انشق درآمد و دوام شیشه گلاب با ختمی بود و در ان جناب بحال ادب نذر میکرد ایشان داد و بد و ریاضت داده و حاصل بحق شد و از ان در کن پور در سته یک هزار و دودصد و هفتاد و چهار هجری -

فصل نهم در ذکر مشایخ عاشقان

امام الطریقہ حضرت سیدنا بزرگوار
قدس سرہ

امام الطریقہ حضرت سید شاہ عبد الغفور
گو بیاری قدس سرہ

A decorative floral ornament featuring a central stylized flower with two prominent petals. Above the flower, there is a curved banner containing Persian script. The entire ornament is rendered in a simple, line-art style.

حضرت قاضی حمید الدین
قدس سرہ العزیز

حضرت مولانا قاضی محمد
قلندری قدس سرہ العزیز
خلیفۃ المسیح

حضرت سید
میراج الدین قطب الاقطاب
میراج الدین قطب الاقطاب

ذکر حضرت مولانا قاضی مطهر قله شیر قدس الله سره العزیز

ذکر ایشان در حصه اول تذکره المتقین رفته است چونکه تذکره مریدان و خلفایش در اینجا کردن است لهذا به سبیل تذکره نام نامی نبسته می آید که ایشان از خلفای اجل حضرت قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره اند و گروه عاشقان از ایشان نافه دست خلیفه و جانشینش قاضی حمید بود در گروه عاشقان نه شعبه معروف است عوام چنان میدانند که از قاضی صاحب برآمده است حالانکه چنین نیست آن نه شعبه از بابا صاحب برآمده است که آئینه در ذکر حضرت بابا کپور قدس سره بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی مزارش در ماور شریعت آستانه اوزیارت گاه خلالتی است -

قطعه تاریخ وفات

آن شهر قاضی مطهر اهل حق	حاجی دین و سرانج العاشقین
عزم چون کرده سوئی را بخوان	سال او گفته خرد جنت نشین

ذکر حضرت قاضی حمید الدین المعروف به قاضی حمید قدس سره

ایشان هم حضرت قاضی مطهر قله شیر بودند که ناگاه شوق عشق ذات بخت دامنگیر حال وی گشت پس بغرض حصول شرف نعمت بعیت بخدمت اشرف حضرت قطب المدار حاضر گشت و مستثنی بعیت شد آنحضرت فرمودند چه آمدی و چه مدعا داری عرض کرد که در زمره غلامان خویش در آرید ارشاد کرد در اینجا آمدن چه منبر و بود بدو در سعادت کوش گفت کجا و فرمود بخدمت قاضی مطهر حاضر شده شرف خدمت دریاب گفت آن خور دمن است چگونه خواهد شد حضرت تبسم شده فرمود که ای قاضی در اینجا نفس را و خلی نیست بجز تو مانع این نعمت است که بخدمت برادر زاده حاضر شدن را حجاب می آری که آداب مریدانه

چون بجا آرم اگر طالب صادقی برو داین تخت که از شرف نفس ست بر طاق خاکساری گشائی نه
و در طائفه عاشقان نامی شوای قاضی **س** در کیش جان فروشان فضل و هنر نه زبید
اینجا حسب نباشد اینجا نسب نه گنجد پس اجازت گرفته بحضرت قاضی مطهر قدس سره
پیوست و یکی از اولیای روزگار گردید مناصب و مناقبش چه سرلیم و چه بنوک قلم سپارم
صاحب خارق بود آخر بتوجه شیخ خود به اجازت بیعت خلافت مفتخر گردید.

ذکر حضرت سید الطائفة حضرت سید شاه راجی قدس سره

ایشان خلیفه و جانشین حضرت قاضی حمید بودند و قتیکه از درس ظاهری فراغ یافتند
بخدمت شریف حضرت مولانا قاضی حمید رسوخی در یافتند و از شرف بیعت ممتاز شدند
ایشان از روز بیعت مشقت شاقه در ریاضت و مجاهده بر خود چنان اختیار کرده که بتقریر
نگنجد آخر بتوجه شیخ براتب ولایت ترقی گرفته و یکی از اولیای اجل گردیده روزی حضرت
قاضی حمید از وی راضی و خوشنود شده اجازت و خلافت عنایت کرده جانشین خویش
ساخته فی الواقع هر که از ایشان پیوسته در اندک مدت بحد رسیده و عالمی از ذات گرامیش
مستفیض و کامران شده پس ایشان حضرت سید شاه عبدالغفور المعروف بابا کپور را که برو
نظری میداشتند خلیفه و جانشین خویش ساخته و اجرای کار به استیلا خلق امر بوی تفویض
فرموده بحق پیوست ان الله وانا الیه راجعون.

ذکر حضرت سید شاه عبدالغفور عرف بابا کپور قدس سره

بابا صاحب مرید و خلیفه سید شاه راجی وی مرید و خلیفه حضرت قاضی حمید وی مرید و خلیفه
حضرت سلطان التارکین برهان العاشقین مولانا قاضی مطهر وی مرید و خلیفه اجل حضرت
سید الموحیدین عمده الاطهار سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المسار

قدس الله تعالی اسرار بهم و وطنش کاکپی ست در ایشان بعد تحصیل علم ظاهر آتش شوق
 تقاضای بگوشه خاطر کنون میداشت مشتعل شدن گرفت پس بتلاش پیر سهر اختیار
 کرد چون صییت فیض و کرم حضرت سید راجی قدس سره عالمگیر بود ایشان نیز بجهت وی
 بر رسیدند و از آن جناب حصه از لی خویش که با وی سفینه بسینه آمده بود در گرفتند و بعد
 از حصول بیعت در اوایل حال ریاضت مشاقره بر خود اختیار کرده و با الهام سال سقا
 نموده و شبها بخانه ضحیفان و مسکینان می گشت و خنما پر از آب میکرد صاحب چرخه قوی
 بود و سحالت استغراق مادی و از اکل و شرب با صلا ملتفت نشدی و قنیه افاقه در و نموده
 از جنس غله چند دانه تناول فرمودی عمرش طویل بود بر لباس ستر عورت اکتفا نموده بود
 فی الواقع جامه پوشاننده نظر بر گذارست پ جامه عریان را تجلی زیور ست بد و
 ایشان امر را بنمود کمتر گذر میداد و از قسم نقد و جنس و طبوسی که از اغنیا میرسید
 حواله فقر و مساکین می ساخت خوارق عادات بسیار از وی سر بر میزد آخر ازین
 رقی که وی گرفت حضرت سید شاه راجی قدس سره مظلوم شده وی را خرقه خلافت پوشانید
 جانشین خویش ساخت و وی قدس سره کار خلافت و جانشینی چنان بانجام داد که همه مریدان
 سید راجی قدس سره تاحیات پره اند و از فدای وی ماندند و از ایشان بهفت خلفای اجل صاحب سلسله
 و اهل رشاد گشتند و از هر یکی از ایشان گروهی جدا گانه جاری شد بلقی لقب شده گروه سلسله دیگری
 از خلفائش آمده وی نیز در شمار خلفائش می آید پس ازین حساب ششم گشته تحصیل ایشان بهین صورت

گروه اول عاشقان امام نوروزی	گروه دوم عاشقان سوخته شاهی	گروه سوم عاشقان کمر بسته
گروه چهارم عاشقان لعل شهبازی	گروه پنجم عاشقان بابا گوپالے	گروه ششم عاشقان کمانشاه
گروه هفتم عاشقان کلا سه	گروه هشتم عاشقان کمال قادری	گروه نهم عاشقان کریم شاهی

حضرت امام نوروز

ایشان در چند بعزم جهاد ممتد ترک اعتشام شاهی با کرم و فراجم غفیر آمده بودند چون بشارت زیارت بابا صاحب مشرف شدند از خیال خویش درگذشتند و آن ترک و اعتشام اسلام نذر پیر کردند و بی نقد و جنس حواله سکینان کرد و سکه شاهی بریدان بخشید پس از حضرت امام نوروز آنانکه منسلک شدند بقلب امام نوروزی معروف اند تجرید و تفرید حیات میگذارند.

عاشقان سوخته شاهی

نام نامی سید عابد خاکسار خاکنه مالی را غلبه سکر عشق آبی وحدت جذب ناقتنای از بابا صاحب (عاشقان سوخته شاهی) خطاب بود اکثر اوقات بحالت جذب نوبت بسوختن میرسد آفتاب شانی و کلاب پاشی و خوشبو و عطر و خلخه هیچ کارگر نمی شود و مردمان دانستند که کیسه جسد از نقد حیات تهی گشت البته خود بخود بعد مدت محمود انا قدر و نمودی و اکثر از مریدان سید عابد قدس سره در همین حالت جان بحق تسلیم گردیدند و مریدانش از آتش دنیا باکی ندارند بلکه انبار گل می کارند زیرا چه ظاهر است که هنوز ایشانرا سوختن نمی تواند اکثر آتش افروخته را پامال میکند و هیچ اثری و ضرری بر جسد ایشان نمی رسد حالانکه این ادنی وصف در جمله لنگان این خاندان است نه تخصیص بر ایشان و قتی حضرت سید شاه عبدالغفور قدس سره در گوالیار رونق افروز بود چون بلال ماه جمادی الاول رو نمود از مریدان خویش متوجه شده ارشاد کرد که حاضریم در محضر حضرت قبله و کعبه اسال بهر ایمی شما خواهد شد پس بروید و حاضر عرس شریف بشوید همگی تهیه فرمودند و علمای القاب کردند ارشاد شد که قلم و دوات بیارید تا بجزیت صاحبزگان عرضیه نگارم دیگران جستجو کردند ایشان قلمدان و کاغذ پیش کردند و بر انگشت شهادت خویش دم آتشین بزدند و مکاروین شد حضرت متبسم شده عرضیه نبشته حواله ایشان کرد و بر انگشتش دم سرد عاشقانه که از آب حم شسته بود

بزدل شدن و اثری از سورش نماند اکثر سیفر نمودند کہ اگر بر فلان نظر کریمانہ پیران طریقت نمودی
و ابر رحمت شان کہ ہر دم بروی متشرع میشود و بناریدی از کمال جذبہ عشق الہی کہ میدارد سوخت شدی
و قہر آن گروہ میگویند کہ در آن حالت جذب اگر آتش سوزان بدست آمدی بخورد و
اثرے و ضررے نرسائیدی و این خطاب سوختہ عشق الہی از عنایات پیرا بود ہر کہ باوے توسل
بستہ بلقب سوختہ شاہی نامور گردیدہ۔

عاشقان کمر بستہ

حضرت شاہ عبدالحی الملقب بہ شاہ درگاہی کمر بستہ یکی از جانبازان حضرت سید شاہ عبدالغفور بود
از جنین بیعت جز طاعت بمعہ و مطلق دے نیاسود و کمر بستہ بر میان جان بستہ در بارگاہ محبوب
حقیقی اختصاصی دریافتہ و بمرح منازل ولایت سر کشیدہ از خواب و غور و دیگر توائج ضروریہ
بی تعلق فرشتہ خصایے بود خرق عادات ازوے سرزدن گرفت و قتیکہ حضرت بابا صاحب از
مقربان درگاہ و پارسیدی کہ درگاہے پیہ میکند جواب یافتی کہ در ریاضت اوقات عزیز میکند و
و کسی ویران غافل نمی یابد کہ بوے ہمکلام شود بجز شیخ خود پس وقتی بابا صاحب فرمود کہ آن عاشق
کچاست بیارید حضار سکوت کردند گفت درگاہی کمر بستہ است چون بیاروند و حاضر کردند
و ان دم ایشان را خرقہ خلافت بخشیدند و اجازت خلافت عنایت کردند پس از ان روز این لقب
بومی مقرر گشت آنانکہ در حلقہ ارادت و خلافتش درآمدند بلقب عاشقان کمر بستہ بلقب شدند

عاشقان لعل شہبازی

شہباز بلند پرواز صحرای الوہیت یکی تازجولانگاہ بیدای اقرب لاقرب شاہ امان اللہ درویش بلوکی
یکی از خلفای بابا صاحب بود و لعل شہباز خطابش بود و عنایت پیر خود چنانکہ شاہ امان اللہ خود
میفرمایند چنانکہ از انداختن اکثر مس خالص طلا شود و از نظر آفتاب رنگ لعل بیہر گردد و همچنین

از تصور شیخ مرید یکم منظور نظر شیخ گردیده باشد لعل شهباز بود آری نظری باید آن جنس جمادات است
و این از جنس ملایکه آن بهستی مانند این بصیرت و عید شهبازی بلند پروازی نماید و مریدی را عروجی که
است میدهد بطریق شیخ میر گردد و بنام فدای شیخ با و خطاب بود که اکسیر نظرش مس وجود امان الله
را احاطه ساخته و نظر آفتاب مثالش رنگ وجودم را لعل بهرگاه گردانیده و از زبان فیض ترجمان لعل را
که از جمادات بود شهباز فرموده چه الطاف بی پایان این بقدر بندول داشته مگر چه بعید

س آنکه چشم مست بصد میل واکند

سک را ولی کنند و مگس را هما کنند

پس گردید که از ایشان نافذ شده بلقب لعل شهبازی ملقب گردیده.

عاشقان بابا گوپالی

بابا گوپال یکی از امرای هند بود هر ثروت و حکومت را بشوق فقر ترک نموده یکی از فقرا هند
اهل استدراج گردید چون از بابا صاحب دوچار شد استدراجش را مصلوب فرموده بقدش در افتاد و
داخل اسلام شد حضرت صلاحیتش را معاینه فرموده از کمال عنایت در آغوشش عاطفت بگرفت
و از نظر فیض اثر پیما نه مرادش لبریز فرمود و در تقاضایش که چیلده می بودند در تعلیم شان بطریق اسلام
ترمیم فرموده یعنی جس دم او شان که میگرد و دور و س تریم فرمودند و اجازت دادند که باقی
ریاضت بحالت اصلی بماند آخر بتوجه اش چنان پسندیده تر آمد که بخرقه خلافت مفتوح گردید
بسیار صاحب تصرف بوده است سلسله که از وی نافذ شده بلقب عاشقان بابا گوپالی نامور
گردیده حضرت شاه علاء الدین وصال رحمة الله علیه می فرمایند **س** برترین عالمی است گردان
عاشقان را بدون ازین عالم.

عاشقان کما شاهی

میران کما شاه ولی قدس سره مرید و خلیفه شاه عبدالغفور بود یکی از اولیای اردرگار بوده است

خرق عاداتش در دیار حیدر آباد معروف است مزارش در تاندر بر ریاست حیدر آباد دکن آستانہ او
 زیارت گاہ خلعتی است گرد و ہیکہ از وی جاری گشتہ بلقب عاشقان کہما شاہی نامور گردیدہ۔

عاشقان کلامی

از حضرت شاہ معروف کلامی کہ ایشان خلیفہ امام نوروز بودند و خلیفہ ثانی حضرت شاہ فہتان
 در ویش کہ مزارش در کراولی است سلسلہ پیروزی جاری است حضرت شاہ معروف یکی از علمائے متکلمین بود
 بوجہ تبحر در علم منطق کلام و لہجہ بلقب ملقب گشتہ روزی بغرض سباحۃ بچہ است حضرت امام نوروز کہ امام الوقت
 بود حاضر گردید و گفتگوی آغاز کرد حضرت سمدوح فرمودند کہ ای کلامی اگر بزبان تقصی واقع شود و
 گویائی نماند چگونہ سخن بکنی ای کلامی این ہمہ از فضل بفضل حقیقی است کہ ترا قوت نطق و کلام بخشیدہ
 پس گرد معرفتش رسالی حاصل کنی چہ خوب باشد کلامی ازین کلام موثر شد و جلقہ مریدانش داخل
 گردید و بغایت شیخ گویای زاید الوصف حاصل گردید و باندک زمانہ بوجہ شیخ یکی از اولیاء جلیل القدر
 نامی گردید شیخ را با وی نظری بود روزی فرمود کہ ای کلامی سلسلہ کہ از تو جاری خواہد شد بالیقاب در ہم
 ملقب خواہد ماند چنانچہ در نہ شعبہ عاشقان این نیز داخل است این بفضل شیخ است۔

عاشقان کمال قادری

این کردہ از حضرت مولانا شیخ کمال الدین فرہانی شعب گردیدہ ایشان اول از خاندان عالیہ قادریہ
 بودند چون بحضرت شاہ عبدالغفور پیوستند ہمہ تعلقات خود را ترک نمودہ بیعت کردند و تجرید و تقرید
 ظاہری و باطنی مدت العمر بسر بردند آخر از عنایت بابا صاحب اجازت خلافت نیز حاصل کردند و یکی از
 کلاما عصر شدند از ایشان گرد و ہیکہ جاری شدہ بلقب (کمال قادری) نامیست سیر النفتہ او
 ریاض الغفران از قصص اوست میان تہور شاہ سجادہ نشین میان دھونہ شاہ ازین سلسلہ اند
 و برادرش کہ نسبت پیرانہ دارد میان جمیم شاہ و مریدش جہانگیر مرزا تیموری نیز اہل کمال است۔

عاشقان کریم شاہی

این شعبہ از شیخ کریم الدین خلیفہ مولانا شیخ کمال الدین جاری ست فقرا این سلسلہ کریم شاہی سگو یا
 و آنچه کہ در ذکر این شعبہ مذکور شد تحقیقات لفظی بود نہ حالات شان اگر حالات درجات ہر کی منبشتہ
 آید دفتری طویل گرد این ہمہ از اہل بختزید بودہ اند متناہل نبودند صاحب تذکرۃ الفقرا احمد خستہ
 گو رگانی نیز ذکر ایشان کردہ است پس حضرت سید راجی بارہا از مریدان خویش فرمودہ کہ ہر چہ از
 مشرف ماست آن از خدمت سید عبد الغفور ست ہر کہ بوی راہ جست گویا بمن رسید و سہر کہ از وی
 مخالفت ورزید مرا رنجانید من چہ باشم وی را ہمہ پیران سلاسل پسندیدہ و بجناب حضرت قبلہ و عب
 مقبول افتادہ حق جل و علا ترقی دہا و سبحان اللہ چہ قدر نظر الطاف و کرم با وی میداشت کہ چنان
 فرمود پس مدتی رسم تلقین و ارشاد جاری داشتہ در گواہی آسودہ خالق ہش نور علی نور بھارت
 عالی پختہ سنگی اساس بنا یافتہ آستانہ اوزیارت گاہ خلایق ست بتاریخ ۱۳ ذیقعدہ عرس میشود
 در ۸۹ ہند و ہشتاد و نہ ہجری و اصل بخت گردید اکثر شعرا قطعات تاریخی فالتش گفتہ اند در اینجا
 برد و قطعہ اکتفا نمودہ می آید۔

عاشق حضرت شامہ القدر سنہ ۱۲۰۰

قطعہ تاریخ وفات

رفت از دنیا چو در حلد برین	مسترافت عاشق صادق کپور
سال تاریخ وصال آنجناب	ہست صادق پاک بن عاشق کپور

قطر شانی

شاہ عالم کپور مجذوب ست	ماہ عالم کپور مجذوب ست
سال نقلش کہ احسن و خوبست	گفت ہالفت کپور مجذوب ست

تذکر حضرت باده نوش سخناست میران حاجی لاغر مست حرمه الله علیه

ایشان خلیفه و جانشین حضرت سید محمد عارف حضرت سلطان بهرنگ شاه اند رحمة الله علیه تجربه وی به پنج واسطه از برهان العاشقین مولانا قاضی مطهر قله شیرجی پیوند و از معمولاتش بود که بلا اذان گاهی نماز بخواند بود چنانچه وقتی حسب الامر شیخ الطریقیت خویش در قصبه سرشته واقع ملک پنجاب تشریف فرما شد و حسب عادت در آن جا هم اذان داده مشغول به نماز شدند چون باشندگان آن مقام مانند سب بودند از سر تعصب صدای اذان شنیده برایشان یورش کرده حمله آورد گشتند مگر وقتیکه اذان گروه پر خاش جوهر کس که پیشش رفتی از بهتش جرأت باضرائش نیافتی پس از بهت آهی که از ناصیه وی خارج بود و بگی ترسان و هراسان پس گشتند و ایشان بعد فراغ نماز در ذکر آهی مصروف شدند خبر این واقعه به راجای آن مقام رسید وی بخیاں آنکه چنان نشود که بهیت فقیر ایشان را در گیرد و معتقدش شده بهندوب خویش فتوری پیدا کنند پس حاجی را راجه در چاهی انداخته بخاک و گل انباشت بگرفت این کردار ناپسندیده راجا محمدم شد هر چند اطباء حاذق سرگرم معالجه بودند مگر سودمند نمی شد آخر تنگ آمده اندیشه کرد که این علامت قهر آبی ست که آن درویش را در چاه انداخته ام این نتیجه همون بی ادبی ست اتفاقا در همون شب خوابی دیدم که آن درویش می فرماید که ای نا اهل بجزای کردار خویش رسیدی و انچه نادیدی بود دیدی - ومن بفضلہ تعالی مع انجیر یاد حق مصروف ام مرا ضرری نرسیده پس راجه علی الصبح برخاسته آن چاه را صاف کنانید و خاک و گل را با احتیاط کمایینی بر آورده دیدند که در آن چاه جانب شمال طاقی ست ایشان و ک نشسته یاد حق مصروف اند ملازمان راجه کمال تنظیم و تکریم بیرون آوردند راجه از شنیدن این خبر حضورش رفت و عفو تقصیر خواست و ملتی حصول شفا گردید ایشان ازان چاه که صاف شده بود آبی طلبیده و بروی دم کرده اندکی بخورانید و باقی بهمش مس کنانید راجه صحت یافت بچنین تصرفات

از دوسے معروف است -

قطبہ تاریخ وفات

چو حاجی مست لاغذی کرامت

الزین عالم سوے دار البقا

زدنیا اسوۂ دین کرد در حلیت

زروی درد بافت گفت سالتش

ذکر حاجی مدار می شاہ کربستہ رحمۃ اللہ علیہ

ایشان خلیفہ وجانشین سید عنایت شاہ کربستہ اندازند واسطہ بحضرت برہان العاتقین مولانا قاضی مطہر قلعہ شیر نسبت دارند در اوایل سیاحت و رزیدہ و از زیارت مزارت اہل اللہ مشرف گردیدہ در سکنہ ہ از حج بیت اللہ شریف مراجعت فرمودند دران زمان رام را چودھری سکنہ موضع مدن پور از علاقہ بلگرام بخلوص و نیازمندی یکصد سیکہ آراضی در موضع محمد پور نذر کرد و در بارہ قیامش اصراری بلیغ کرد چون از اندام عوام در اوقاتش ہر خجی واقع شدن گرفت پس از انجا متوجہ بہ موضع آورنگ آباد گشتند مگر آب و ہوای اسلام آباد پسندناظر شد و ہمو بخاسکوت و رزیدہ نواب سید خرم و راجہ سعد اللہ خان برای مصارف دی خواستند کہ یک موضع نذر کنند مگر منظور نہ داشت از اصرار نواب مرحوم یک صد سیکہ آراضی قبول فرمود صاحب مقامات بود و وفاتش در سالہ ہجری ماہ رجب المرجب بتاریخ بست و ششمین گردید اناللہ وانا الیہ راجعون -

قطبہ تاریخ وفات

رفت چون زین جہان مدار می شاہ

سوے ملک بقا بحکم اکہ

سال نقلش شد از سر الہام

مدن شد منزل مدار می شاہ

ذکر حضرت قادر علی شاہ ستار رحمۃ اللہ علیہ

ایشان غوث وقت بودند از خاندان عاشقان ظاهر السبب حسن اعتقاد رئیس تجویبال در موضع چنین پورباڑی قیام میداشتند چونکه این طائفه راجع نقالی هر جا میخواستند میگردید و اجراء کارخانه هستی تاج ایشان می سازد پس جائیکه قیام سازند از امر و نقالی مقیم میشوند در شکله هجری ازین جهان رخت هستی بر سبت مزارش در چنین پورباڑی است.

قطعه تاریخ وفات

ازین عالم بحکم حق چو عازم	سوی خلد برین قادر علی شد
بگفتا مصرعه تاریخ با تلف	بجنت جاگزین قادر علی شد
ذکر حضرت شاه چاند نایب نوروز رحمة الله علیه	

ایشان مرید شاه چنین ابدال بودند رحمة الله علیه تکمیلش از حضرت میران حاجی لاغرست مداری طبقاتی گردید اول ایشان در ناگپور بودند از اینجا به امر باطن که مکرر سه کر شده بود عازم بجنده واقع ملک پنجاب گشتند براراده وی باشندگان ناگ پور واقع شده چه وضع و چه شریف اصراری بلیخ کردند که از اینجا حضرت بجای تشریف نبرد ایشان همه را تسلی و تشفی فرموده مع رفقای باوقار در بجنده تشریف از زانی فرمودند و بر لب تالابی که حالا از آبادی جانب جنوب است قیام فرمودند و در همون ایام آبادی گشت و از دهم خلایق در عرس حاجی اترن رحمة الله علیه از تاریخ نهم ماه ذی الحجه تا دهم ماه مذکور شدن گرفت رفته رفته این خبر شایع گشت یکی از نزد پو شان تهره هندی آمده دعوی کرد که بآب ارتن ناحیه از بزرگان ماست مسلماً نیست این گفتگو از رفقای ایشان در ازی کشید پس ایشان فرمودند که این امر از بحث و سباحه علی نخواهد شد از اهل مزار رجوع باید کرد آنچه آن فرماید هر دو فرقی بران کار بند شوند چنانچه یقین این ارشاد را به پسندیدند و قفل مقبره اش بکشادند و از جوگی گفتند که اندر رفته به سببیکه مزار است

یا استخوان رتن ناتحه باز در شاد کرده که اگر رتن ناتحه در بزرگان شما از اهل کمال است دریافت نمایند
او نشان چند بارند کردند مگر جوابی نیافتند بعد از آن بایای ایشان شخصی پرسید که ای بابا رتن
چونی و چو الی جواب داد که من یکی از فدائیان نبی آخر الزمان صلی الله علیه و سلم رتن ناتحه نیستم
ازین جوابش حاضرین وقت را حیرتی پدید آمد و مدعیان را خجالت نصیب شد از آن روز چه
هند و چه مسلمانان بجنده و چه نواح آن گلی حاجی بابا رتن میگوبند رحمة الله علیه
و شریک عرس می شوند و از حضرت چاند شاه نایب نوروز کمال عقیدت می دارند سنه وفات
حضرت چاند شاه هنوز منظر نیامده مزارش در بجنده است -

ذکر حضرت و میان علی شاه رحمة الله علیه

ایشان خلیفه و جانشین فخر علی شاه عاشقان کمر بسته اند رحمة الله علیه از سبب و اسطه حضرت
سید شاه عبدالغفور المعروف به بابا کیو رمی پیوند خلیقی و حلیمی بود که از خلق عابش چه
اهل غرض و چه اهل عرض را مسخر ساخته بود هر که با وی ملاقی شده مدت العمر با شتیاق حصول
شرف نیاز منقذ مانده رؤسای بگرام با وی خلوص میداشتند و بخاطر و توافع پیش آمدند چنانچه
سید یاد علی و سید چراغ علی رئیسان بگرام یک صد و پنجاه و پنج بیگه بخته اراضی از موضع
برگان و منقصل گجر لیه برای مصارف وی نذر کردند ایشان آباد کرده نامش را امام نگر نهاده
گاهی در امام نگر مشغول بخت می ماند و گاهی بر فسیرونی الارض عمل نموده بهدایت خلق الله
سیاحی اختیار می فرمود از محمولات وی بود که در سفر و حضر و فتنه رفقا و صادرو و وارده طعام
تناول کرده فراغت می یافتند در آن دم اندکی و مختصری نوش جان می نمودند
اکثر تصرفاتش معروف است در سنه هجری بتاریخ هفتدهم جمادی الاولی بمقام مکن پور
واصل بحق گردید در گاهی شاه در آن دم حاضر آستانه بودند تا بولتش در امام نگر برده

دفن نمودند و مقبره نیز مفرغ مسجد و باغ تیار ساختند قطعات و فاشش بسیارست مگر درین جا
بر یک قطعه اکتفا نموده می آید.

قطعه تاریخ وفات

زبان علی شاه کر بسته حق آگاه	راهی سوی فردوس چو زین ارالم شد
سالش شد عیان از القار الهام	زبان علی جای گزین محل ارم شد

ذکر حضرت ولایت علی شاه طبقاتی مداری رحمة الله علیه

ایشان کریم النفس سلیم الطبع بودند وقتی در عرس شریف حضرت سید برلیع الدین قطب الاقطاب
قطب المدار قدس سره حاضر بودند در تکیه صفدر علی شاه عرف شیر علی شاه فروکش شدند
شبی دزدان موقع یافته اسپ سواری وی که بیش قیمت بود دزدیده بردند و خواستند
که شبان شب بجای ببرند که کسی پل نبزد دکان مرکب تند با در اهر چند گرم می ساختند مگر جز
سواد مکن پور خود را نمی یافتند چون شب با خر رسید بخيال گرفتار شدن آن اسپ را
گذاشته خواستند که راهی پیمایند مگر تکان چنان گرفت که قدم برداشتن نتوانستند و نابینا
شدند آخر اندیشیدند که این نتیجه آلت است که اسپ آن جناب دزدیده ایم پس آن اسپ
شایسته را بحیل گرفته اقتان و خیزان بخشدنش برسانیدند و بقدش در افتادند و غفلت
خواستند ایشان ازان همه توبه گرفتند که گاهی دزدی نخواهند کرد و بعد از توبه سر نمودند
که این اسپ حواله شماست نه راجه کلفت بسیار باعث وی برداشته اید ببرید
ازین ارشادش بنیائی یافتند مگر در گرفتن اسپ عذر را نمودند الا قبولش نیامد
و حواله تسلیم او نشان نمود مزارش در سمبهره واقع ملک میوات آستانه وی
زیارت گاه خلایق است.

ذکر سید حیدر علی شاه طبقاتی مداری رحمة الله علیه

ایشان شب بیدار تبحر گذار خلیفه حضرت قطب علی شاه بودند رحمة الله علیه در تخریب و تفرید عمر عزیز بسره سلسله وی از تئیزده واسطه بحضرت مصباح العاشقین شیخ الاسلام والمسلمین مولانا قاضی مطهر قله شیر قدس سره می پیوند و مولدش پنجاب است ایشان پیاده پا حج بیت الله شریف نموده و بسیار سیاحت در زیده بعد و ایسی سفر در جامع مسجد مکن پور بمقیم شد اکثر اقامه السطور دیده که هر چه بخود میداشت هر سال بذل سکینان میکرد و جز لباس بدن هیچ نمی داشت و هماننداری و مسافر نوازی ملحوظ میداشت عمرش از صد سال تجاوز بود در ۱۲۹۹ هجری واصل بحق گردید قبرش در زیر مینار جامع مسجد عالمگیری جانب جنوب واقع است

قطعه تماریح و وفات

رفت از دار البقا چون جانب خلد برین

شد ز دنیا اهل باطن اهل دین حلت گزین

آشای قلزم فقر و فنا حیدر علی

با لقب غیبی بگفتا مصرعه تارخ او

ذکر مشایخانی که در سلسله عالمیه مداریه از پیران خود مجاز اند چون

شیخ محب الله آله آبادی قدس سره سید محمد قنوجی را خلیفه خود گردانید شجره بیج حنا نواده عنایت فرمود سنه شجره مداریه بدین وسایط شیخ محب الله آله آبادی شاه موسی خدادوست شیخ عبد القادر مینی شاه مقیم سرست معرفت شاه فتح الله شاه اسمعیل خاکسار شاه ابوالقاسم قدوة العارفین حضرت قاضی مطهر قطب الاقطاب حضرت سید بدیع الدین قطب المدار قدس الله تعالی سره شیخ عبد الله مکی شیخ ابوالریح مقدسی شیخ عیسی الدین شامی حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله تعالی وجه حضرت سالت شاه احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم

ذکر شمس الملت والدین حضرت سید جمال الدین جامن حبشی
خلیفه اجل حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار
قدس الله سره العزیز

ایشان از شاه پیر اولیای مهند بوده اند صاحب مقامات عالییه و حالات سنییه میداشتند
خوارق عادات بسیار از وی سر بر میزد از خلفای اجل حضرت قطب المدار است طایفه
بود اکثر سواری وی شیرمانده است و قتی حضرت سید جمال الدین جان من حبشی قدس سره
بر شیر سوار و تازیانه مار سیاه بگفت گرفته سیر کنان در عرصه و دبار بر سید و دران حباب از
سعدی شیرازی دو چاره شد و گفت ای سعدی از کجائی و چرالی که لرزه بر انداختن افتاد
و سید قدس سره وی را تسلی و تشفی فرموده و گفت ای سعدی ازین درنده حیوان که در
سواری ماست ترا عجبی پدید گشته که چگونه در اطاعت انسان ست مقام حیرت نیست
هر آنکه از جناب رب العزت خلوص بدرجه حاصل کند که جز رحمتی وی اتالی خواستش نیست
ندارد این کیست جمله عالم مطلع و نقادش گردد اکثر سید قدس سره در سواری خویش شیر سوار
گرفته و مار را تازیانه می ساخت کیفیتش این بود که وقتیکه در بیابان بر سیدی همه درندگان صحرا
پروانه وار گرد پیش حلقه بزندی و بهر اهی وی مانعی و بر کسی از حصار و در فقا نظری نماند اختی
و قتی که حکم دادی راه صحرا پیش رفتی چنانچه قتی در بلده تنوح بر سیدند و از حضرت محمد دوم
بهانیان ملاقی شدند دران وقت هم در سواری وی قدس سره شیرازی بود و تازیانه مار سیاه
بگفت عمرش طول بود قصه ملاقاتش سعدی علیه الرحمه خود مذکور ساخته

یکی دیدم از عرصه رود یار	که پیش آدمم بر یلگی سوار
--------------------------	--------------------------

<p>چنان بول زان حال بر نشست تبسم کنان دست بر لب گرفت تو هم گردن از حکم داده پیچ چو خسرو بفرمان داور بود محال است چون دوست از ترا ره اینست رو از طریقت شتاب نصیحت کسی سودمند آید شش</p>	<p>که ترسیدم پای رفتن بسبت که سعادی دار آنچه دیدی گفت که گردن نه پیچید ز حکم تو پیچ خدایش نگهبان و یادربود که در دست دشمن گذارد ترا بنه گام و کاسیکه خوابی بیاب که گفتار سعادی پسندایدین</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

در عهد سلطنت شیر شاه نیز بقید حیات بودند و فی ائیرات وی قدس سره شیر شاه حاضر گردید
در اثنای راه با طاعن خمر راه یافته که آن جناب اگر ولی کامل خواهند بود مرا آنه عنایت
خواهند کرد چنانچه به وقت حصول نیازش انبه نیم خورده پرست مبارک میداشت حواله وی
ساخت چون ششیت ایزدی نبود که سلطنتش به اعتقاب وی رسد پس آن انبه بوجه بخورده
بودن حواله خدمتگار کرد و در خوردن تنه اهل بنود و قایل دلائیش گردیده و کمال ادب
حاضر مانده بمحصول اجازت بدولت سرای خویش واپس شد آن حضرت از یاران بهدم
ارشاد فرمودند که بادشاه اگر انبه خورده سلطنت بر اولادش قایم ماندی مگر از ششیت ایزدی
چاره نیست گروه دیوانگان از وی جاری گشته و از ایشان پنجاه دوشنبه و بروایتی هفتاد
دو و معروف اند مثل دیوانگان حسینی و دیوانگان سلطانی و دیوانگان رشیدی و غیره
دیوانگان رشیدی از حضرت خواجه محمد رشید که وی مرید و خلیفه حضرت خواجه سید محمد تقی
وی مرید و خلیفه سید برالدین محمد الحسین البخاری وی مرید حاجی الحرمین الشریفین خواجه
ابا یزید وی مرید و خلیفه شاه فخر الدین زنده دل وی مرید و خلیفه حضرت سید جانن ضبئی

عرف جن جنیتی وی مرید و خلیفه حضرت قطب المدار و دیوانگان آتشی از ختم پید شاه آکه داد
 آتشی است آخر و دیوانگان سده شاهی از حضرت سده ن سمرست رحمة الله علیه است آخر
 دیوانگان جمشیدی از حضرت فخر الدین جمشید رحمة الله علیه است آخر - و غیره و غیره
 چنانچه ذکر بعضی از خلفا و مریدانش درین جا نقل کرده می آید در اقدس درجی بکسر متصل
 هلیسه از توابع بهار زیارت گاه خلایق است تبارخ چهارم هم سه نهصد و پنجاه و یک است
 حق بیست قطعه وفاتش این است -

قطعه تاریخ وفات

اهل حق سید جمال الدین حسن	عازم عقبی چو گشته ناگهان
سال او از انتهای رنج شد	اهل باطن حیف رفته از جهان
تذکره حضرت شاه فخر الدین جمشید رحمة الله علیه	

ایشان بجزله نهاد و دو شعبه ای حضرت شیخ الاسلام و المسلمین سید جمال الدین جانن جنیتی
 یکی از عرفا کامل و سالکان و اصل صاحب مکاشفه و مجاهده بودند صاحب تذکره الصالحین
 می نگار که ایشان اول بیعت از اوست تا خود شیخ الهندی و الصالح و السمرندی سید شدند
 و اکثاب بعض علوم سده اوله از حضرت شیخ حسام الدین متقی نیز کردند آخر در حلقه بیعت و
 خلافت حضرت جانن جنیتی درآمدند و بعزالت و انزاد اکو شدند بر روز جمع جمع صوفیان
 باصفاد و نقاش می شد و از انقاس متبر که انش حاضرین را استفاده میگردد بار بار از اب
 عبد الرحیم خان خانانان معاصحاب را صاحب خویش نماز بمسجدش ادا میکرد و از دستش
 فیوض نامتناهی دست می داد در عمر شریفش اختلاف است بعضی بر آنند که یک صد و بیست
 و نه سال درین عالم رونق بخشید و بعضی بر یک صد و است و پنج سال متفق اند و اعلم بالصواب

وفاتش در سن نهصد و هفتاد و هجری گردید مزارش در اکبر آباد متصل مدار در وازه است.

قطعه تاریخ وفات

فرز بادشاه محمد الدین	رفت چون سوی حضرت خلاق
گفت ماتف ببال ز خلیفتش	اهل باطن رفت از آفتاب

تذکر حضرت بابا یمان و رباعی رحمة الله علیه

ایشان اجازت خلافت حضرت سدهن سرمست بحرانی میداشتند و وی خلیفه حضرت شیخ الاسلام و السلیم سید جمال الدین و امان خلیست قدس الله سرار بهم ایشان گاه گاهی نقل روح میکردند باری بابا یمان و غیره اصحاب را برای حفاظت جسم خویش تا کعبه اکبیه فرموده خود نقل روح کردند و ایشان باین خیال قفاقل ورزیدند که قالب مبارکش را کدام کس قدرت دارد که ضرر خواهد رسانید بپرها در شعله مشغول شد و آن جسم بی روح تنها افتاده ماند موشی از سوراخی برآمده بر زخم دانش نگریه روح آن حضرت برین حال مطلع شده مراجعت بکعبه خویش فرموده از کمال طیش اسف گرفته سمت بابا یمان و غیره رفتند و ایشان خالیف شده روح بفرار نهادند الا بابا یمان کمال عجز و الحاح معذرت کنان ایستاده ماند و بر غفلت خویش متفعل گشت آن عذر خواهی بجای آمد که غنیش فرو نشند و از آن روز منظور نظر و الا گشت آخر از نعمت عرفان مالا مال گردید اکثر کرامتش درج کتب و زبان زد خلایق است وقتی جوگی که از اهل استدراج بود بدربار راجا بزرگ و ده در آمد را بدو بطبیع و منقادش گردید جوگی کا نوری میداشت و در آن بلده میگردد امید و جز کا نور خویش در یوزه گری و سوال فقر را سلامیه یک قلم سدد ساخت درین اثنا با اتفاق وقت ایشان معصی فقر اهل تجرید در آن شهر رسیدند ملازمان راجا بپاس خاطر فقر التماس کردند که در شهر مانعت قطعی است

کہ کسی از فقرا اہل اسلام سوال نکند۔ آئندہ راے سامی اگرچہ ایشان را احتیاجی نبود
مگر از شنیدن این ماجرا بدربار را جابر سیدند و گفتند ای را جابا بخیر چرا مسرود کردی
و در دی مچہ صلیحت دیدی آن جوگی را طلبید پس را جاوی را طلب کرد بیا مد ایشان از د
گفتند کہ کافور تو کجاست وے حاضر کرد و ایشان نزد یک کافور خویش پیش را جہ ہما دند۔
و گفتند کافور کیہ بلا استعانت غیری خود بخود برود و در پوزہ گری کند و الکہ گوید و توحید
سراید مستحق در پوزہ گری است این کافور پس حسب ایامی آنجناب بلا اعانت غیرے
خود بخود روان گردید بمشاہدہ این حال آن مانع انخیرا خفتہ روداد و را جامع اراکین از
کمال عبرت دست بستہ تمس گشت کہ خطایم عفو فرمایند و آنچه منشأ آنجناب باشد
تعمیل آن عین ذریعہ سعادت و بہبودی ماست پس ارشاد شد کہ فقیر الفضل خدا یتعالی
تبیح در کار نیست البتہ ازین تاریخ اجازت سوال کردن فقرا را اسلامیہ شود و این
شہر مطلق بہ ناہم گردد و را جہ ہوندم مناوی کنانید کہ ازین تاریخ کسیہ جز بہ برودہ بابامان
برزبان نراند و نہ معتوب خواہد شد چنانچہ الی الآن برودہ بابامان معروفست و فاش
در ۱۲۰۰ ہجری گردید مدفنش در برودہ زیارت گاہ خلاقی ست

قطعه تاریخ وفات

شاہ بابامان مرد یا حسدا	شد چو از دار الفنا رحلت گزین
سال نقلش بے سہ اتان شد	مان بابا شد بفر دوس برین
ذکر حضرت شیخ کرم اللہ رحمۃ اللہ علیہ	

ایشان از مریدان حضرت سید جمال الدین جامن جنتی ست رحمۃ اللہ علیہ مولد
سوئے سوئے والدہ ایشان اول عقیقہ بود و زے بجانب حضرت سید جمال الدین

قدس سرہ درخواست اولاد نمود فرمودند کہ حق تعالیٰ ترا ہفت پسر عطا خواہد کرد مگر ہفتی
پسر مرا بدی الغرض ببرکت دعاے ایشان ہفت پسر تولد شدند و سبے بنظر ایفای وعدہ
پسر ہفتی نذر جناب کرد حضرت مدوح نام نامی شاہ کرم السہ بنمادند و برای تحصیل علم
با استاد فی تلو فیض فرمودند و بعد فراغ علم بحلقہ ارادت در آوردند و خرقہ خلافت
مرحمت کردند بتوجہ مرشد خویش یکے از اہل کمال نامے شد صاحب تذکرۃ الصالحین
سے نگار کہ طبع اشرف خلوت پسند واقع شدہ بود از کثرت خلایق متغیر شدہ و رسنہ
نہصد و شصت و چہار ہجری بعہد سلطنت عرش آشیانے جلال الدین محمد اکبر بادشاہ غازی
بمقام مند و انشرفینارٹائے فرمود در انجا خلوت بپسندید کم و بیش پچہل سال فراغ
خاطر مشغول بیاد حق ماند و فاشش و رسنہ کینہار و چار ہجری گوید

قطعہ تاریخ وفات

عازم فردوس شد چون زنجیان	عمدہ زہاد کرم السہ شاہ
آگفت ہاتھ مصرعہ تاریخ او	شاہ کرم السہ خان آرام گاہ

شجرہ طیفوری مدار می۔ نقل از کتاب مطالع الطالبین بطریق لکین
مولفہ جامع شریف محمد قادری (مثنوی آزاد شان بست)

اول آن شیخ کامل مرتاض	آنکہ او کرد از جہان اعراض
در شرافت چو بہت مرد تمام	شد محمد شریف اور اتمام
داد اجازت بوی ز لطف وود	مرشد او چون کرم السہ بود
کرد عطا خرقہ با وسبے سخن	سبندگی حضرت سید جہن

<p>خرقہ باو کرد عطا شاہ دار داد باو خرقہ جو طیفیر شام داد باو خرقہ ابی ر بیج داد باو شیخ بھین پیر شام داد علیدار کہ عبد اللہ است دادہ ابا بکر کہ صدیق بود داد بآن خرقہ رسالت پناہ</p>	<p>بندگی حضرت شاہ مدار کاروی از فضل خدا شد تمام زوشده اورا ہمہ عالم مطیع یافت چو کارش تمامے نظام خرقہ از لطف کہ پیر بہت خرقہ بوی چون پئے تحقیق بود شد کمالش ہمہ عالم گواہ</p>
<p>شجرہ اولیسیہ عالیہ طبقاتیہ المداریہ نقل از خزینۃ الاصفیاء جلد دوم صفحہ ۳۱۰ مولفہ غلام سرور خلت مفتی غلام محمد لاہوری مطبوعہ لاہور</p>	
<p>و خواجہ محمد رشید رحمۃ اللہ علیہ در سلسلہ مداریہ خود میفرماید کہ میگوید بندہ امیدوار ہستم کہ دگار محمد رشید مصطفی جہانے کہ من درین سلسلہ اجازت یافتہ از برادر خود محمد رفیع دوسے از سید شمس الدین محمد اکھسینی البخاری دوسے از حاجی اکرمین الشریفین بایزید دوسے از شاہ قمر الدین زندہ دل دوسے از سید جمن دوی از قطب الارشاد مریع الدین مدار دوی از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم اجازت یافت</p>	
<p>شجرہ مبارکہ عالیہ مداریہ فضل محمد شاہ سجادہ نشین در گاہ انور علی شاہ دیوانگان المداری سہرامی (محمد الرسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم) حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب مدار حضرت سید جمال الدین جانم خنتی</p>	

حضرت سید شاہ الہ داد آتشى حضرت شاہ شہباز حضرت شاہ پیر محمد مائے پوت شاہ
 برج ملنگ شاہ قاسم منبری شاہ سید مداری تجری شاہ نور محمد شاہ مینا شاہ سید شاہ
 النور علی شاہ سید شاہ قائم علی شاہ فتح علی شاہ منگل شاہ شاہ ہشیار محمد شاہ
 فقیر فضل محمد شاہ دیوانگان المدارس

فصل نهم در ذکر مشایخ طالبان

ذکر حضرت قاضی محمود گرگ دانشمندان تیغ برہنہ خلیفہ اجل حضرت
 سید بدیع الدین قطب الاقطاب المدار قدس السرہ العزیز

شیخ الطریق برہان الحقیقت ندامہ در گاہ معبود معین فتوت وجود حضرت قاضی محمود
 گرگ دانشمندان تیغ برہنہ یکے از خلفائے اجل حضرت سید بدیع الحق والدین قطب الاقطاب
 قطب المدار قدس السرہ العزیز اندر گاہ و خواہگار ہش گنتور است صاحب خوارق
 بود ذکرش در حصہ اول تذکرہ المتقین گذشتہ است تصنیفاتش ہم است احوالشن
 در بحر ذخار و تحفۃ الابرار و غیرہ کتب سیر مع اولاد امجاد حضرت سید ابوالحسن المعروف
 بہ شاہ مطہر مدار کہ یکے از علما و متبحر بودہ اند و براتب ولایت فایز شدہ اند مندرج است

۱۱۵ علی اثر اتر منقول است کہ در حیات خویش باین لقب کہ زبان زواہل آنہا را است
 مشہور شد ندانم بہت کہ ایشان مع والدہ خویش از یک مرشد جمعیت کردہ بودند و در فقر
 و غنت کمالاے اند و خدمت مادر ایشان و وے از مشاہیر اند عجیب اتفاق ماند کہ گاہے
 ہند گیر تا نیست ترک رفاقت نشد پس باین لقب در زمانہ معروف گشتند و فات ایشان
 در یک تاریخ و یک روز گردید و اسرار علم بالصواب

از ایشان سلسلہ کہ نافذ گشتہ بقلب طالبان ملقب گردید چنانچہ درین سطور ذکر بعضی
از اوشان نقل کرده ام آید آستانہ وی مرجع خلافت است

قطعه تاریخ و فات

جناب قاضی محمود ذیشان	فرزان آفتابے اوج جاہے
چو عازم جانب ملک بقاشد	ز دنیا آن معارف دستگاہے
نوشتم از سیر آہ و بکا سال	ز دنیا آہ رفته دین پیاہے

ذکر حضرت محمد و من سید ابو احسن المعروف بشاہ علی ہارثی رحمۃ اللہ علیہ
ایشان خلف و خلیف پدر بزرگوار خویش حضرت قاضی محمود گرگ دانشمند ان شیخ بہت اند
از مشایخ کبار و عرفا در دگر کار بودہ اند چونکہ نام نامی وے حضرت قطب المدار شاہ بودہ اند
و بپاس خاطر عاطش تعویذے ہم نگاشتہ کہ ہمین آن تعویذ و دعاے آنحضرت آنعلیہ سلسلہ
اش کہ در اولاد احفادش بودہ اند از علما متبحر شدہ اند زہد و ریاضتشن چہ سرایم و چہ قلم
سپارم مدت سنی سال در مسجدے کہنہ بیاد حق مشغول ماندہ کرامات باہر انش مرجع صحافت
است چنانچہ صاحب بحر زہار و مؤلف تحفۃ البرار فی مناقب قطب المدار مولانا شاہ
غریز السرکنوری نگاشتہ پس آن محبوب ربیت و دود و اوزہد و ریاضت دادہ بتایخ
دہم جادی الاول سنہ ہند و کھل و دوبرہمت حق بیوست خواہا بکاہش در کنتور
شریف من مضافات لکھنؤ مرجع اہل بصیرت است

قطعه تاریخ و فات

شاہ متقی مدار قبلہ دین	عزم فرمود چون بخلد برین
سال نقاش شد از سیر الہام	رفت ادای دین بہ علیستین

ذکر حضرت سید شاہ عطاء السردمداری رحمۃ اللہ علیہ

ایشان عالمی بود باعمل و فاضل بود اجل و اولاد امجاد حضرت سید ابوالحسن عرف مٹھی مدار رحمۃ اللہ علیہ و خلف و خلیف والد ماجد خویش حضرت محمد شریف قدس سرہ است تصرفاتش صاحب تحف و قار و غیرہ نمیشد و فائش بتایخ لبست و دوز لقیعہ در سنہ یک ہزار و یک صد ہجری گردید مزار شریف در کنتور پائین مزار جد خویش۔

قطعہ تایخ و فات

رفت از دار الفنا چون سوی البقا

سالک را و خدا آن شہ سید عطا

آہ ز آفاق رفت زبدہ اہل صفا

ہائقی تایخ او گفت بگو شمع خرد

ذکر حضرت سید غلام بدیع الدین مداری المعروف بہ شاہ میان

ایشان یکے از اہل نقوی بودہ اندر خلیفہ و جانشین والد ماجد خویش سید عطاء السردمداری بن سید محمد شریف مداری قدس سرہاست جو و کرمش غایتی ندارد باسداری مسافری و مساکین منظور نظر داشتی و ہر چہ از تحف و تحایف کہ پیشش رسیدے و رہما نداری صرف نمودی حتی کہ اکثر اہل و عیال را طعام نرسیدی بفرض حصول اکل حلال چندے خدمت بکتخانہ شاہزادہ عظیم الشان ابن بہادر شاہ بن حضرت خلد مکا نے محمد محی الدین اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ انار سدر بہانہ و مضجع قبول فرمودہ بودند در آخر آخر ترک فرمودہ بہ کنتور شریف تشریف ارزانے فرمودہ در عزلت و انزو اکو شید و فائش چہارم شعبان المعظم در سنہ یک ہزار و یک صد و شصت و یک ہجری گردید مزارش در کنتور است

قطعہ تایخ و فات

کرد رحلت جو آن جنبید زمان

اہل عرفان جناب شاہ میان

ہاقت گفت از سر افسوس	از جهان رفت آہ شاہ میان
<p>ذکر حضرت سید احد علی مدارے رحمۃ اللہ علیہ</p> <p>ایشان صاحب کشف و کرامات اہل زہد و ریاضت در اولاد امجاد حضرت شیخ المشایخ متقی مدار رحمۃ اللہ علیہ در سلسلہ عالیہ طہاۃ مدار یہ خلیفہ و جانشین والد ماجد حضرت سید علی اکبر قدس سرہ العزیز اند مرتاضی بود در سن چہار دہ سال دواز دہ چلہ کشیدہ و چہیکہ از چلہ برآمدے بروی ضعف و بی طاقتی طاری نشدی بلکہ چہرہ منور بنظر در آمدی وقتی بروز از حضرت سید سالار مسعود غازی رحمۃ اللہ علیہ چلہ کشید بعد از انقراغ چلہ معاً برفرس سوار شدہ بوطن خویش انہونا کہ از تبرک چہل کردہ است منزل بمنزل تشریف آورد و مگر مطلق آتیا ضعف و نا طاقتی از لیشرہ اش یافتہ تشدد ادا در ذکر نفی و اثبات مصروف ماندی اکثر حالاتش و کشف و کرامتش درج صحایف اند صاحب بحر ذخار می نویسند کہ شانزدہ سال قبل از انتقال ثواب شجاع الدولہ ہر امریکہ نسبت آن ریاست آبخنابار شاد فرمودہ در آن ریاست ہمون گردید و فاقش در سہ یک ہزار و یکصد و ہشتاد و پنج ہجری گردید مزار پر انوار در موضع انہونا در ملک او دھ واقع است</p>	

قطعہ تاریخ وفات

احد علی آن معین دین متین	شد نزد دنیا چو سوی غلبہ برین
گفت ہاقت بسال تر خلیش	واصل حق بگشت اسوہ دین
<p>ذکر حضرت شیخ حسن رحمۃ اللہ علیہ</p> <p>ایشان خلیفہ و جانشین حضرت شیخ حمید قدس سرہ اند شجرہ مرشدیہ اسبق بدین سابط حضرت سید بدیع الدین قطب المدارے بیونند کہ شیخ حسن مرید و خلیفہ شیخ حمید اری و سہ مرید</p>	

و خلیفه شیخ محمد مداری و سید مرید و خلیفه حضرت شیخ عین الدین مداری و سید مرید و خلیفه
حضرت سید قاضی محمود دگرگ دانشمندان شیخ برهنه و سید مرید و خلیفه حضرت سید بدیع الدین
قطب المدار ایشان نشو و نما در شهر بروج یافته در محمولات و سید بود که بعد فراغت
تلاوت در بشتن قرآن مجید مصروف شد و در صحت آن سبع بلوغ فرمودی چنانچه
اکثر در ساجد وقت نموده بود و فالتش در سنه یک هزار و دوه ماه و الحجه گردید

قطعه تاریخ وفات

بدر شیخ حسن قدوه مشایخ بود	سوی حجت بشد از حکم حاکم الامین
چو سال حلت شان عقل من دل پرید	سه باره آه کشید و گفست شیخ حسن

تذکر حضرت شیخ محمود در حقه السید علی

ایشان خلیفه و جانشین حضرت شیخ حسین بودند در حقه السید علیه شجره مرشدیه و سید بن سالیط
بحضرت سید بدیع الدین قطب المدار سید پیوند که شیخ محمود خلیفه و جانشین شیخ حسین
و سید خلیفه و جانشین شیخ حمید و سید خلیفه و جانشین حضرت شیخ محمد مداری و سید خلیفه
و جانشین حضرت عین الدین مداری و سید خلیفه حضرت شیخ الطریق برهان الحقیقت محبوب
رب و دود قاضی محمود دگرگ دانشمندان شیخ برهنه کننوری رحمه السید علیه ایشان بجزیل سالکی
بنایچ هشتاد و یک سالگی و دود بجزار رحمت حق پیوست

قطعه تاریخ وفات

ملاوی شیخ محمود آنکه داریم	علوم فقه و عرفان و درس فرمود
چو شد دل تنگ از دنیا و دنی	طریق عالم جادید پیو د
بسوی اصل راجع گشت افرع	ندای ارجی از حق چو بشنود

چو سال رحلت آہ از دل من قلم از دست خود افکند انگہ	طلب ز کاتب افلاک بنمود ہزاری گفت او از شیخ محمود
فصل دہم در ذکر مشائخ حسامیہ	
ذکر حضرت عمدۃ الکاملین زبدۃ الواصلین حضرت مولانا حسام الدین سلامتی قدس سرہ	
ایشان از علماء و فخر رہنما بودہ است اصفہانیست در عمد سلطنت جنت آشیانی فردوس مکانے سلطان ابراہیم شرتے جو پوری بود چون غلبہ شوق الہی فرار سید بحضرت سید بیچ الدین قطب المدار پیوست و باندک مدت بمعالج عالی فایز گردید یکے از مقربان حضرت محدث لانام گشت و بہ اجازت خلافت ممتاز فرمودند تذکرہ مولانا در حصہ اول تذکرۃ المتقین رفتہ است صاحب خارق بود و صاحب سلسلہ گشت در اینجا ذکر بعضی از خلفاء و مریدانش بقلم من آید و فائش در سنہ ہشتصد و چہل و شصت تیلختم بیچ الاول گردید مزارش جو پورست	
قطبہ تاریخ وفات	
قطب فلک جہان جبروت پیش قطب المدار عالم آن شاہ حسام دین و دنیا پیش حسن ستیابی الاصل القصہ ہم ر بیچ الاول	لا ہوت معارف بیغہ داوش ز سلامتی ذریعہ کش ہست مناقب فریم او بودہ در اصفہان چینہ چون رفت بخت وسیعہ

<p>او بزرگوار خلیفہ بدیع</p>	<p>تاریخش را خرد چنین گفت</p>
<p>ذکر حضرت مولانا وجیہ الدین ثانی کجراتی رحمۃ اللہ علیہ</p>	
<p>ایشان کی از بزرگوار تقیاء علماء عصر و مشایخ و ہر بودند از چہار واسطہ بحضرت اسوۃ المتقین شیخ الاسلام و المسلمین مولانا حسام الدین روح اللہ رحمۃ خلیفہ حضرت سید الموحدین عمدۃ الاطہار سید بدیع الدین قطب المدار رضی اللہ عنہ نسبت میدارند اکثر حکایات از وی معروفت و فائز در سنہ نہصد و نو ہجری گردید</p>	
<p>قطعہ تاریخ و فات</p>	
<p>وحید عصر جنید زبان وجیہ الدین گفت رفت بجل جہان وجیہ الدین</p>	<p>چو سوی خلد برین رفت ز بجان خراب چو جست سالصالش دلم سر و شش عیب</p>
<p>شجرہ حافظ علی اور قلندر خلف شاہ علی کہر قلندر خلیفہ و جانشین شاہ تراب علی قلندر کا کوڑی ابن شاہ محمد کاظم قلندر را از اصول المقصود کہ مؤلفہ شاہ تراب علی است</p>	
<p>نظم</p>	
<p>ہم پس از نعت محمد مصطفیٰ مجللاً نام ہمہ پیران پیر از دو شاہنشاہ گردیدیم حجاز آن شیعہ کاظم رئیس العارفین</p>	<p>بعد حمد خالق ارض و سما می کشم در سلک نظم و لہذیر کاندر آن جملہ ز لطف کار ساز اولاً از والد خود بالیقین</p>

<p>کوز طفلی کرد ما را تربیت بعد از آن از شاه مسعود ولی کومر از لطف خود گرفت دست فیضیاب ز باسط اندر آن هر شاه ابتدا از نام باسط زین سبب حاجت تکرار نام پاک شان نام هر یک را به تیبیل از تراب</p>	<p>در شریعت هم طریقت معرفت جانشین سید باسط علی بیعتش کردم که او شیرین است یک خلیفه یک خلف بی اشتباه گویم اندر جمله شجره بے تعب نیست در هر سلسله من بعد آن یا دیگر در رج کن اندر کتاب</p>
<p>شاه باسط شیخ الهدیه الامام عبدقدوس است و هم حاجی بڈھن شیخ قاضی هم حسام الدین امام بعد از آن صدیق اکبر راهبر این اصول سبعه را کردم بیان جمله را والد و پیرم مجاز دیگر از اولاد شاه سبب نیز هر یک را اجازه یافتم اوز عم خویش رحمن نامور</p>	<p>شیخ فتح و مجتبی پیر همام هم ابو الفتح است و مسکین در سخن هم بدریغ و هم علمبردار نام هم امام دوسرا خیر البشر شعبه و فرزند دیگر غیر از آن گشته ام من هم هر یک سرفراز شاه عبدالمدنی اسم پیشوا از پئے تلقین خلافت یافتم از الهدیه شده اوست</p>
<p>ذکر حضرت شاه عبدالقدوس قلندر چو نیوری قدس سره ایشان خلف رشید و خلفه را سنین پدر بزرگوار خود حضرت شاه عبدالسلام قلندر</p>	

نیز پنداری هم شیخ سنان را بنام شاهر از انچه هم علمبردار سلطان زمان

قدس سرہ بیا اندر اوصاف و کمالات ایشان زیادہ از آنست کہ بجز تحریر در آید لیکن با وجود
 آن کمالات ہمیشہ در خمول و گمنامی میگوشتیدند و حالات خود را از نظر خلق مے پوشیدند
 چنانچہ منقول است کہ در اوایل خدمت ہندوی متصدی بر خود لازم گرفتہ بودند ہر گاہ
 وے در قلعہ میرفت آنحضرت دفترش مے بردند تے بدین طور بسر بردند و کسے
 بر حال ایشان مطلع نشد گویند روزے بزرگی از شنبہ چمان آباد از خدمت شیخ خود
 رخصت شدہ و عزیمت لواحقے جوینور مے نمود آن شیخ فرمود کہ در جوینور شیخ علی نقوی
 بزرگے صاحب کمال است چون در آنجا برسے ملازمتش کنے وے از ان شیخ نشان پرسید
 گفت معاش او شان از نوکرے متصدیست در قلعہ ملاقات خواہد شد چون آن بزرگ
 در جوینور رسید بہمان نشان بشناخت و با ادب تمام پیش آمد پس آن متصدی بزرگ
 ایشان مطلع شدہ عذر خواست و تعلق نوکری موقوف ساخت از ان روز مرم بدینا قب
 ایشان مطلع شدند بعد از ان حضرت شیخ کشکاری میکرد از دست خود و بچین بست در مراد
 المریدین و در فصول مسعودیہ و مناقب الاصفیاء کوہست کہ آنحضرت نوکر دیوان بتنگہ
 یومیہ بود و در ان قوت اہل و عیال خود میبایست روزے زنی ضعیفہ برای کارے نزد
 آن دیوان آمد و چند بار عرض کرد دیوان متوجہ نشد چون آنحضرت دیدند کہ دیوان بحال
 این ضعیفہ متوجہ نیست بحالت جلالی و غیرت الہی آمدہ دیوان را بلقے سخت و درشت
 خطاب نمودہ گفتند کہ چرا بجا جفت این ضعیفہ تاخیر میکنے بہین وقت چٹھی نوشتہ دہ و از ہامن
 خود حاکم وقت را جذب نمودند فوراً حاکم سرویا برہند نزد دیوان خود آمدہ بر چٹھی آن ضعیفہ
 دستخط نمود و بجای خود رفت پس ایشان چٹھی آن ضعیفہ را فویسا بندہ دادادند و خود بخانہ
 تشریف بردند مردم خانہ گفتند کہ شما امروز وجہ قوت خود را بآباد دادید آنحضرت متوجہ

بعالم غیب شدن معلوم شد کہ این مدت شما اخقائی کمالات خود نمودید بحال اظہار نمایند
 وطالبان را تربیت و تلقین کنند انتہی و در حجتہ العارفین ست کشیج عبدالقدوس
 بن شیخ عبدالسلام قطب روزگار بودند پدر بزرگوار دے سالہا پیش از وفات خود
 فرمودہ بودند کہ بعد از من بخدمت قطب جہان یعنی شاہ عبدالرحمن جانبار خواہے رفت
 پس آنحضرت بعد از وفات والد خود بخدمت قطب جہان بشتافت و در ظل صحبت و
 یافت و ابواب علوم باطنی بر دی مکشوف شد احوال و مقامات عالمیہ ارباب ولایت
 اورا میگشت وزیر طاس فلک مثل وی کسے را نمیدانم ہر گاہ شیخ عبدالقدوس با جازت
 شیخ عبدالرحمن جانبار قصد وطن خود نمود چون نزدیک لکھنؤ رسید شیخ محمود قلندر با استقبال
 او بیرون آمد و اورا دریافت با کرام و اہتمام تمام در منزل خویش برود و بوظایف ضیافت
 قیام نمود بعد از آن دے متوجہ قصبہ امیٹی شد شیخ عبدالرزاق بن خاصہ خدا پیشتر رفتہ
 اورا دریافت و با کرام و اہتمام بمقام خویش آورد و شیخ نظام الدین کہ اہل مقامات
 و کرامات بود دے را در منزل شیخ عبدالرزاق دریافت و تا دیر با یک دیگر صحبت داشتند
 و مفارقت نمودند پس شیخ عبدالقدوس بچونپور آمد و بگنای خود سعی بلیغ نمود کہ کسے داشت
 کہ دے قطب و زگار ست مگر چندے از مشایخ چونپور و در آنوقت کہ من بخدمت و
 مشرف شدم صدودہ سالہ بودہ باشد انتہی و در مکتوبہ پات حضرت شاہ مجاہد کورست
 کہ شیخ عبدالقدوس چونپوری در یک ساعت بخارق عادت کعبہ رفتہ و حج گذار دہا
 و صاحبان ایشان را مبارکبا و گفتہ اند و بہر را ساعت بخانہ رسیدہ است بے آنکہ
 یک دو قدم بر زمین نہد و یاد گردش افلاک تغیرے پدید آید انتہی الغرض تریب و تعظیم
 ایشان ہمہ از حضرت والد بزرگوار بودہ است و اجازت و خلافت تسلسلہ قلندریہ و حقیقتیہ

و قادیانیه و سمر و ریدیه و قزو و سیه و طیفوریه از والد بزرگوار خود داشتند و سلسله مداریه
از طاجیک الحرمین بڑھن یافتند و در فصول مسعودیه که این همه سلاسل سبعه را بقدر وسیع می نمایند
یعنی کل واحد من هذه السبع قد وسیع منتهی الی القدر و السلام او ربط بعبید القدر و بن
عبد السلام چنانچه مولوی محتوی در منظومه مختصره بدین معنی اشارت کرده گفته اند ۵

نیز عبد القدوس عبد السلام	از بڑھن حاجی از حسام بهام
او زکوة الفتح او ز قاضین داشت	انچه قطب المدار و روی داشت
با مداریه روز و شب با ششم	بد و پیوسته چون دولاب با ششم

سلسله مداریه در فغاندان قلندریه باین ترتیب از تحریر و تقریر حضرت عبد البر شید
جونیوری قدس سره که از خلفا و شیخا شیخ الاسلام شاه عبد القدوس قلندر قدس سره است
ثابت میشود و از جاهای دیگر معلوم شده است و انچه نقل میکنند که حضرت قطب المدار بنیاد
قدس سره را توسط این چهار واسطه مذکوره از حضرت شاه مدار باشد عبید میناید که زمانه
این هر دو بزرگوار متحد یا متقارب است و هر دو همچو نور تشریف آورده اند پس با وجود
قرب مکان و زمان چهار واسطه در میان مستبعد است و در حاشیه مولوی محتوی است
که هذه السلسله المداریه بلغت شیخا شیخ الاسلام شاه عبد القدوس من پیشانیخنا و من
لبعض الروایات بلغت اباه شیخ المسلمین قطب الدین بنیاد قلندر فلاح الصبح انتهی بدانکه
در مثال صاحب مراد المریدین نوشته دیده ام که شیخ عبد السلام را رسیده از حاجی
بڑھن و وی را از شیخ حسام الدین و وی را از شیخ ابوالفتح و وی را از پدر خود شیخ قاضین
و وی را از شیخ برقع الدین مدار پس بهر کیف حضرت قطب الدین بنیاد دل را رسیدن
خیله خلاص قیاس ثابت میشود و محقق مباد که سلسله مداریه در فصول مسعودیه به پنج قسم

مرقوم ست مدار پیغمبر پیغمبر و مدار بصریہ و مدار یہ صدیقیہ و مدار یہ اولیسیہ و مدار یہ
 مہدویہ و شجرات آن تفصیل دران مرقوم است و فات حضرت ایشان در یکشنبہ و از ہم
 شوال سنہ یکزار و پنجاہ و دو بہ تحقیق رسیدہ چنانچہ دیوان عبدالرشید جونپوری کہ از خلفا
 ولیست و درین لفظ تاریخ یافتہ برد یکشنبہ و از دہم ماہ شوال و قبر وی در علن پور
 نزد قبر پدر و جدوے ست و در مراد المریدین ست کہ حضرت شیخ عبدالقدوس قدس
 سرہ را پسری نبود و دو دختر بود ندیکے شیخ فیض السرخند بود کہ خادم و جانشین آنحضرت
 بود و چنانچہ احوال ایشان در مکتوب حضرت شاہ مجاہد قلندر مذکور ست و ولی شیخ قطب الدین
 ساکن مستطایا ہوکتخدا بود از ایشان اولاد اند و در جونپور سکونت دارند و از دختراول اولاد
 نشد انتہی اصول المقصود سلسلہ مدار یہ بحضرت صدیق اکبر میر سید بدین طریق حضرت
 شیخ بدیع الدین عرف شاہ ہمدانی از حضرت طیفور شامی و وے از امین الدین شامی و وے
 از شیخ عبدالسملی علمدار رسول صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ و سلم و وے از ابوبکر صدیق
 و اول کسیکہ در بند کتاب عوارف و فصوص حکم دین گفتہ شاہ ہمدانی اند از جواہر غیبی
 مولفہ سید مظفر علی شاہ و نیز سلسلہ مدار یہ و نقشبندیہ ہر دو با میر سید و نیز بابا بکر صدیق
 انتہی از جواہر غیبی شجرہ ہذا کہ نوشتہ می آید از او را دعوتیہ مولفہ حضرت
 محمد عفوٹ گوالیاری نقل برداشتہ شد

شجرہ مدار یہ

شجرہ خلافت پیران طیفوری و سید سرہم المعشر و مداری

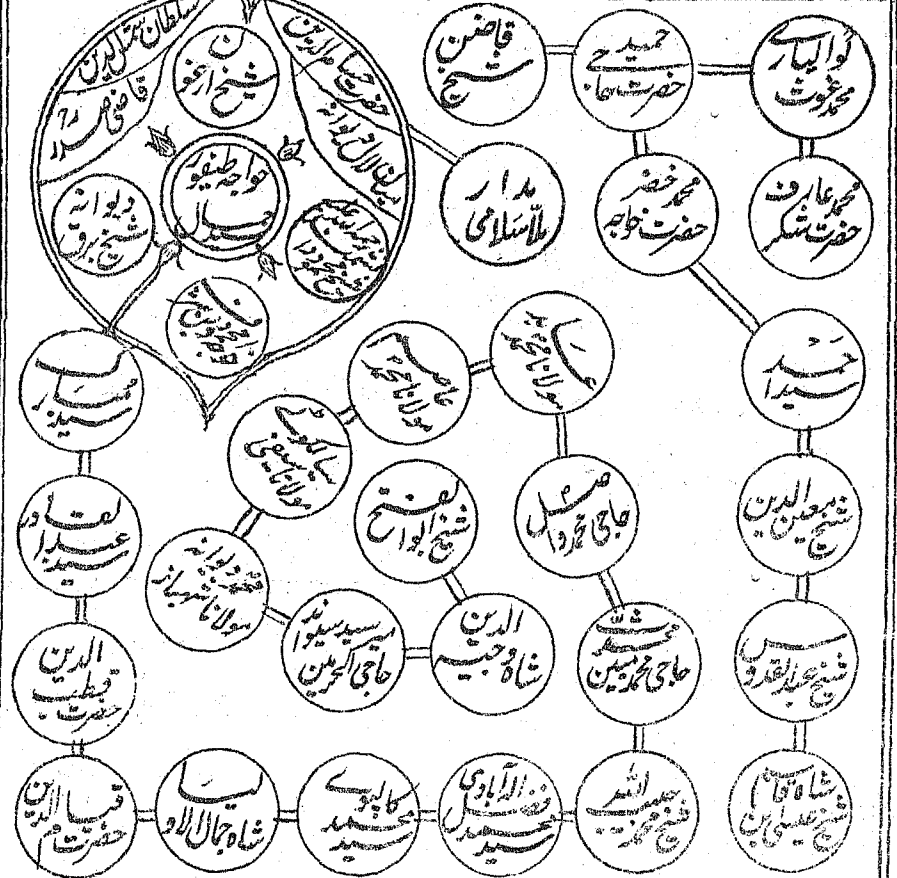
نسبت فقیر حقیر حاجی حمید علی شریعہ شیخ محمد غوث بحضرت
 سلطان الموحیدین شیخ ظہور علی بحضرت قدس سرہ
 نسبت ایشان بحضرت شیخ ہدایت اللہ سرست قدس اللہ سرہ
 نسبت ایشان قاضی مدارسے قدس اللہ سرہ
 نسبت ایشان بحضرت شیخ حسام الدین سلامتی مدارسی قدس اللہ سرہ
 نسبت ایشان بحضرت شیخ بدیع الدین شاہد دار قدس اللہ سرہ
 نسبت ایشان بحضرت شیخ طیفور شامی قدس اللہ سرہ
 نسبت ایشان بحضرت شیخ یحییٰ الدین شامی قدس اللہ سرہ
 نسبت ایشان بحضرت شیخ عبداللہ علمبردار قدس اللہ سرہ
 نسبت ایشان بحضرت امیر المؤمنین ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ
 نسبت ایشان بحضرت رسالت پناہ احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ و صحابہ کرام

شیخ شریعہ عیسیٰ فقیر حقیر شیخ روضہ فی مفتی گوپاموس
 بدین وسایط است

شیخ عیسیٰ فقیہ محدث گوپاموس - علامہ وجیہ الدین گجراتی - شیخ محمد غوث گوپاموس
 حضرت حاجی ظہور حقیر حضرت ابوالفتح ہدایت اللہ سرست - حضرت قاضی قاضی
 حضرت مولانا حسام الدین سلامتی - حضرت قطب الاقطاب سید بدیع الدین قطب المدا
 قدس سرہ - حضرت طیفور شامی - حضرت امین الدین شامی - حضرت بہاء الدین شامی -
 حضرت سید العزیز علی - حضرت احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم

و کتاب کلام مولانا شمس الدین علی بن ابی طالب و واقع لاهور شجران عالیہ بر بنیاد طریق شمس الدین علی بن ابی طالب

حضرت سلطان
حضرت علی بن
حضرت قاسم بن
حضرت قاسم بن
حضرت قاسم بن
حضرت قاسم بن
حضرت قاسم بن
حضرت قاسم بن



شجرہ حکیم سیدربان سید شاہ ابن حکیم اولاد حسین

بن حکیم سید علی بن سید الشادات ملقب احسانات حکیم نور الدین قادری اچشتی
السهروردی المدارس قطب اکبر آباد سے محلہ گڑھیا

شجره مداریه

جو احمد فیض خود صدیق را داد مرید او بهین الدین شامیست بلوچ الدین از دس فیض یافت مریدش شیخ قاضی پیرست مرید او محمد غوث با شان از دشا رضا دهم عنایت از ان فیض رسیدا عجل را بلطف بیکران شاه امجد زنورا الدین احمد فیض کامل خداوند اطفیل این بزرگان	بعبدالد رسید آن علم استاد از و طیفور هم بانیک است حسام الدین از و نور بیافت وزو حاجی ظهور آذر میرست از و عارف از و عیسی و بران ضیا و الدین از و هم یافت محبت هرنبی و هر ولی را شده مشمول نور الدین احمد پسید هر علی گردید حاصل بکن رحمت بحال زار قربان
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

فصل یازدهم در ذکر مشایخ اجمالی

شجره شاه ابوالحسن احمد نورانی ملقب بمیان صاحب کانی ماهر

نقل از کتاب النور والها فی اسانید الحدیث و سلاسله الاولیاء مؤلفه شاه صاحب
موصوف مطبوعه مطبع و کتوبریه پریس بد اؤن صفحہ (۴۲)

شجره عالمیه مداریه

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سلاله وآله و صحبه اجمعین

اما بعد فیقول الفقیر ابو الحسین عفو عنہ اجازتی با السلسلۃ السید
یعنی المذاریب جدی و مرشدی السید الی الرسول الاحمدی قدس
عن الحضرة اچھے میا نصاحب عن ابیہ السید حمزہ عن جدہ سید الی محمد
صاحب عن صاحب البرکات المارہدوی عن السید فضل اللہ الکافض
عن ابیہ السید احمد عن جدہ السید محمد صاحب عن جمال الاولیا
عن الشیخ قیام الدین عن الشیخ قطب الدین عن السید جلال علیہ السلام
عن السید مبارک عن السید اجمل عن العارف الاجل الکامل الاکمل مولانا
بدیع الحق والدین الممدار المکفوسی رحمۃ اللہ علیہ
عن الشیخ عبد اللہ شامی عن الشیخ عبد الاول عن الشیخ امین الدین
عن امیر المؤمنین علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ عن سید المرسلین
محمد صلی اللہ علیہ وسلم

عن
ابن خضات
رازیہ اجازت
خانہ علیہ
مدار و جمل
استیلا علیہ
سید و

مولوی سلامت الدمرید و خلیفہ شاہ اچھے میا نصاحب انہ مولوی علیہ السلام
براہوئی مرید و خلیفہ مولوی فضل رسول و ایشان مرید و خلیفہ مولوی شاہ عبد الحمید
و ایشان مرید و خلیفہ شاہ اچھے میان صاحب مارہروی انہ شجرہ صوفی محمد حسین
مراد آبادی ایشان خلیفہ حافظ علی حسین و وے خلیفہ محمد محمود شاہ وے خلیفہ شاہ
غلام حسین خلفہ شیخ عبد الکریم معروف بصاحب جی وے خلیفہ سید شاہ آل حسن عرف
شاہ اچھے میا نصاحب مارہروی وے انہ شجرہ مولوی محمد عاقل کانپوری مرید و خلیفہ

سید حضرت محمد الرسول صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم حضرت ابابکر صدیق حضرت عثمان فارسی حضرت
محمد قاسم بن حضرت محمد بن ابابکر صدیق حضرت امام جعفر صادق حضرت یازید بسطامی حضرت امام محمد غزالی
عبد العزیز حضرت شاہ بدیع الدین مدار حسام الدین بنارس سے ۱۴

حافظ محمد عبدالعزیز دہلوی الملقب بے شاہ مقبول احمد و سے از شاہ محمد غوث شہید
و سے از سید شاہ آل محمد المعروف بے شاہ استخیم میان آن

شجرہ صاحبان چورہ

نقل از کتاب سید امیر احمد داعی پوری خلیفہ سید شاہ خیرات علی کا لیو سے
منہا الطریقۃ النبی اجازت حضرت میر سیدی حضرت شاہ ابوسعید محمدی عرف سید شاہ
فضل الدین احمد الیشان از والد ماجد حافظ سلطان احمد شاہ خیرات علی عن ابیہ سید
حسین علی و ہو عن ابیہ حضرت شاہ احمد سعید و ہو عن ابیہ حضرت شاہ سلطان ابوسعید
و ہو عن ابیہ حضرت شاہ فضل السد و ہو عن ابیہ حضرت شاہ سید احمد و ہو عن ابیہ
قطب الاقطاب حضرت شاہ سید محمد رضوان و ہو عن مجاز حضرت شاہ جمال الاولیا
و ہو عن سید قیام الدین و ہو مجاز عن شیخ قطب الدین و ہو مجاز عن سید السادات سید
جلال الدین عبدالقادر و ہو مجاز عن سید المبارک و ہو مجاز عن سید السادات سید اجمل
و ہو مجاز عن شیخ المشائخ حضرت سید شاہ بدیع الدین الملقب بقطب المدار
حضرت شاہ مدار و ہو مجاز عن عبدالرشامی و ہو مجاز عن شیخ عبدالاول و ہو مجاز عن
شیخ امین الدین و ہو مجاز عن شمس المشارق و المغارب حضرت علی ابن ابی طالب
کرم السد و جہ و ہو مجاز عن ختم الانبیاء احمد مجتبی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

شجرہ شیدہ محمد اسمعیل کا لیو بحال سکونت
اترولے ضلع علی گڑھ

سید شاہ محمد اسمعیل الیشان خلف و خلیف حضرت حبیب السد شاہ الیشان حضرت

شاه نامدار ایشان بابا جی لڑ محمد ایشان را از والد ماجد محمد فیض السدا ایشان را حضرت
شاه محمد عیسیٰ ایشان را از حضرت شاه جمال السدا را سوری بن سید شاه محمد روشن آن

شجرہ سید محمد بشیر فرزند و جانشین سید کبیر فرزند شاه میر جان

پیر و پدرش سید علی جعفر و پیرش شاه محمد اجل عباسی و پیر و پدرش شاه محمد ناصر
و پیر و پدرش شیخ محمد کیسے المعروف بہ شاه خوب السدا آبادی آن۔ دیگر
محمد علی حسین نوری و مرشدش سید باقر علی و پدرش سید نور احمد و پیر و پدرش
سید ابوسعید و پیر و پدرش سید حسین علی و پیر و پدرش سید سلطان ابوسعید و پیر و پدرش
سید احمد سعید و پیر و پدرش سید فضل السدا و پیر و پدرش سید احمد کاشفی و پیر و پدرش
سید محمد کالپوے و پیرش شاه جمال اولیا کروے و پیرش شیخ قطب الدین و پیرش
سید جلال عبدالقادر و پیرش سید مبارک ابن محمد و پیرش سید اجل محمد بن احمد و پیرش
شاه بدیع الدین مار و پیرش شیخ عبدالسدا شامے و پیرش شیخ عبدالاول و پیرش شیخ
امین الدین و امام علی ابن ابی طالب کرم السدا و پیرش سید المرسلین شفیع المذنبین
احمد مختاری محمد مصطفیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام و این طریقہ بصیرت اکبر رضی السدا عنہ نیز میر سدا

نقل خلافت نامہ و تولیت نامہ ہمدی علی شاه ولد شاه حسین شاه

بنام پیر خود علی نقی شاه بنجر موی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی نور قلوب الاولیاء بنور العرفان والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ محمد بن مصطفیٰ
صاحب قوی الحجۃ وعلی البرہان وعلی آلہ واصحابہ واہل بیتہ ذو کے الحمد والاحسان

اما بعد فقیر سید محمد مد علی بر هرات ضمیمه قدسی تخمیر مشایخ عظام و صوفیای عالی مقام غریب
 خاص و عام کافه امام مشهور و مطلع میگردد اند که هرگاه فرزند بزرگوار سید محمد علی نقی را متوجه
 الی السیر مستطیره ماسوی السیر یا فتم خرقه خلافت و دستار امامت با و از زانی داشتیم و بجای نینی
 خانقاه عالم پناه فخر سید محمد علی عرف سید شاه هدی قدس السیر عزا تبار خشنیده به بیعت
 گرفتن ارباب ارادت بسلسله جلیله قادریه و چشتیه و سهروردیه و نقشبندییه و شطاریه
 و داریه اجازت و به تعلیم و تلقین اصحاب طریقت از اذکار و اشغال و مجاهدات و مراقبات
 چه از حیثین معارف هر طرفه که از پیران خرقه پوش سراپا پوش رسیده و آنچه حق سبحانه تعالی
 از فضل خویش مراد بان مخصوص فرمود ما مور و مختار گردانیدم که تحمل تکلیف مستکلمان و مصروف
 ارشاد مستشرقان گردیده و بعد از ششستوی فقر مستنعم و پیران عظام شود و اگر هر روز جزا
 تر و خدا علی و علی اذنی شفاعت باشد شفاعت او نمایم و اگر او را منزلتی برین افزاید
 شفاعت ازین بدار و پس هر که با فقیر حسن ظن و نیک عقیدت داشته باشد فرزند عزیز را
 بجای فقیر انستد جوع نماید و هرگز بد و طالب که از قید اطاعت و بیرونیش بیرون رود
 و عذر و در طریقت و سلسله ارادت مانگشته باشد فرزند و بلند خلیفه با و جانشین درگاه موصوفه
 بالا مستطالی است دیگر یا دعوی صاحب سجادگی مقام مقدسه ممد و نه نیست اللهم و نه
 بتوفیق العظم بنی علی صراط المستقیم نور قلبه بنور معرفتک و ارفع و رجه بر فست غیر تک
 امین امین قریری التاریخ چهارم شهر جمادی الثانی ۱۲۶۷ هجری قمری

شیر طایفه شیخ کمالی الی الدار الیه سید نقی شاه نبیره

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم خدمت

کرم الدرد و جہ حضرت خواجہ حسن لہری حضرت خواجہ حبیب عجمی حضرت خواجہ بایزید سیستانی
 حضرت عین الدین ابو محمد طیفور شاہ حضرت شاہ بدیع الدین طرار بن میر علی
 حلہی حضرت شاہ درویش محمد بانو اردار شانی حضرت سید شاہ حاجی عنایت الدین سمرست
 حضرت بندگی شاہ عظیم الدین اکبر آبادی حضرت شاہ نصیر الدین محمد بانو اجیت عشق الدین
 شاہ حضرت شاہ اہل الدین حضرت سید شاہ بسین حضرت سید مددی علی شاہ سید
 شاہ علی نقی بنجر موسیٰ

نسبت دیگر

حضرت محمد مصطفیٰ اصلی الدین علیہ وآلہ واصحابہ وسلم حضرت علی مرتضیٰ حضرت امام حسین
 شہید کربلا حضرت شاہ ربیع المقدس حضرت شاہ طیفور شامی حضرت شاہ بدیع الدین شامی
 حضرت شاہ یحییٰ الدین شامی حضرت شاہ عبدالملک حضرت شاہ بدیع الدین
 قطب الملبا ر قدس اسرار ہم حضرت شاہ درویش محمد بانو اردار شانی
 حضرت سید حاجی عنایت الدین سمرست الخ

نسبت ثالث

حضرت محمد مصطفیٰ اصلی الدین علیہ وآلہ واصحابہ وسلم حضرت علی حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ
 عنہم حضرت عبداللہ علمدار حضرت یحییٰ الدین شامی حضرت عین الدین شامی
 حضرت طیفور شامی حضرت بدیع الدین شاہرا حضرت سید شاہ اجل بڑا بھٹی
 حضرت سید بڑھن بڑا بھٹی حضرت درویش محمد قاسم اودھی حضرت قطب العالم شیخ
 عبدالقدوس گنگوہی حضرت جلال الدین نقانیری حضرت شیخ نظام الدین بلخی حضرت
 شیخ ابوسعید گنگوہی حضرت شیخ محمد صادق گنگوہی حضرت شیخ داؤد گنگوہی حضرت شاہ

سید ابوالمعالی امینوی حضرت میران سید شاه بیکها حضرت محمد سالم حضرت سید
محمد اعظم حضرت حافظ محمد موسی حضرت محمد حسین عرف حافظ بانکه - شاه علی نقی بنگر موسی

نقل انتخاب فیضیه و وصیت به حافظ محمد حسین
حافظ بانکه

دهلوی بخت ناصر الدین شاه فیروز آبادی از استان معرفت مطبوعه لکهنو انوری پرنس شمس
وصیت میکنم جمیع مریدان و خلفای خود را بر کربلای جنت دریافت اسرار
واردات اقتدار صاحبزاده من بیان نماید تا حل مشکلات خود کند و در دیار مستقر افتد
اکبر آباد شاه ناصر الدین خلیفه اول است در جمیع طرق حلقه قادریه و سهروردیه و نقشبندی
و در آریه و غنیمت هم رضوان الله علیهم اجمعین - دستخط حافظ صاحب

شعبه مولوی محمد حسین الہ آبادی

ایشان مرید و خلیفه رہنمای عباد السراجی امداد السرفاروقی چشتی نقانوی فاروقی
نسب چشتی نسباً و حنفی مذہباً و نقانوی و طنجا جگر مکہ معظمہ امداد حاجی موصوف کلیات
امدادیه که از تصنیف اوست نسبت به بیت و اجازت خویش چنان بقلم سپرده که باید
و انست که فقیر حقیر ننگ خاندان و بدنام کننده بزرگان طریقہ و سیاه امداد السرفی السرف
عنہ را نسبت به بیت و ارتباط صحبت و اجازت و خرقة از حضور بهرایت گنجور
قطب ووران پیشوا کے عارفان نور الاسلام حضرت مولانا و مرشدنا و ہادیانا
سیانجو شاه جہانچانوی چشتی است قدس اسرارہ و ایشا نرا از شیخ المشائخ
حاجے شاه عبدالرحیم شہید ولایتی آنخ

در طبع کمالہ علیہ السلام در یونان اسرار علیہم ابو سعید فقیر حسین

الہ آبادی نسبت بہیت وارتباط صحبت و اجازت از حضرت ہادیان و مرشدنا و سلیۃ اللہ علیہ
الی السراجی امداد السرخشی المداری ادام السرفیوضہ است و آیشا نرا از حضرت
میانجو شاہ نور محمد جھنجھانجوے و آیشا نرا از شیخ المشائخ حاجی شاہ عبد الرحیم شہید
ولایتی و آیشا نرا از شاہ عبد یاری مروی و آیشا نرا از شاہ عبد الہادی امر وہی و آیشا نرا
از شاہ عضد الدین و آیشا نرا از شاہ محمد کے و آیشا نرا از شاہ محمد کے و آیشا نرا از
شیخ محب الہ آبادی و آیشا نرا از شیخ ابوسعید گنگوہی و آیشا نرا از شیخ نظام الدین
بلخی و آیشا نرا از شیخ جلال الدین تھانیسری و آیشا نرا از شیخ عبد القدوس گنگوہی
و آیشا نرا از درویش محمد بن قاسم اودھی و آیشا نرا از سید یحییٰ بڑاچھی و آیشا نرا
از سید اجل بڑاچھی و آیشا نرا از سیدنا شیخ المشائخ حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب
قطب الدار رضی اللہ تعالیٰ عنہ و آیشا نرا از طیفور شاہی و آیشا نرا از عین الدین
شاہی و آیشا نرا از عین الدین شامی و آیشا نرا از حضرت عبد السد علمدار و آیشا نرا
از امیر المؤمنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ و آیشا نرا از حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم

شجرہ مولوے احمد حسن مدرس مدرسہ اسلامیہ واقع
کان پور مرید حابجے امداد اللہ

مہاجر کرم علیہ السلام صاحب موصوف نسبت در نظر خویش از کمال توجہ بہ تعلیمات

امدادی مریدین خویش را مخاطب ساخته میفرمایند و نیز هر کس که ازین فقیر محبت و عقیدت
 و ارادت دارد مولوے رشید احمد صاحب سلمه و مولوی محمد قاسم صاحب سلمه را که جامع
 جمیع کمالات علوم ظاهری و باطنی اند بجای من و من بمقام او شان شدم و محبت
 او شان را نصیبت دانند که اینچنین کسان درین زمانه نایاب و از خودست با برکت
 ایشان فیضیاب بوده باشند و طریق سلوک که درین رساله نوشته شد در نظرشان تحصیل
 نمایند انشاء الله تعالی بے بهره نمانند مانند الله تعالی در عمرشان برکت و بار
 و از تامل نما سیر عرفانی و کمالات قربت خود مشرف گردانند و میراثات عالیات
 رسانند و از نور هدایت شان عالم را منور گردانند و تاقیامت فیض او شان جاری
 داند و بحسب النبی و اله الامجاد و همچنین عزیزم مولوے محمد یعقوب صاحب نانائو
 و حافظ محمد یوسف صاحب تقانوی و مولوی کریم علی صاحب ساکن ضلع انباله
 و مولوی محمد ابراهیم صاحب ساکن موضع اجراء درادانند که او شان نیز مجاز اند نیز
 عزیزم حکیم ضیاء الدین که خلیفہ خاص حضرت قطب الاقطاب مولانا حافظ محمد عثمان
 شهید رحمۃ الله علیہ اند ہم مجاز اند ۱۲ سنه پس ایشان اجازت بعیت خاندان عالیہ
 مدرسیہ از شیخ خود دارند لهذا شجر نیکه بذیل نوشته می آید اکتفا نموده شد بدانکه فقیر
 احمد حسن عفی عنہ را نسبت بعیت از حاجی المحرمین حاجی امداد السجستانی المذکر است
 و ایشانرا از مولانا و مرشدنا حضرت میا نجوڑ محمد جھنجا نودی و ایشانرا از شیخ المشایخ
 حاجی شاه عبدالرحیم ولایتی و ایشانرا از شاه عبدالباری و ایشانرا از شاه عبدالهاد
 و ایشانرا از شاه عضد الدین و ایشانرا از شاه محمد علی و ایشانرا از شاه محمدی
 و ایشانرا از شیخ محب الله آبادی و ایشانرا از شیخ ابوسعید و ایشانرا از شیخ

نظام الدین و آیتانرا از شیخ جلال الدین و آیتانرا از شیخ عبدالقدوس گنگوہی و آیتانرا
از شیخ درویش محمد بن قاسم اودھی و آیتانرا از سید بدیع بن بڑاچی و آیتانرا از سید اجمل بڑاچی و آیتانرا
از امام الطریق برہان الحقیت حضرت شیخ بلع الدین قطب القطب و آیتانرا
از طیفور شامی و آیتانرا از علین الدین شامی و آیتانرا از زمین الدین و آیتانرا از حضرت عبدالعزیز
و آیتانرا از امیر المؤمنین حضرت علی کرم السہ و آیتانرا از حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
مولوی عبدالسلام ساکن ہمسوہ ضلع فتحپور اسم تاریخی دی ریاض الحسن
آیتانرا ابتداء از مولوی سید سراج الدین عم خلیفہ تحصیل علم نموده پس از ان در لکھنؤ
رسیدہ مولوی حسین الحق متوطن گئی محلی غیرہ حصول علم فرمود و تکمیل علم حدیث از مولوی شاہ عبدالغنی
محدث دہلوی نموده و نیز از احمد دہلوان کی سند حاصل کرد و بعد فرغ علم بخاکست شاہ احمد سعید صاحب
فیوض برکات سبیت و خلافت حاصل فرمود و یکے از عرفا و زمانہ گردید خلفائش زوی مانند مثل
حکیم امین الدین سکندری پور گنہ گرامر شاہ عبدالغنی و خلیفہ آیتانرا و مولوی سکندری خان
ساکن خالد پور ضلع لکھنؤ و مولوی شاہ محمد مظہر خلیفہ آیتانرا و شاہ نجم الدین سکندری پور
خلیفہ آیتانرا و شاہ قدرت علی ساکن جیت پور گنہ ہمسوہ ضلع فتحپور خلیفہ آیتانرا و مولوی ابوالقاسم
خلیفہ امین الدین مذکورہ بالا برادر زادہ مولوی عبدالسلام خلف مولوی عبدالعزیز برادر شاہ
عبدالسلام اسم تاریخی (سید اظہار الدین) شاہ محمد بخش کاکوروی خلیفہ آیتانرا

سجدہ عالیہ مدار یہ

محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم حضرت بابا صدیق حضرت عبدالعزیز حضرت
شیخ بہمن الدین شامی حضرت امین الدین شامی حضرت کشف طیفور شامی حضرت بلع الدین شامی
حضرت سید اجمل بڑاچی حضرت سید بدیع بن بڑاچی حضرت شیخ نور دیش محمد بن قاسم اودھی حضرت

خلیفہ امین الدین مذکورہ بالا برادر زادہ مولوی عبدالسلام خلف مولوی عبدالعزیز برادر شاہ عبدالسلام اسم تاریخی (سید اظہار الدین) شاہ محمد بخش کاکوروی خلیفہ آیتانرا

حضرت خواجہ محمد سعید حضرت عبدالاحد شاہ گل حضرت شیخ محمد عابد حضرت مرزا منظر جانجان حضرت
عبدالسد المعروف بعلام علی شاہ حضرت شاہ ابوسعید حضرت شاہ احمد سعید مولوی عبد السلام
محمد السلام بود و دار السلام رفت و ازین صرع تاریخ وفاتش پیدست مولوی میر حسن علی فقیہ پور
میر احسان علی مرید و خلیفہ شاہ احمد سعید مولوی موصوف الصمد تاریخ وفاتش لبثت نہ مجرم الحرام بود و زمرہ

قطرۃ تاریخ و فات

در گاشن دانہ ہوا کے نوزان وزید	گر وید خلد باغ و بہار حسن علی
تاریخ و میلانی شہر لبر وے اشتباہ	نورتدیم شمع مرزا حسن علی

مولوی غلام الاسلام خلیفہ و نائبین میر مرحوم کمال زہر دور عاوقات عزیز لیسنائید شجرہ ایشان پختہ است بالاد
شجرہ ہمدانیہ مولوی ریاست علی شاہ جہانپوری چنان مینویسند کہ فقیر محمد ریاست علی شاہ جہانپوری اجات
ان حضرت مرشدی و مولائی مولانا محمد ارشد حسین دوی از حضرت محبوب سبحانی شاہ احمد سعید دوی از
حضرت شاہ غلام المعروف بشاہ غلام علی شاہ دار و اسلے آخرہ
شجرہ شاہ حافظ علی لو احمد خان خلیفہ مولوی ناصر علی خان رئیس شاہ جہانپور شاہ
عبدالاحد خان دوی مرید و خلیفہ مولوی عبد الرحمن دوی مرید و خلیفہ شاہ عبدالسد المعروف شاہ غلام علی
شجرہ علیہ السلام ارشد شاہ علیہ السلام خلیفہ و نائبین شاہ عبدالسد گورکھپوری بدینوسیاطی نگارند
فقیر علیہ السلام از ان حضرت شاہ عبدالسد گورکھپوری حضرت شاہ عبدالسد انور دوی حضرت شاہ محمد گل از شریف
حضرت مولوی سید ابوالحسن نعیم آبادی حضرت مولوی مراد الدین نقانیری حضرت مولوی نعیم الدین بڑاچی
حضرت مرزا منظر جانجان حضرت شیخ محمد عابد حضرت شیخ عبدالاحد شاہ گل و حضرت خواجہ محمد سعید
حضرت شیخ احمد مجید و الف ثانی حضرت شیخ عبدالاحد حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی حضرت عبد القادر
گنگوہی حضرت شیخ محمد قاسم او دہی حضرت شاہ بدین بڑاچی حضرت سید اجل بڑاچی حضرت

برای الدین شاه همدان حضرت شیخ طیفور شامی حضرت شیخ عین الدین شامی حضرت شیخ عین الدین شامی
حضرت عبدسدر علمدار حضرت ابابکر صدیق حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم

شجره محمد شیر شاه ساکن پبلی بعبیت

و قتی از اولتها بحسن اتفاق در پبلی بعبیت رسیدیم و بالیشان ملاقی شدیم و باز مولوی وصی احمد مور
مرایجانه خود بردند و مرا اسم هماننداری چنانکه باید بجا آوردند در اینجا نزوده یا شانزده یوم اتفاق قیام افتاد
فی الواقع شاه موصوف حمد و نسبت مجدد و عمر کی از مر تا ضامن زمانه عرش از صد سال متجاوز است و روح
بسبیل تذکره گفت که من نیز اجازت از خاندان عالیہ مدار یہ دارم چنانکه شجره یکدیگر بنیل بنشته می آید
بغرض مسج تذکره بنده امر اعنائیت فرمود

شجره پادشاهیه مدار رسید فخر محمد شیر نسبت بعبیت و ارتباط بعبیت اجازت حضرت قبله احمد علی شاه رضا
و آیشا نرا از حضرت قبله درگاهای شاه صاحب امپوری و آیشا نرا از حضرت قبله شاه حافظ جمال سید صاحب
راپوری و آیشا نرا از حضرت قبله قطب الدین صاحب فون مدینه منوره و آیشا نرا از حضرت قبله خواجہ
زبیر و آیشا نرا از حضرت قبله محمد نقشبند و آیشا نرا از حضرت قبله خواجہ حصوم و آیشا نرا از حضرت قبله شیخ
احمد مجدد الف ثانی و آیشا نرا از حضرت قبله شیخ عبدللاهد و آیشا نرا از حضرت قبله شیخ رکن الدین گنگو
و آیشا نرا از حضرت قبله عبد القدوس گنگو و آیشا نرا از حضرت قبله شیخ درویش بن قاسم اودک
و آیشا نرا از حضرت قبله سید شاه بطن بطنی و آیشا نرا از حضرت قبله سید جل بطنی و آیشا نرا از حضرت
برای الدین شاه همدان و آیشا نرا از حضرت طیفور شامی و آیشا نرا از حضرت عین الدین شامی و آیشا نرا
از حضرت شیخ عین الدین شامی و آیشا نرا از حضرت عبدسدر علمدار و آیشا نرا از حضرت ابابکر صدیق و آیشا نرا
از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم از اجازت شیخ نام شدا حضرت قبله محمد شیر صاحب بعبیت
قبل محمد گل خان عقی عند ساکن فخر شمس و ضلع فیض آباد تحصیل اکبر پور و در حال تمام آستانه حضرت مجدد پبلی بعبیت

شیخ شاه اسماعیل صفی پور مفت خزری مولانا بخش مالک فیہ سیدت آمدہ انداز بخیا نقل کردہ ہے کہ آید۔
 ہوا اللہ الہی بحمت راز و نیاز حضرت مخدوم الامام شاہ ایاز صفوی قدس سرہ الہی بحمت راز و نیاز
 حضرت مخدوم قطب بنانہ حضرت شاہ حفیظ اللہ قدس سرہ الہی بحمت راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ محمدی عرف شاہ
 غلام پیر قدس سرہ الہی بحمت راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ اقام اللہ قدس سرہ الہی بحمت
 راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ عبداللہ قدس سرہ الہی بحمت راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ تونس
 قدس سرہ الہی بحمت راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ زاہد قدس سرہ الہی بحمت راز و نیاز
 حضرت مخدوم شاہ عبدالرحمن قدس سرہ الہی بحمت راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ اکرم قدس سرہ
 سرہ الہی بحمت راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ بندگی مبارک قدس سرہ الہی بحمت راز و نیاز حضرت
 مخدوم شاہ شمس الدین قدس سرہ الہی بحمت راز و نیاز مخدوم شیخ سعید قدس سرہ الہی بحمت
 راز و نیاز حضرت مخدوم سید بدین بٹراکھی قدس سرہ الہی بحمت راز و نیاز حضرت مخدوم سید
 اجمل بٹراکھی قدس سرہ الہی بحمت راز و نیاز حضرت مخدوم سید بدیع الدین قطب الدار قدس سرہ

شیخ ہمدانی حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد فراہی فی سہروردی بدین و سالیط

شیخ احمد اناروی السہروردی ایشانرا از پدر خود شیخ عبدالاحد بن زین العابدین ایشانرا از پیر خود شیخ
 کمال الدین ایشانرا از پدر خود شیخ عبدالقدوس گنگوہی ایشانرا از دولتش محمد بن قاسم اوہی
 ایشانرا از سید بدین بٹراکھی ایشانرا از پدر خود سید اجمل بٹراکھی ایشانرا از حضرت قطب الاقطاب

سید بدیع الدین قطب الدار قدس سرہ تعالی سرہ

ذکر معجزات مولانا فضل رحمت مراد آبادی

مولانا فضل رحمت مدنی صاحبی نسب الشہری القادری طریقت درسنہ کینارہ و صد و شصت ہجری توالد
 شدہ و مراد اہل طلب علم سی فرمودند کہ تحصیل علم مدنی سلسلہ تعلیم تو علم تا خدا داشتہ و در طریقت از کینارہ آقا

شاه محمد آفاق توسل حبسه و اجازت خلافت دریافت و مدتی خلق السوء را سرخوئی نموده بتاریخ نسبت نمود
ربیع الاول بروز جمعه رحلت فرمودند از اعلام شاربخ هستند بودند مزارش در گنج مراد آباد-

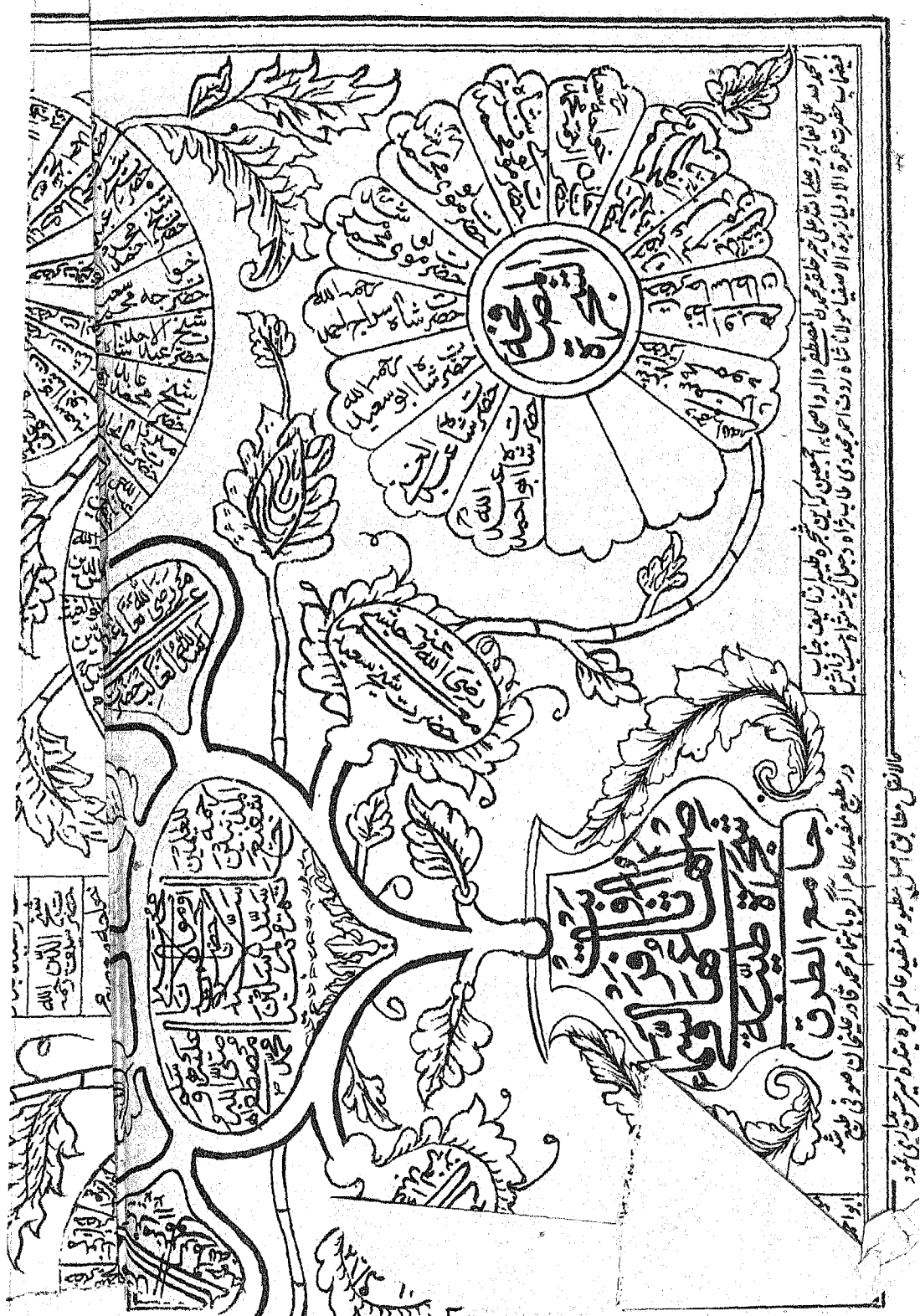
افطحة تاریخ وفات

شد چو وصلش بخدا فضل ز تن بر رسیدم	سالین فصل وصالش ز خرد چون سایل
گفت از فصل وصال است که (فضل چنین)	از سر جسم چو بر خاست بحق شد واصل

یاد دارم که با یام طالب علی در شب هفتم ربیع الاول یعنی پنجای شمس خلیل حضرت سید بریلج الدین
قطب الاقطاب قطب المزار قدس سره بخانه حاضری بودم و بعد ختم قل نماز فجر ادا نموده از عزیزی سبزو
منظر الحق مرحوم گفتگوی میان آمد که با وجود چنین تقارنت گاهی از مولانا فضل الرحمن ملاقی نشدم و لطفت
ملاقاتش نبردستم از منته ماضیه بامروز و فردا گذشت حیات مستعار خصیصه بقبار است شاید باز ملاقاتش میسر
یابناید پس همچون ساعت عزم مراد آباد که از کهنه ریفاه صلیبه کرده است نمودیم و عجبه دریای گنگ کرده قدما
چند رفته بودیم که راه کم کردیم و تمام یوم و یک پل ز شب یا اندکی زاید گذشته بود که آن قدر مسافت طی
کرده در مراد آباد رسیدیم و بر مکان هندوی که از قوم کالیست بود انتظام خورد و نوش خود را کباب خسته بجا
رفته نماز عشاء ادا نمودیم در آن حین از مولانا ملاقاتی بهم رسید باید ادا آن نزدش رسیدیم و سلام گفتیم گفت کدام
جواب داده شد که طالب علم هستیم چرا آمدید و چه خواهید گفتیم که با شوق حصول شرف نیاز آید به ایم و شوق
ایم که زیارت جناب سرور عالم صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم میکنانی گفت کدام گوید غلط است باز گفتیم که این
چگونه بدست می آید گفت محلی پیدا کنج الواقع شوق و دهر دل که باشد بهی در کار نیست و شوق خود را بهی
کنند چنانچه و پس از نصیحت رحمة الله علیه نسبت حضوری قلبیک در صلوة باشد عرض کردم فرمود پس گفتن
در نماز هر کار عادت کنی اگرچه طاهر از حضوری مناسبتی معلوم نمیشود مگر ایامی بسهم الله نیز معنی دارد یعنی چندی
نوبت اجازت بسهم الله مبر بیا نم شده مگر بران عملی نموده پس بران تاکید می رفته بود پدر و والده ام شاه محمد کمال

مداری عامل السید بود پس بمن نگرست و گفت شما مولوی ایست چاکم و این شهر بر زبان آورد
 مشایخ عشق چون خوردن حلال است || و می یابد او بودن حرام است

از خواندن این شعر درین اثری پیدا شد و فی الحقیقت بغفلتم متنبه ساخته و گفت بیشین و تا بر گفتگوی
 بیانم نماند از صبح تا نصف النهار در اینچنانی ماندیم گفت در وقت چه توقف است گفتم که طعام بخت پذیر میشود
 تناول کرده خواهیم رفت گفت طعام خورده رفتن موجب کم بختی است عرض کردم بلی اگر این کم بختی حضرت آدم
 علیه السلام بمن رسانیده گفت عتیقه من از ملاوان میزد آبانی آدم خود بریان در دامن گرفته می خورم
 و میرفتم گفتم چگونه عادت است بنان بر شکم ندادم فرمود فیما بخور و برو باز بیایید عرض کردم انشاء الله تعالی
 و مصافحه نمودم و هر شخص شدیم لایب بزرگی بود معرو درین مدت لیم اکثر از اهل السرد ملاقی شده و فیض صحبت
 بر داشته و بچاندانها اجازت بحیت گرفته رسم تلقین و ارشاد جاری داشته رحمت حق بر تربش باد و فیکه تیر تب
 رساله را پر خوانم و شجرات مشایخ زمانه فراهم کردم و در اندیشه بودم که کسی از مرید ایشان صاحبزاده اش اهرمیان را
 سکنت سازم که مولانا هم اجازت از خاندان عالیه مدار میساختند لهذا شجره مداریه عنایت کند تا درج تذکره
 کنم شش خفته بودم که از کمال عاطفت بعد از وفات بعالم خواب بمن رسید و گفت چرا مشغولی شجره عالیه یعنی
 که از بیان فقیر رسید به هوس است که تو نقل کرده متحیر شدم که خدا یا کدام جان فاشه ام گفت شجره من مجرد لیست
 که میشه باقی آسمان از فقیر تا مجرد در حلقه السید علیه شجره منظومه گرفته درج تذکره کن گفتم که ام شجره منظومه پس شری
 خواند مصرعه یادماند نمک ریز جرات های عشاق بتلاش نمودم دستیاب گردید از وی نقل گرفته
 درج السالکین نمودم ازین عاطفت که بر حال فقیر بند دل فرمود مشکور شدم شجره و س اینست
 شجره عالیه الطبقاتیه الممداریه مولوی فضل الرحمن ایشانرا اجازت از حضرت شاه محمد آفاق و
 ایشانرا از حضرت خواجہ ضیاء الدین و ایشانرا از حضرت قبله عالم خواجہ محمد میر و ایشانرا از حضرت حجه السید
 محمد نقشبند ثانی و ایشانرا از حضرت خواجہ محمد معصوم و ایشانرا از حضرت امام ربان محمد الف ثانی شیخ احمد سهروردی



فصل دوازدهم در متفرقات

شجرہ صوفی با صفا میدان تسلیم رضا احمد اختر گورگانے نبیرہ
اکبر ابوطیف

جنت مکانے سکونت الحال قصید کرانہ محله خیل ضلع مظفرنگر ایشان شجرہ پیران طریقت خوش
در تذکرۃ الفقرا بین طریق تحریر فرمودہ سلسلہ مدار یہ کاتب الحروف مکتوبین کوثر فرزند مرزا روشن بخت
گورگانے سے پہونچا او کو حضرت میر محمدی دہلوی سے پہونچا او کو انکے مامون سید فتح علی شاہ دہلوی
سے او کو سید عیوض خان شہید سے او کو سید عبدالکریم محقق سے او کو سید تاج سے او کو سید
شرف الدین سے او کو شاہ مصطفیٰ صوفی سے او کو شاہ داؤد عارف سے او کو بندگی شاہ
پیران سلطان سے او کو شیخ حامد منجم گوشہ نشین سے او کو داؤد سے او کو سید صدر الدین
او کو مخدوم جانیان جہان گشت سے او کو حضرت سید بیچ الدین شاہدار سے او کو حضرت
طیفور شاہ سے او کو خواجہ حبیب عجمی سے آئے

ذکر پیل راے - مدارے - مکینورے -

پیل راے کی از قوم ہنود بود در موضع کروامہ متصل دیوبندہ از مضافات قلعہ سکونت
میداشت و مفتح الحال بود - مگر بوجہ لا ولد بودن خاک گرفت لا ولدی و رطابش خلید چون
صیت فیض و کرم حضرت قطب المدار بگوشش رسید و از ان کسان کہ فایز برام شدہ بودند ملاقی
شد در نمازش جو شے داشت یا فی پیدا گشت و ہمہ ثروت خویش را ایشا کر دہ مع زوجہ و خود بخیرت
مکینور رسید و خود بخیرت اقدس حاضر شدہ متمننا و لا و گشت چنانچہ بہین دعاے حضرت

اَل راسے تولد شد مگر بتلایق عجیب یعنی محض مضغ گوشت بود۔ راسے مذکور حسرت خورده
 اول قصد دفن کرد مگر زوجه اش کہ عقیده بود گفت کہ مضغ را بحضور رشتن برو گو کہ از شومی طالع
 بجای فرزندین تولد شدہ است و سہ پنجان کرد و بحضرت عرض کرد بر بی نصیبی خویش گریہ و بکا آغاز
 نداد چون حضرت بان مضغ نگریستند و سہ در پارچہ کہ غلطیہ بود بچشش آورده بگریہ درآمد دست و پا زدن
 آغاز کرد و حضرت قبسم شدہ فرمود نراسے ای این مگر یہ چیست حق تعالی ترا فرزند عطا فرمود و بگریہ
 و بر و انشاء اللہ تعالی بقائے نسل تو ازین کودک خواهد گردید مگر تاد وازدہ پشت متواتر چیز کمی
 دیگری نخواہد شد چنانچہ ہمون شد۔

پس راسے مذکور چون بان و احد این مضغ را بصورت فرزند خوب صورت یافت فی البدیہ
 این کبت معروف داشت کبت پل کو تار لیو چین مان لقمہ استقر اگر آپ دکھا یو + بی بی
 بہور کو ڈھانک لیو اور راسے مائل کو پتر و پایو + اندھرن آنکھیں کو لڑھن کایا نروھن سکھ
 سہنت پایو + کجمت گار کے طالع بڑی د و جگ مان شاہدار کما یو + و کمال بٹاشت ویرادر بر
 گرفتہ بجائے خود برد و ر آغوش مادرش برد۔ و گفت اسے زن نیک اختر اگر بر فاقم ماندن
 میخواسے خلاف من نکتے یعنی معبود حضرت قطب لہذا حق است کہ بطرفہ العین چنین نعمت بد
 پس شکریہ آن بر من واجب است چنانچہ بردست مبارک مشرف باسلام شد و زن خود را

نیم حیثیت بی بی بہور یکے از مجاذیب روزگار بود برہنہ میگشت مردمان از و سہ میگفتند اسے بی بی
 بہور پردہ چرا نمی کنے میگفت پردہ انکہ کم این مردمان متغیر چنانکہ حضرت در ہند قدم نہا دند و سہ
 چادر گرفته پردہ ساخت باز مردمان استفسار کردند اسے بی بی چی ضرورت افتاد کہ پردہ نمود سہ
 میگفت مرد سہ آمدہ از و سہ حجاب دامنگیر شدہ میگفتند کہ ام مرد آمدہ است میفرمود حضرت سید
 علی الدین قطب المدارسے آیندہ مزارش در دیوبند ضلع کان پور است راسے مائل کیے از عقیدہ بود
 برکت دعا کے گرامی صاحب ولد شد چون پل راسے این گونہ تصرفاتش بسیار بخت و معائنہ میکرد پس پل پائے
 در کبت خویش نموده ۱۲

نیز مسلمان کرد و آن پسر را برادرت نام خویش الی راے نام نهاد و سہ کی از کیشہ ان زمانہ
گردید و ورین خاندان در فن کبیشہ میآید و وقت خویش بودہ اند مگر جزو صیفت و تعریف
حضرت آقا نامدار خویش نقیبت دیگرے نہ سرا پیمہ و اکثر حکایات از او شان معروضست
جز حاضری آستانہ جائے دیگر نداشتہ چنانچہ در نسل الی راے الی الآن حشمت رای و نعمت
رای موجود اند روزے مکاری راے بختاب قطب المذاہر عرض کرد کہ وازہ پست گردید حالا
چہ قطع نسل خواہد شد کہ هنوز اولاد نیست این عرض داشت بحضرت اقدس مقبول افتاد
و سہ پسر و دختری تولد شدند و الی الآن موجود اند -

ادکر حضرت سید صدر الدین محمد

امامیہ عالم و مدرس بودند و را ابتداے اسلام بدہلی در تدریس میکشودند پدرش سید
رکن الدین ساکن تھانپور گشت صاحب املاک و مسجد و خانقاہ بود پسرش صدر الدین محمد
بعد از حصول کمال علم و وصال پدر بوراہت تعلیم و تعلم نشست آخر از راہ مطالعہ کتب صوفیہ
دل بحصول علم باطن بست شبے در خواب دید مردے نورانی آمدہ ہنگامہ درس او در شلم گشت
و در پیش او نشستہ لب لبش پیوست از را نفس و میدان آتش سراپا او زو و شعلات
آن کباب سرش بسوخت و بدنش از آن آتش تمام فروخت ہولناک از خواب نخست بخیزد
شاہ کالو نام در چوہر معروف بخمارق عادت بود بدیرنش رفت در برابرش نشست گفت ہولانا
آنکہ در خواب دیدہ آتش نفس در تو دمیدہ باد شاہ فقیر را بن حمد است در کالپی اشتہار تو میکند
سید آوازہ قطب المذاہر شنیدہ بود ند بدیرنش عزم کالپی نمود تا بحضورش رسید تغیری تمام در چوہر
دیدنا گاہ شاہ برقع انداخت تا حاضران ہم بسجده افتاد و دل بخداش نہاد و ایلوت آورد و در وقت
عہد بخت قطب المذاہر گفت انچہ خواندہ فراموش کن گفت بر حضرت معلوم است کہ دانستہ را

نداشتن از توالتن و نابایرون است چنانکه دیده کشاده را ندیدن متعذر فرمود صورت
کلمه لا جاروب قلب کن و گرد و غبار معلومات همی روب چند روز چنان کرد معلوماتش
همینا معلوم شد و ذوقی تمام یافت آنگاه بخلوتش طلبید و نفس برود مید تجلیات افعالی برد تا بید
گرفت فرمود برود ملازم خلوت باش در سنه اربعین سلوکش تمام شد و در تجلی و اتی محفلش متعجب
گشت از جبره بیرون آمد قطب لمدار فرمود سید الکنون کلاه غفلت سوخته و آتش عشق تمام بدست
افروخته و ترا از مذہب امام اعظم بر آوردیم و بنده بپا آئی آوردیم از قیود شرعیات برین
رد و ساکن سلسلے اطلاق شولیس اورا ہمراہ خود بخوینور آورد و چون بکینور میرفت ہما نجا گذشت
برہنہ در کوچہ و بازار گشتی و باطفال شہر بازی شستہ و خوارق بیشمار از دوسرزدی و نذر
بسیارے از نقد و جنس آمدی ہمہ صرفت خدام و اطفال حضار و سازندگان بازار شدی بہت
سال ہمہ برین منوال ہنگامہ نمود کہ امت گرم داشت پس ازین خاکدان برداشت شیخ
محمد لاہوری عالم و حافظ و واعظ لاہور بود ذوق خدا طلبی اورا بمسافرت انداخت بہت
اوراک ج لصبوب گجرات شافت قطب لمدار دران ایام از حرمین آمدہ مرجع خواص و عوام
شدہ بود چون اول ملازمت نمود و شاہ برقع برکشود بسجود افتادہ ہاشق جمال و گشت بہرہ داشت نفیہ گذشت
و در حلقہ صوفیہ شاہ شست لیکن بمقتضای علم مدام بخاطرش میگذاشت کہ نیست حج داشتہ و طبی مرہلہ چندین
راہ قدم نیز برداشتہ فرضیت حج دوبارہ برین ثابت شدہ بنا برین نیروی ماندن بخدشت آن عزیز
وزراہ رفتن از طرائش کیٹاریم روزی شاہ بخلوت طلبید گفت ترا علم بوسوسہ انداختہ و راہ جمعیت مسدود
ساختہ مرا طوف تہای و از عمدہ اداسے فرض برای نفی مودہ عمل کرد و در بطواف آورد شاہ را
بصورت کعبہ یافت لاہرم بطواف سبعی شافت و حجے کثیر و اداسے حج دید چون فارغ گردید
باز در و سوسوسہ بود کہ آیا برین صورت حج قبول باشد یا نہ روز دیگر طلبید و دست برداشت کشید

فی الحال خود را در حجاز دید و آواز از شاه شنید که ہما بخا باش تا ایام رسلا جرم پنج ماہ کہ توقف کرد و حج بجا آورد بعد از فراغ خود را بکازمت شاه دید بسیار رسید و بعد از ہفت سال بمنصب خلافت رسید و ہمہ عمر در خدمت حضور بگزرا نید و بعد از وصال او سیزدہ سال استینا حیات فانی افشا نہ وزے از شاہ پرسید موجد کیست فرمود موجد واحد یکے است و وقتی قطب المدار میگفت جمعی از اولیاء اندہدین راہ کشتہ شدہ اند و از انجملہ منصور بود شیخ محمد گفت در کدام مقام ہلاک گشت فرمود در مقامیکہ معشوق را در جامہ خود یافت و آنجامہ حجاب خود دید برہ و دید شیخ فولاد از علمائے کاپی بود چون سلوک اوتام شد از لباس شریعت بیرون آمد روزی گفت سرا باطن من بخت تو آراستہ و ظاہر از شریعت کاستہ حال من چہ خواہد بود فرمود بحال خود باش کہ ترازیان نمیکند بعد از ہفت سال مجاورت و ضہ او کرد پس رو بہ عالم آخرۃ آورد و در مکنو رہ فون شدہ و دوشیخ بھکاری مجذوب ہر دو مغلوب بحال بودند در قلعہ قنوج آسودہ اند و شیخ محمد کہ در بدایون فرو رفتہ شیخ الیاس در گجرات بشیوہ تجارت مشغول بود اوقاتش بہ قوی گذشتہ یکی از صاحب دعوت اخلاص منہ و وزیر درہم جلاس دعوتے دید کہ بدان ملاقات خضر علیہ السلام روسے نماید با جازت صاحب ادعوتش باتام رساند و بمقصود رسید خضر علیہ السلام مطلوبش پرسید گفت علیکہ موسی علیہ السلام آموستہ خواہم کہ مرا آموزی فرمود من بے اجازت حق تعالی کاری نتوانم کرد و نمید شد خضر گفت اگر خواہی علم ظاہر تو دہم قبول نکرد فرمود علم باطن تعلیم متعذر است اعلی علم درسی بدست آید پس عنقریب غوث عہد گجرات سے آید رجوع بوی کن تا جنسے حاصل کنی کہ بجا طرست نرسیدہ و علامات قطب المدار بوی گفت و کاسہ شیر گرم از زنبیل برآورد گفت علم است بنوش و روزی چند از روی ظاہر تحصیل کوش چنان کہ دور و بگردہ معلم شہر آورد و در دو سال

همیشه علم خواند و بر کتب فقه و کلام و حوائش نوشت و غفریب شیخ الاسلام ملکشت
 عبدالرحمان به بیخمال قطب المدار آمد از علامات دریافت که اوست اکثر بخدمتش آمد
 اما دل ترک و تجرید در خود نمی دید چه رجوع دنیا و هجوم لوازم آن بر و شیون شده بود
 روزی شاه بوی گفت سخن بیاد آر و این دنیا گذشتن به اجا بگذار قبول کرد و بخانه رفته
 پیشان گشت و راه آمد و شد بخدمت قطب المدار فرودست صبحی برخاست و سرایا
 خود را بر و ص و بیدار نشست از کجاست توبه کرد و بخدمت شاه آورد آب و مهن
 در سجود انداخت و فرمود غسل کن چنان که وصحت یافت و اختیار تجرید و تفرید نمود
 بهر امیش عمری گذراند بخت قوی حال و بلند مقام شد و بعد از پیر مرجع خاص و عام
 گشت مدام خوارق عادات از و متواتر و متوالی سرزد کتابی در مناقب پیر خود
 نوشته زبان مرغان است و فهم آن کار سلیمان در مکنهور مدفون شد میر صدر جهان
 سیستانی است جدش از ترند در تفرقه قتل عام جنگین خان بدلی آمده بهر پیر خود
 پیرش نیز از علم ظاهر بهره کامل داشت بگویند بر حل اقامت انداخت و مجلسی سلطان از کیم
 شاه شرقی ساخت چون سلطان سلطنت رسید میر صدر جهان که صاحب دبیرستان و
 نلیقه او بود و از انواع فضایل بخشی کامل داشت بوزارت مقرر گشت و تمام عمر بران
 مسند نشست در اول حال اعتقاد و ارادت و بیت بهیت پیر سید اشرف جهانگیر داشت
 فرمود نسیب تو پیش یکی از نوادراین طایفه است و سن مامورم که او را از عمرستان
 به بندوستان کشم بدران ایام سید و بسفر حجاز نهد و میر سید صدر جهان سالها در انتظار
 مقوم قطب المدار بود بعد از آنکه حج معاودت فرمود و بهر سید صدر جهان مرده قدیم
 شاهدار و او بخدمتش عرضیه و رکابگی فرستاد نوشته بود که بر عایت سلطان باری و سید صدر

قادر شاه است نمیتوانم رسید اگر حکم ننهد از امارت و وزارت بگذرم و این راه بسیریم
 در جوایش حضرت شاه نوشت مرا برای تربیت جماعتی بهندوستان فرستاده اند و طومار
 داده اند که نام همه در دست خاطر جمع دار که در آن محیفه تو نیز مذکور است اکنون بحال خویش
 و سیاهی خود باش نزدیک است که من خود آنجا بیایم و ترا هدایت نمایم بدوق این مخرده سید
 رحمة الله علیه هر چه از جنس زر و مسکوک و اقسیمه غیر مقطوع در خزانه و خانه داشت در کار
 مستحقان کرد و متعلقان را صد هزار تنگ سیاه بخشید از آن پس رقایم و عرافین میر صدر جهان
 بخدمت قطب المدار متواصل و متوالی می آید یا سنی که در ذکر حضرت شاه گذشته قطب المدار
 بجنوبور رسید بسیر عتبه که میر صدر جهان را از برآمدن کاپلی تا در آمدن بسوا و شهر جوینور خبر
 بود چون خادم شاه پیاده حاکم را کشت و پس از خوفا پیاده شت زن را بصورت سک
 یافتند اکثر اکابر شهر همراه حاکم بدیدن شاه شتافتند میر صدر جهان یکی از ایشان بود و نیمه
 مردم بیرون خلوت شاه صفت صفت بسته و شسته و استاده بودند آشف خان برادر
 سلطان ابراهیم شرقی و اکابر سوا می رسید رجهان با رسال دعا طلب اجازت دخول
 نمودند خادمی آمد و جواب آورد که درین گوشه جا نیست مردم نیست میر سید صدر جهان
 دعا برسد و او تنها بماند دیگران انتظار برآمدن من بر آید چون میر که بر صفا که شاه بود
 بر آمد فرمود بهما نچالیشین که بوی طحام و گوشت دماغ مرا ناخوش ساخت لیکن بوی
 محبتی که از دل تو بر می آید بران رواج عجب غلبه می نماید پس پرده برقع برافروخت میر
 صدر جهان خود را بسجده انداخت چون سربرداشت و نظرش بر چهره شاه افتاد باز بسجده
 نهاد شاه رخساره بوسید و گفت سید سربردار که امروز ز حال موسوی یافتی و قتی که تجله
 بر کلیم الله علیه السلام شد روح من با او در آن مقام حاضر بود کلام الهی می شنود

حال تنگیه حاصل بر موسی صلوات الله علیه مشاهد شد فل آن حالت در روح تو دیده شد سید
 بکر به افتاد فرمود قطرات اشک تو همه در خنده اند برو که نعمت با ترا بتو آماده کرده ایم
 او موقوف بوقت داشته اکنون مردم که انتظار می کشند همه را تربیت و طمئن جلوس فرمای
 تا من بر آیم میر صدر جهان پیش اشرف خان آمده از آنچه شنیده هیچ نگفت و فرمود متصل
 بسا ندمایای اشرف خان سایه بان بهار سرکار میر صدر جهان بزرگوار کرده فرش گشته
 آمدند پس قطب المدار بیرون آمد و بر کرسی که آراسته بود به نشست و تعلیم میر
 صدر جهان اشرف خان و غیره از دور تربیت و طمئن نشستند از صدر هزار آدک پیش
 بود شاه برقع برافکند جمله بسجود افتادند و چون سر برداشتند برقع فرومشته بود پس رو
 بمردم آورد و آغاز حکایت از دیدارها خود کرد چون تمام رساند در آن ضمن جواب مطالب مقام
 جمیع اکابر و امانی گفته شده بود بر چنین خارق عادت تاندر جمله بکیا و رفیقه شدند و
 شیفته ارادت و خدمت شاه گشتند روزیکه میر صدر جهان مرید شد و رای اسب و پل
 و آنچه بتنگاه تعلقانش بود و هر چه داشت بفقرا گذاشت و خواست که ترک کند
 گفت کار بند خدا باش تا خدای تعالی و کار تو باشد آنچه یاران ترا در رسیده و کلیسم
 میدهند دولت برمسند و دیم می نهند متواصل در جوینور خدمت شاه بود و مکنیور
 همراه یکبار شدی و سه روز ماندی چون شاه رحمة الله علیه رحلت کرد تا سبهن طریق
 در زیارتش میدیشت بعد از سه سال بوصول حضرت پیر خود رسید و وزیر قدش آریلیتی
 چون سلطان ابراهیم شرعی جوینوری نور الله مرقدہ یکی از مریدان حضرت قطب المدار
 بود و مقبره شریفیش که نقشه وی مندرج رساله بنیاست تعمیر کنانیده اوست لهذا ذکرش
 از تاریخ فرشته مقاله هفتم صفحه ۳۰۵ در اینجا نقل کرده ام آید۔

فصل سیزدهم در ذکر شاهان امرامرقع درگاه

ذکر سلطنت شاه ابراهیم شرقی جوینوری

بحکم آفریننده انس و جان چون شاه مبارک شاه بعالم بیزوال شتافت و بزرگتر و خطاب
 شاه ابراهیم شرقی یافته براورنگ فرمانروای جلوس فرمود اما شاهی بود متصف بعقل و دانش
 و تدبیر و حصروی فضیلائی ممالک هندوستان و دانشمندان ایران و توران که از آشوب
 جهان پریشان خاطر بودند بدارالامان جوینور آمده در حدمن و امان غنودند و از خوان
 احسان او ذلها برداشته بنام نامه او چنان بزبان قلم خواهد آمد چندین کتب رسائل
 پرداختند امر او فراموش صاحب عقل و گیاست و شجاعت در دولت خانه او جمع
 شده مثل درگاه سلاطین ایران رنگین گردید بیت

جهان آفرین تاجان آفرید | چو او مرزبان نیاید پدید

و در غره ایام شاهی او اقبال خان پادشاه محمود دهلوی را برداشته بقصد تسخیر جوینور بفرستاد
 آمد و سلطان ابراهیم شرقی بالشکر ستود روزم و پیکار تا کنار آب گنگ با استقبال شتافته
 چندگاه در مقابل هم نشستند و چون اقبال خان مهمات ملکی و مالی اصلا برای در دیت سلطان
 محمود رجوع نمی نمود سلطان محمود بهانه شکار از اردوی خود بر آورده بی آنکه مقدمه بیاورد شاه
 ابراهیم شرقی در میان نمود خود را با و رسانید که او حق نمک و صاحبی را منظور داشته او را
 بیاد شاهی بردارد و یا کرمک او نموده دفع اقبال خان نماید قضا را چون سلطان ابراهیم
 شرقی لذت شاهی یافته بود و شاهی او نیز استحکام پیدا کرده هیچک از آن دو اراده فعلی نداشت

که در ازم پسرش و دجونی چندان تدادن و تساهل در زید که سلطان محمود از آمدن خود
 پشیمان شده بخیر بجانب قنوج رفت و حاکم قنوج را که دست نشاند سلطان ابراهیم
 شرقی نزد او را امیر زاده هر وی میگفتند بجای و قریب روان کرده آن بلده را متصرف شد
 سلطان ابراهیم شرقی و اقبال خان چون دیدند که پادشاه محمود شاه بآن مملکت قنوج
 کرده است هر آنکه قنوج را با و از زانی داشته هر کدام بمقر حکومت خود شتافتند و در بعضی
 التو این مسطور است که رفتن سلطان محمود پیش مبارک شاه شرقی بوده چون در بهان چند
 گاه شاه مبارک شاه شرقی و ولایت حیات سپرده شاه ابراهیم شرقی بشاهی رسید و اسیر
 اعلم بالصواب و در ششمان و ثماناته چنانکه در ضمن واقعات پادشاهان و سله
 نوشته شد چون اقبال خان کشته شد و پادشاه محمود بدلی رفت شاه ابراهیم شرقی فرجه وید
 در ششمان و ثماناته عازم قنوج گشت و پادشاه محمود شاه بالشکر دلی بجنگ شاه
 ابراهیم شرقی روان گردید و هر دو لشکر بطریق اول باز در کنار آب گنگ برابر
 یک دیگر نزول نمودند و بعد از چند روز جنگ ناکرده یکدیگر بجوینور و دیگر بنی همت
 نمودند و چون سلطان محمود شاه بر بلی رسیده امر را رخصت جاگیر فرمود و شاه ابراهیم شرقی
 باز آمده قنوج را محاصره کرد و بعد از چهار ماه چون از دلی کومک نرسید ملک محمود ترس
 حاکم قنوج امان خواسته قلعه را تسلیم شاه ابراهیم شاه نمود و او برسات در آنجا بسر برده
 در ماه جمادی الاولی ششمانه عشر و ثماناته بقصد تسخیر دلی روان شد و بنا بر آنکه شاه عاقل
 و عالی همت و منجسته بود بسیاری از امرای کبار دلی مانند تاتار خان و لدر سارنگ خان
 و ملک خان غلام اقبال خان و غیره بوی پیوستند و سلطان ابراهیم شرقی قوت هند ظهار
 تمام گرفته متوجه سنبل شد و اسد خان لودی شهر سنبل را گذاشته گریخت پس شاه ابراهیم شرقی

سنبیل را بتاتار خان سپرد و پیشرو شد و چون بکنار آب رسید میخواست که عبور نماید تا گمان
منهیان خبر آوردند که مظفر شاه گجراتی سلطان بهوشک را در جنگ اسیر ساخته مالوه را مستخر
کرد و حالا ببرد محمود شاه می آید و روایتی آنکه داعیه گرفتن جوینور و اردو سلطان ابراهیم
شرقی از استملع این خبر فسخ عزیمت نموده بجوینور رفت و محمود شاه از دلی برآمده خطه
سنبیل را مستخلص ساخت و تاتار خان گرنیته نزد شاه ابراهیم شرقی آمد و شاه ترتیب
خیل و حشم شده در سلاطه سته و عشر و ثمانه - بار دیگر بقصد تسخیر دلی از دار الملک
خود روان شد و بعد از کوچ چند از راه برگشته بدارالعلوم جوینور آمد و بهجت علما و مشایخ
و تعمیر ولایت و تکثیر زراعت مشغول شده سالها بهیچ طرف سواری نفرمود و مردم از اطراف
و کناف هندوستان که مشغول از غفل شده بودند وی بجوینور آورده هر یک را خود تربیت
و حالت نوازش می یافتند و از خادم و مشایخ و علما و سادات و نویسندگان از هر حیثیت سبجا
رسید که جوینور را دلی ثانی میگفتند و کوه یک و بزرگ آندیار وجود شاه ابراهیم شاه شرقی
را از جمله معظمتا شمرده و در روز حیات را بنشاط و انبساط میگذرانیدند - از شاه گرفته تا گدا
بالتام خوشوقت بودند و خزن و اندوه از آندیار بار بسته بود و در سلاطه احدی و تلشین
و ثمانه محمد خان حاکم میوات نزد سلطان ابراهیم رفته چندان وسوسه نمود که شاه را بقصد
فتح بیانه بدینطرف برد و مبارک شاه با و شاه دلی بعزم مانعت روان شده در نواح
بیانه بیک دیگر رسیدند و در چهار کردی همدگر خندق کنده محکم شدند و بیست و دو روز
از طرفین طلا بیا بیرون آمده جنگها میکردند و در جنگ سلطانی هیچکدام جرأت نمی نمودند تا خوا
سلطان ابراهیم شرقی از میان خندق بیرون آمده صفت جنگ بیاراست و مبارک شاه
نیز لا علاج شده بمیدان شتافت و از صبح تا شام جنگ کرده بقایمی ماند یک دیگر جدا شدند

در روز دیگر گرگ اشقی کردہ سلطان ابراہیم بچو پور و مبارک شاہ بدلی مراجعت نمودند و در
 ششہ مسیح و ثمانیہ سلطان ابراہیم شرقی با سقد و تمام رفتہ داعیہ تسخیر کابل
 نمود و راثنای راہ خبر رسید کہ سلطان ہوشنگ غوری نیز عزیمت تسخیر کابل دار دو چون ہوا
 فرمانروا قریب بیکدیگر رسیدند و کار جنگ با مروز و فردا رسید منہیان خبر آوردند کہ بادشاہ
 مبارک شاہ بن خضر خان از بدلی لشکر فرام آوردہ عانہم تسخیر چو پورست سلطان ابراہیم
 شرقی عنان اختیار از دست دادہ بچو پور راہی شد و سلطان ہوشنگ بنی نزاع کابل را
 کہ در تصرف پسر عبدالقادر المومسوم بقادر شاہ نکراد شاہ مبارک شاہ بود بر آورد و در
 ششہ اسب و ارجین و ثمانیہ مزاج شریف و عنصلطیف شاہ ابراہیم شاہ شرقی
 از چشم زخم زمانہ از طریق استقامت و اعتدال اخراج جہتہ روح پاک آن شاہ عالم پناہ بہ
 برین و اصل شد پس ازین واقعہ جان سوز مردم چو پور بغیر ان شستہ جامہ ماتم در بر کردند
 وزن و مرد شہر بر جنازہ او حاضر شدند از لوجہ و فراوانی ثمر و زرتا خیزیدہ اندامیات

در بخ آن شہنشاہ صاحبقران	جم تاج بخش ممالک ستان
در بخ آئینہ دیگر نیار دزمین	بصد قرن شاہیہ بآن داد و دین

مدت سلطنت او چهل سال و چند ماہ بود و بر وایت حاجی محمد قندھاری در ششہ
 ارجین و ثمانیہ فوت شد و برین تقدیر مدت شاہی او سی و ہشت سال خواہد بود از جملہ
 فضلای عصر او یکے قاضی شہاب الدین چو پور نسبت اصل او از غزنین است و در دولت
 دکن نشو و نما یافت سلطان ابراہیم در تعظیم و توقیر او بسیار میکوشید و در روز ہاسے متبرک
 در مجلس او کمر کسی نقرہ نداشت گویند وقتے مولانا رامرضی طاری شد سلطان ابراہیم
 بیادیت او رفتہ بعد از تفتیش احوال و اظہار لوازم حیرانی قدیمی را پرازد آب کرد و مولانا

گردانید و خود نوشیده گفت باز خدایا هر یک که در راه او باشد نصیب من گردان و او را شفا بخش
 و از اینجا عقیده آن صاحب تخت و تاج نسبت بعلما می شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و صحابه
 و سلم معلوم میتوان کرد تا چه غایت بود تصانیف مستحبه عقیده آن بزرگوار شهرت تمام دارد
 مثل حاشیه کافی که مشهور است بحاشیه هندی و مصلح و قن ارشاد و در نحو اجمال المثال است
 و در بیع البیان و فتاوی ابراهیم شاه و تفسیر فارس که بحواله ارجح نام دارد و رساله مناقب
 سادات و رساله عقیده شهابیه نیز از مولف است دست قاضی شهاب الدین نیز از سلطان
 هم عیون یافت کرده چندان از فوت شاه ابراهیم شاه شرفی مغرم گشت که در همان سال یعنی اربعین
 و شمانه بجای عالم قدس تشریف برد و البقا را لایک المعبود و نصیحت گویند و سال بعد از فوت
 سلطان ابراهیم طائر وحش در کشته اش و از بعضی و شمانه بروفته و عنوان پرواز کرده اتی

روضه شریف

این قبه پر نور تعمیر کنانیده سلطان ابراهیم شرقی جوپوری است در اصل
 در اینجا تالابی بود و از دوسه صدای یا عزیزیم می آید و قتی که حضرت قاضی امداد قدس سره
 باشاره حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم با ین مقام رفون افرود شدند آن
 ند از رسیدن آنجناب سکون گرفت حضرت قدس سره آنهمه بیان والا شان مخاطب شد
 ارشاد فرمودند که مدفن خویش همین جا شد نیست که تالاب ان مشیت ایزدی خشک گردید
 پس همانجا حجره تیار ساخته گشت و در آن حجره تا حیات آنجناب بیاد حق مصروف ماندند
 بمونجا مدفون هم شدند سلطان ابراهیم شرقی جوپوری موصوف که یکی از مریدان آنحضرت بود
 بر قدس سره حاضر گردید و باینر می گفت و خالقاه عالی اجازتی داد و میگردان باز شد و قتی که تیر قریب عرس آنحضرت حاضر

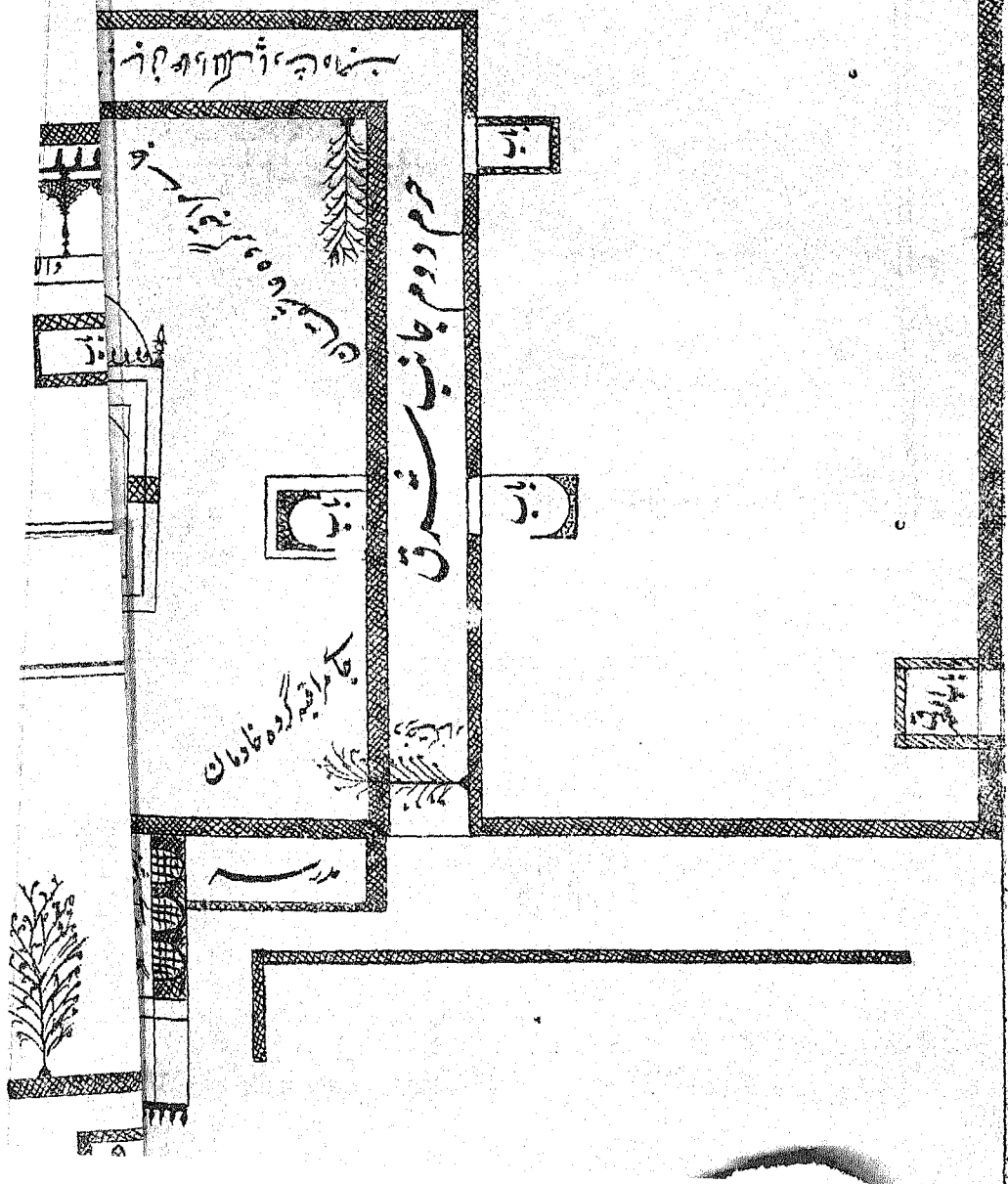
بر طایفه مان خویش غضبناک گردید و گفت که حکم با بنا بر گنبد عالی و عمارت بلند بود. اینچه کرده است باز از سر نو عمارت نفیس تیار کرده آید. ششم عمارت دست بسته عرض کرد که عجیب معامله السیت که درین حضرت اجازت عمارت عالی نیست. از روی بشارت انیقدر تیار نموده شد. چنانچه سلطان را هم بشارت شد. پس آنهمه از معرض عتاب شاهای خلاصی یافتند. ظاهرا کار شکی نیست مگر قبه انور که سر اسر نورست چنانکه میفرمایند.

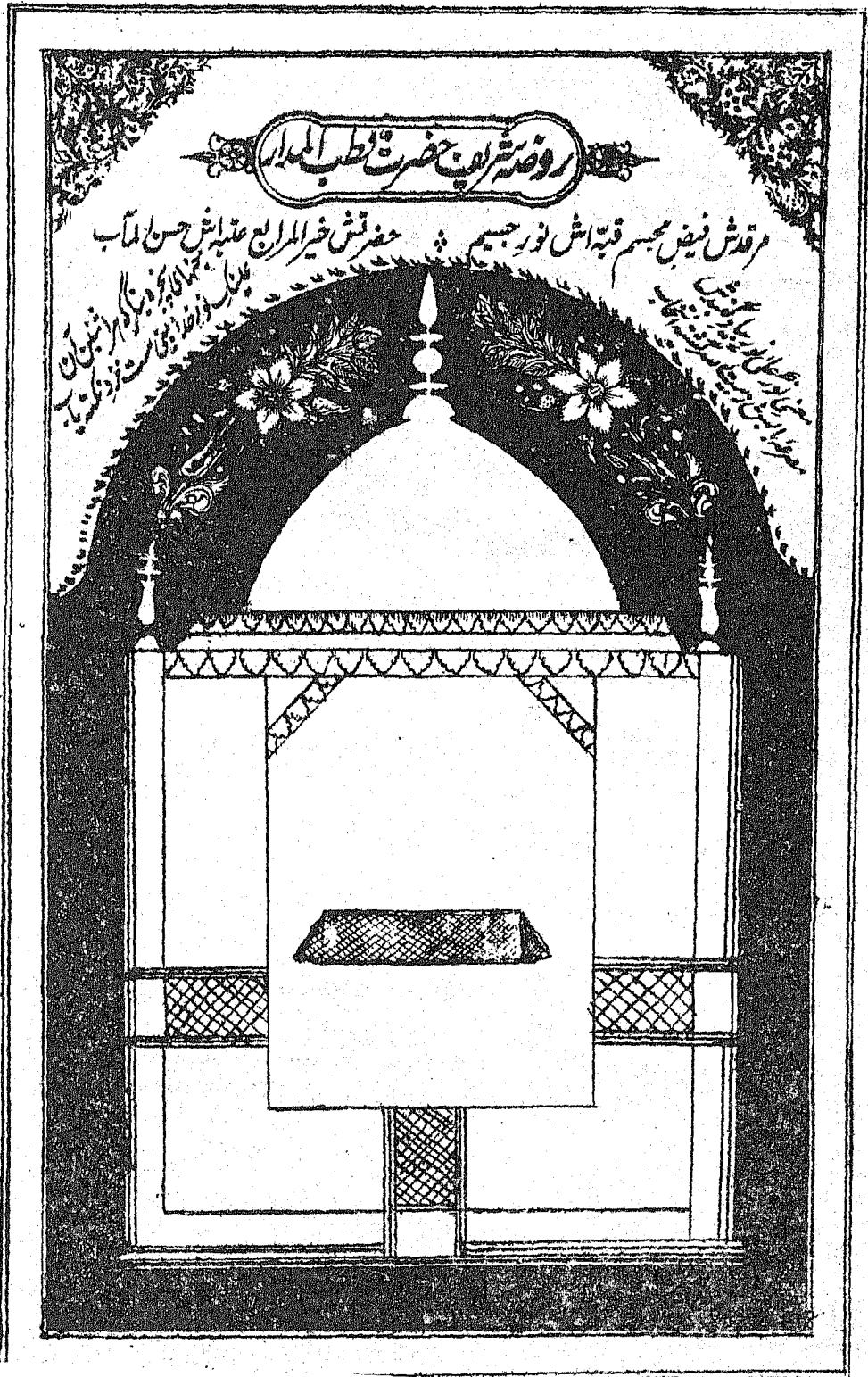
مرقدش فیض مجسم قبه اش نور جسیم	حضرتش فیض المراج عتباتش حسن لکاب
معنی نور علی نور بیاض گنبدش	مصرعه بابش زینت لکشته انتخاب
رشنمای پنجه بگر که هر شنین آن	عینک نور خدا بینی ست نزد نکته باب

رنگ و رونق مرقدش و فضا که گنبدش به تحریر نیاید. در زبان قلم بحدت گرایش چه سرا میدی. حبلای مردک دیده الوا الالبصار پس ازان زمان تا عهد سلطنت او رنگ زیب عالمگیر غار پادشاه زیارت مقبره شریف می شد و درش مقفل می ماند. و قتی که عالمگیر پادشاه برای زیارتش حاضر گردید این قطعه طبع ذاتی البدریه خواند: بیا که ادج کمالات را ظهور اینجا است. بیا که مرجع هر قصه و قصور اینجا است. به جناب قدس شاهنشیه مدار جهان. به بیای دیده بیا و بین که نور اینجا است. اسد خان وزیر سلطنت هم حاضر بود و قطعه عرض کرد. و شیو سپهر پندت نیز چند کتب پیشکش پادشاه نموده بنقبت حضرت قطب المدا و محروم داشت. پس عالمگیر بعد از فراغ فاتحه و زیارت از همه چیز او گمان که مدتی زمانه بود و در متوجه شد و گفت عجب که زوار زیارت چنین جناب از سعادت دیدار و زائران از انوار محرومی مانند بر حال و شان رحمی خوردن مناسب است اگر اجازتی باشد شباک هر چهار جانب مقبره شریف نصب کرده آید تا از این نظر آرایش دیده را نوری دل را سرور حاصل نمایند پس اجازتی شد. این شباک هم ترا هنوز قائم است نصب کنانیده عالمگیر پادشاه است ازان وزیر زیارت

از قافله انوار و در را نصیب شد و در نه قلم ازین بود.

نقشه خانقاه شریف حضرت سید میمنه الدین





چهار دیواری نمبر

که در روضه اطهر محامره است در زمانه حضرت قطب المذارب و دیگر خام شمس بانی
 تکیه بر عصاره الیستاده سے مانده بجز اوقات شمس نماز از جانب دیگر
 کسی را بلا اجازتش مجالے نبود که اندر شدی این حصار نیز از اہتمام سید صدر جہان
 کیکی از مقرران سلطان ابراہیم شرقی و از مریدان خصوصیت اختصاص آنحضرت
 قدس سرہ بود تعمیر شد و در وے یک دروازہ پختہ نصب ساخته گشت در سنہ ہشتصد
 و چہل و شریف تعمیر گردید و چار دیواری روضہ اقدس ہمہ چون ایام با ختام رسید و دروازہ
 جدید جنوب رویم بعد مشربہ رسید کلک رہا و در مجبٹ صلیح کا پور تیار نمودہ شد
 تا آمد رفت زوار تکلف نہ شود

والان آئینہ نمبر

این الان شگے پختہ شمال رویم از حسن عقیدت نواب رحمت علی خان
 کہنہ مستوطن بانس بریلی اساس یافت سنہ تعمیر شد و بتیاب شد چون آئینہ در طاق دیوار مش
 نصب است و روضہ اقدس در وے پور تو نور سے افگند و دیدہ نظار گیان را
 نور سے بخشد۔ لہذا باین اسم موسوم گردید

جمعیت خانہ نمبر

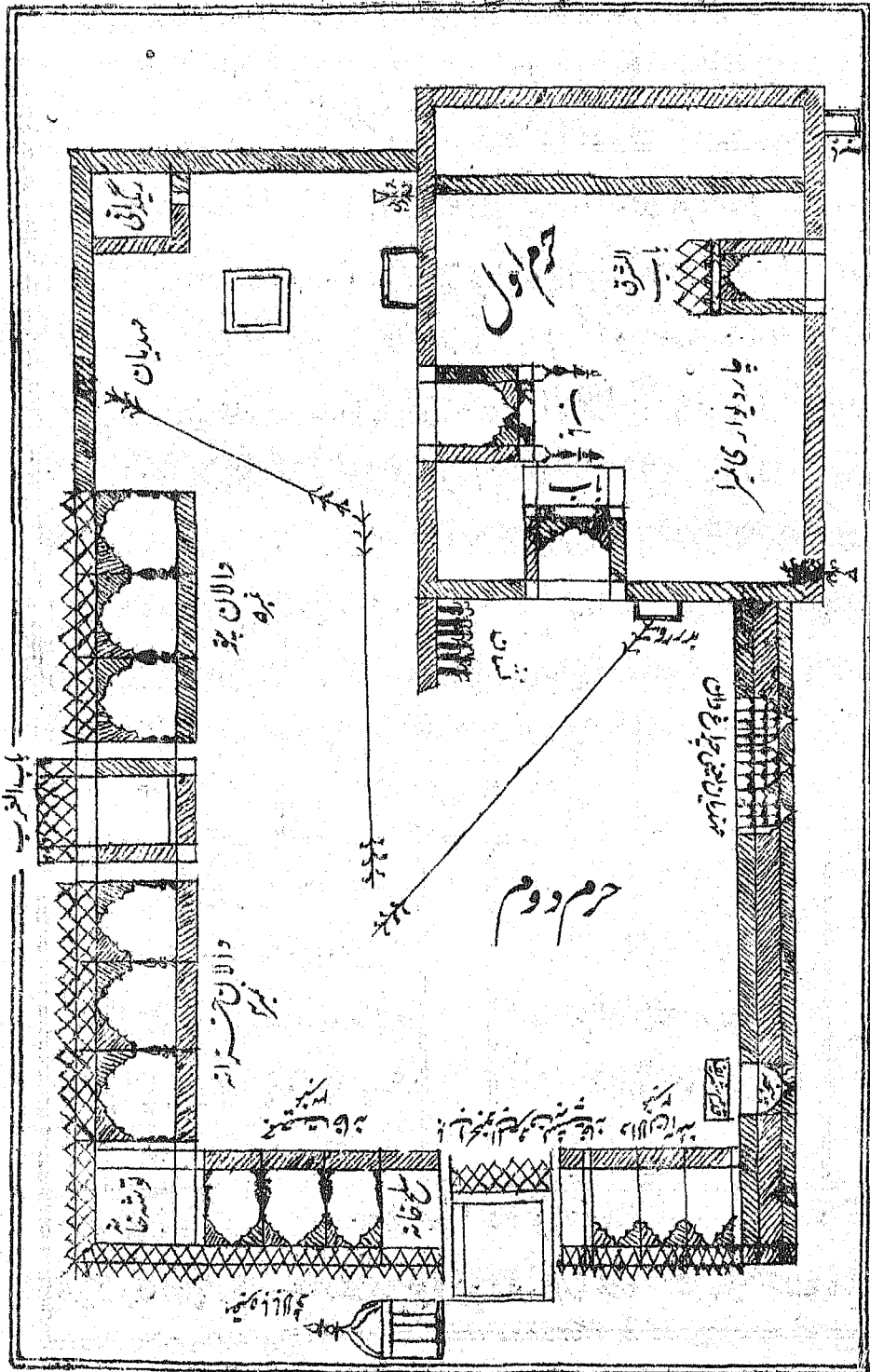
بعد بنیت آشایے شاہ جہان بادشاہ نورالدین مرقدہ نواب دلیل خان
 برادر نواب بہادر خان شاہ جہان پوری تعمیر کنانید گشتہ کہ بر طاق محرابش چہا آئینہ
 و خواندن نیاید۔ و راست (جمعیت خانہ) دو حجرہ است یکی موسوم بہ (سلخ خانہ)
 و دیگری بہ (توشہ خانہ) و در جمعیت خانہ نشست گاہ صاحبزادگان است و نیز حضرت

قطب المدار قدس سره در عین حیات خویش در اینجا کثرت یافتن امری فرمودند لهذا
 باین اعتبار آن مقام شرفی دارد. عزل و نصب هر گره فقرا و خاندان عالیه مداریه از اینجا
 می شود و از عمره صاحبزادگان یعنی اولاد هر سه خواجگان که در اولاد برادر آنحضرت
 و جانشینان و سید قدس سره اند هر که استعداد قابلیت علمی و عملی و اتباع پیران طریقت
 چنانکه معمول است داشته باشد و سید را بران سجاده راه دهند خصوصیت هر یکی نیست
 و اگر از اولادش لایق جانشینی باشد مضایقه ندارد. پس و سید و دیگر صاحبزادگان یک
 جلسه متفق الرای شده بحال و موقوفه برای آن نصب فقره مداریه می فرمایند و سند
 بنشته از مواهبیر و دستخط فریب ساخته حواله اهل بیان منصب می نمایند و تا وقتیکه از او شان
 بر آستانه اشرف حاضر شده سند حاصل نمایند آن منصب فایز نشوند. خواه مجرد باشند
 خواه متاهل بنین قاعده از سلف صالحین نافذ است و نیز تقسیم آمدنی متعلقه و خالقاه شریف
 بعد و نسخ خج درگاه و الاجاه بر اولاد هر سه خواجگان علی السویه میشود و کسی را بر کسی
 تفوق نیست تفصیل تقسیم بر این منوال است و ایشان هر یک سکه که تولد میشود تا وقتیکه
 عقد نکاح نگردد نصف حصه می یابد و بعد فوت زوجه اش از و سید اوقات مینماید
 و بعد فوت مشکوحه آن حصه موقوف می شود. و بعد سلطنت شاهان و الاثبات ماورای
 مدانی و و از ده مواضع دیگر معاینه در تمامی هندوستان بر وزارت بزرگان این
 و الا دو مان و غیر آن نیز بود و حال هم اثر و نشان از آن جایجا بقیت دو تالین
 هر یک از صاحبزادگان نیز مقرر بود حالادر سید سیدی حق تعالی است.

کوٹہ خزانہ منصب

این دالان مع یک حجره تعمیر ساخته دولت خان است کتبه که بر دیوارش

	انصب است در اینجا نبشته می آید	
حضرت قطب الدین فیض مسکن جهان فیضی تاریخ گفت مسجد افضل مکان		پیش در روضه تاج سرکامان دولت خان چون بنا مسجد زیبا نمود
	والان پتو کتری نمب	
<p>(پتو) سبک از قوم کتری بود و وقتی میصاب صعب گرفتار شده و افلاس پریشان ساخت ناچار بر آستانه آنحضرت قدس سره حاضر شده عرض حال کرد و عهد و ائق بست که اگر مقصد یرای من خواهد گردید یک والان تعمیر ساخته بذر خواهم کرد از تو به حضرت هل شوا بیا گردید پس والانی پیش در وانه تعمیر کنانیده بذر کرد و بیا غلگه مانده به عروج رسید چون از تمول در عقیدتش خلل پذیرد آید شباه و خوار شده آوارده خانان شد - محققی مباد که چار چیز ازین حرم سوم بحرم دوم نمیشود چراغ طعام بخانه رتقش و سره و دو بوقت اذان مغرب در اقدس بسته گردد و قبل نماز صبح کشاده شود و یک چراغ آینه در جمعیت خانه میشود و جا بجا دیگر چراغ روشن میشود و در مہفتہ یکبار اہل خدمت از تو شہ خانہ نمبر پوشاک بکار آورده غلاف پوشی می کنند و سیر و زچریک پا و شیرینجی خورند از زمانہ حضرت قدس سره همون قاعده مقرر است و بروز عرس شریف نیز حسب معمول باب حرم دوم لہتہ میشود و درین حرم در والان نیز قرآن خوان میشود و جانب شمال یعنی سمت ریگدانی در و خوانی و قل خوانی میشود و پیش جمعیت خانہ کی از صاحبزادگان و عظامیگیو یہ و چندے تذکرہ آنحضرت قدس سره و بزرگان این خانواده میکنند تمام شب این مجمع می ماند و دیگر منوعات را در اینجا قتل با فہم و ختم قل شیرینی تقسیم میشود و قبل از نماز فجر نسبت دیگر ایام در شب قدری از شب باقی ماند که در اقدس کشاده میشود و کہ همون وقت زیارت مقرر است ہمزوار شفا فہ</p>		



والان ته خانه نسب

این عمارت سنگی مع ته خانه بعد شاه جهان بادشاه تعمیر گشت - ایشان هم به تنهای زیارت
آستانه فیض کا شاه حضرت سید ناسید بدیع الحق والدین حاضر شدند و مشرف بزیارت
گشتند و خواستند که خانقاه عمارت شاهیه تیار کرده آید - مگر اجازت بیست نیاوردن چار
مجبور شدند و نیز بادشاه موصوف هر چه خواست که معافی علاقه برای مصارف صاحبزادگان
مسیار دارد و بوقت خانقاه کند مگر کسی منظور نکرد آنچه وثیقه ایشان بود و بر همان قناعت
و در دین و زمان آراضی معافی که از جانب خود و نذر کرده بود بنظر اقامه السطور گذشت
نواب بهادر خان شاهجهانپوری یکی از عقیدتمندان آنحضرت مدح الانام بود
این عمارت تعمیر کنانیده اوست کتبه برطاق عمارت بدین قطعه موزون و زیب است

قطعه تاریخ

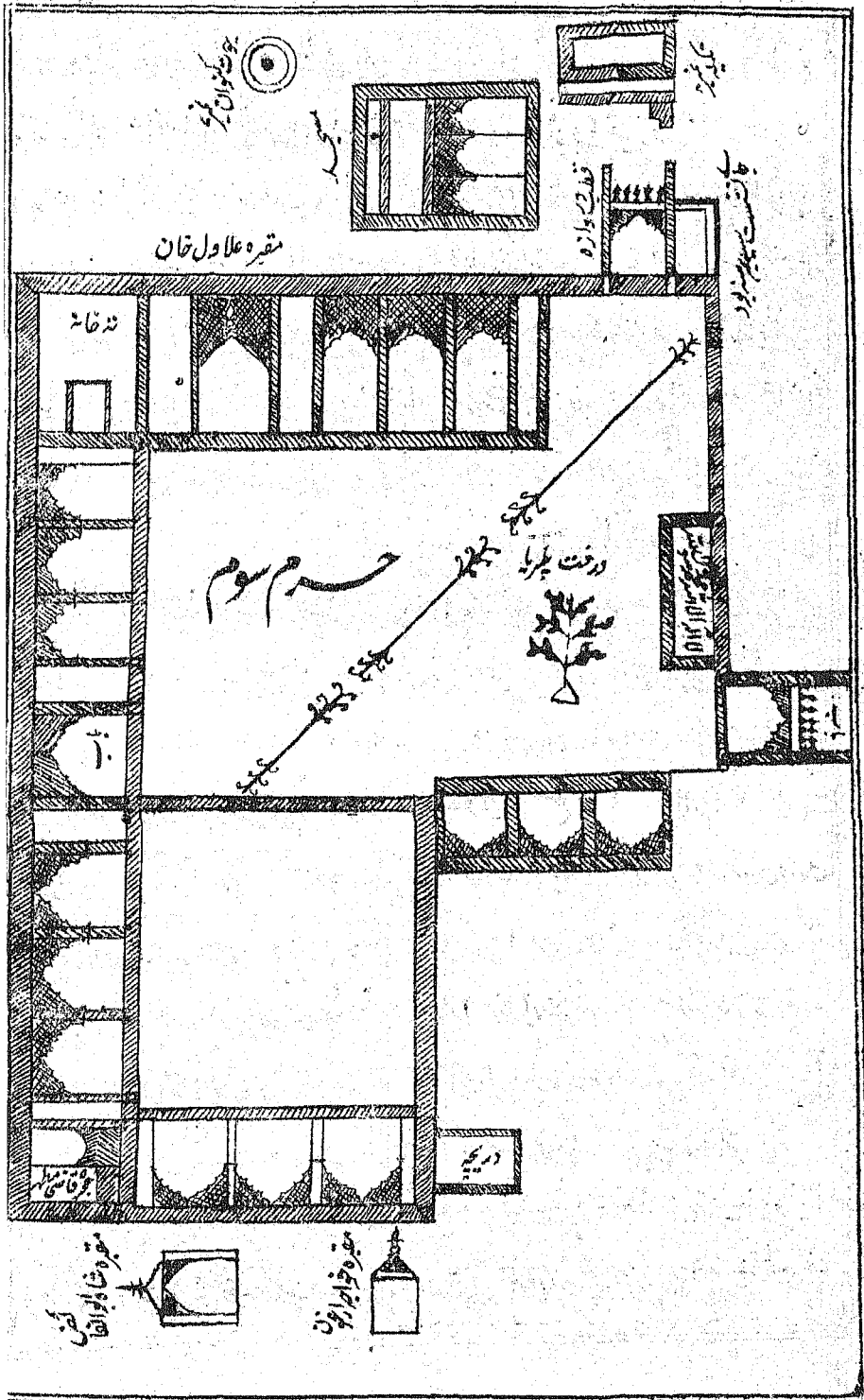
مدار عالم علم و عمل بدیع الدین
که شد ز لطف عیش جهانیان بر آئین
کشید بر فلک این عمارت سنگین
که گفت حضرت عیسی فلک بجل متین
بود ار دی

پستخانه هر سپهر عین یقین
بعد شاه جهان بادشاه دین پرور
با اعتقاد دل نیست بهادر خان
پیشتر اهل یقین مقام محمود است
بلفظ و حال مس

و دیگر مکانات که درین حرم است نیز تعمیر کنانیده نواب بهادر خان مذکور است
کتبه که بر طاقش چسپانست از کنگره مسخ گردیده لهذا از اندراجش قاصد ماندم

نواب بہادر خان مذکور بعد شاہجہان پادشاہ نورالدین مرقدہ صوبہ دار کابل و قنوج
و بہار و گڑھ و شاہجہانپور و قنوج و ملتان و صوبہ اودھ و غیرہ و غیرہ در شہنشاہی بود
و نیز سنہ و قاتلش ہمینست منصب ایشان ہفت ہزاری و خطاب عمدۃ الملک چغتیا خان
بہادر بود نام اصلے و سہ سر بال خان ولد دریا خان سکونت بنو خ پشا و رسیداشت
طرح آبادی شاہجہانپور در سنہ ہجری انداخت و در سنہ ہجری ختم شد و وسای شاہجہان
افغان از نزاع کابل پشا و را ندر بعد شاہجہان پادشاہ بمعیت نواب بہادر خان و شاہجہان
آباد شدند درین شہر پنجاد و دو محل اند و ہر محلہ موسوم بہ قسے است بروقت آبادی نواب
مذکور را ظاہر این امر داشتہ بود کہ افغان کس خیل مس خان خویش آباد کردہ شوند احوال
این شہر تاریخ شاہجہانپور کہ مجمع المصالح الدین میان رئیس گروہ عنقریب تالیف کردہ طبع
نواہند کردہ واضح خواہد شد پس بسیل تذکرہ برہنہ قدر اکتفا نمودہ شد پس بقبر نمبر ۱ کہ درین
جہاں است حضرت علاء خان رحمۃ اللہ علیہ دروے مدفون اند ایشان نیز یکے از مریدان
حضرت قطب المدار بودہ سنہ تعمیرش در خواندن می آید و (تقاہی مع یک حجرہ و دالان نمبر ۲) براسے
مرتاخان چلہ کشان بکار آید و (مسجد نمبر ۳) ہم در یک سہ طیار شد و (حجرہ نمبر ۴) کہ در گنبدہ عافیت است
مختصر کہ عاکف بدقت نامزدین حجرہ حضرت قاضی مطہر معروفست دروے اہل یاضت معتکف تے شوند
و در اندک ترکہ غذا میفرمایند و در یکہ شرق رو بہ نمبر ۶) براسے زیارت مقبرہ حضرت ابو محمد خواجہ ارغون
و دیگر فرات کہ متصل خانقاہ است نصب است تا زوار را از خانقاہ بخانہ شدن آستانہ اشرفی
افتد و چاہ و یک مسجد و یک بر قطب دروازہ واقع است بلین چاہ موسوم بہ رجوت کوان نمبر ۷
ازین چاہ غسل حضرت عیسیٰ میشود و بر یکہ نمبر ۸) یک فقیر شاہ روز در بانی تے کند و متصل قطب دروازہ
(جای نشست نمبر ۹) حضرت سید شاہ برہنہ است ایشان نیز یکے از مریدان حضرت قطب المدار

نواب بہادر خان مذکور بعد شاہجہان پادشاہ بمعیت نواب بہادر خان و شاہجہان آباد شدند درین شہر پنجاد و دو محل اند و ہر محلہ موسوم بہ قسے است بروقت آبادی نواب مذکور را ظاہر این امر داشتہ بود کہ افغان کس خیل مس خان خویش آباد کردہ شوند احوال این شہر تاریخ شاہجہانپور کہ مجمع المصالح الدین میان رئیس گروہ عنقریب تالیف کردہ طبع نواہند کردہ واضح خواہد شد پس بسیل تذکرہ برہنہ قدر اکتفا نمودہ شد پس بقبر نمبر ۱ کہ درین جہاں است حضرت علاء خان رحمۃ اللہ علیہ دروے مدفون اند ایشان نیز یکے از مریدان حضرت قطب المدار بودہ سنہ تعمیرش در خواندن می آید و (تقاہی مع یک حجرہ و دالان نمبر ۲) براسے مرتاخان چلہ کشان بکار آید و (مسجد نمبر ۳) ہم در یک سہ طیار شد و (حجرہ نمبر ۴) کہ در گنبدہ عافیت است مختصر کہ عاکف بدقت نامزدین حجرہ حضرت قاضی مطہر معروفست دروے اہل یاضت معتکف تے شوند و در اندک ترکہ غذا میفرمایند و در یکہ شرق رو بہ نمبر ۶) براسے زیارت مقبرہ حضرت ابو محمد خواجہ ارغون و دیگر فرات کہ متصل خانقاہ است نصب است تا زوار را از خانقاہ بخانہ شدن آستانہ اشرفی افتد و چاہ و یک مسجد و یک بر قطب دروازہ واقع است بلین چاہ موسوم بہ رجوت کوان نمبر ۷ ازین چاہ غسل حضرت عیسیٰ میشود و بر یکہ نمبر ۸) یک فقیر شاہ روز در بانی تے کند و متصل قطب دروازہ (جای نشست نمبر ۹) حضرت سید شاہ برہنہ است ایشان نیز یکے از مریدان حضرت قطب المدار



نقارخانه نمبر

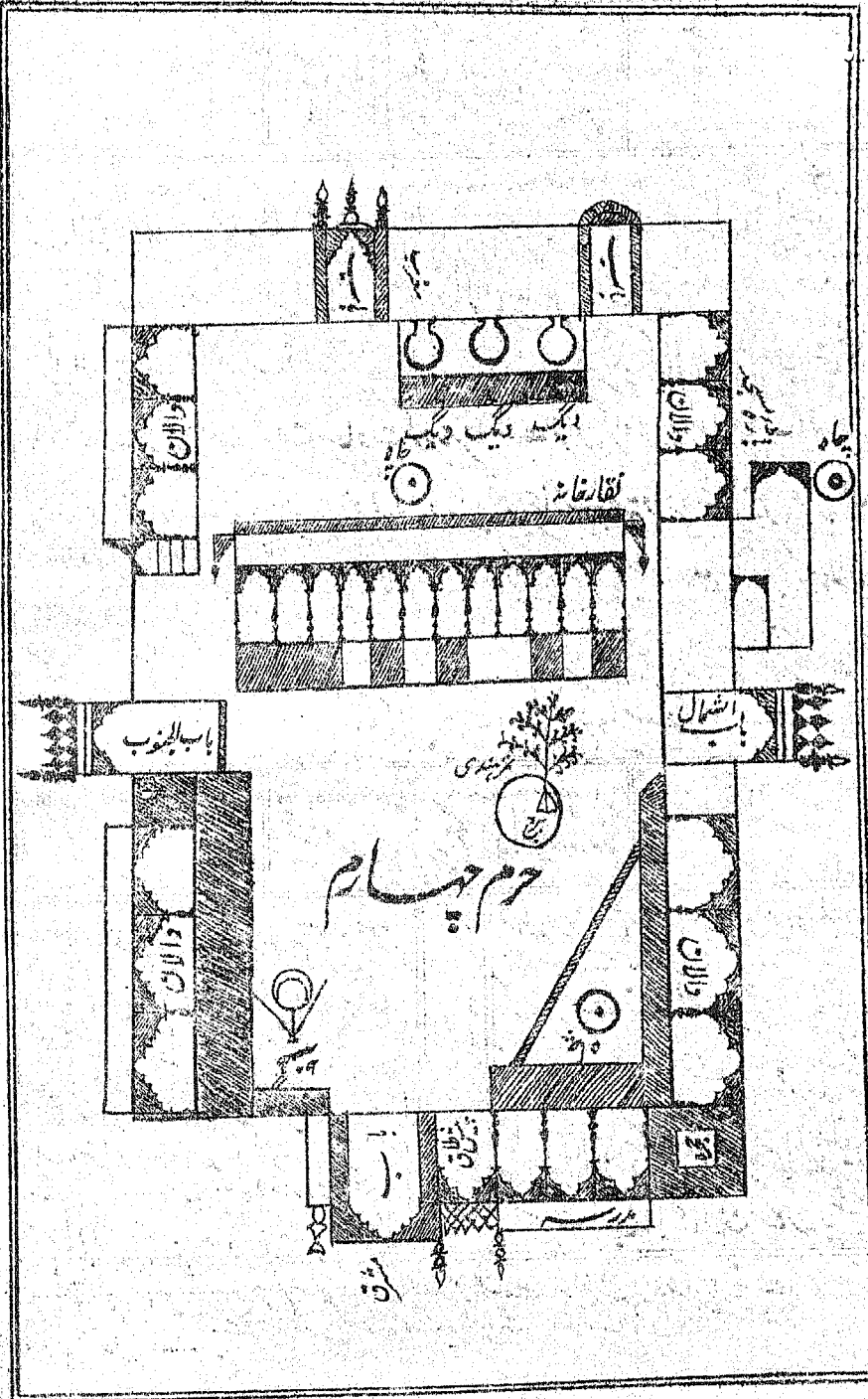
قبل ازین عمارت نقارخانه موجوده عمارت چوبی بود. در زمانه مولانا شاه علی گیل
مداری مکنپوری رحمۃ اللہ علیہ الماس علی خان بھاگل برای زیارت حضرت سید
برج الدین قطب الاقطاب قطب المدا رقدس سرہ مکنپور حاضر شد و کمال نیازمندی التجای
بنای عمارت بغرض حصول شرف سعادت کردہ بر سر داشت عرض کرد این التجا بجناب اقدس
پسند آمد و اجازت بجای عمارت چوبی کہ بود بنا بر تعمیر عمارت پختہ دادہ شد پس عمارت
نقارخانه و یک بارغ پختہ از حسن انتظام شاه عبدالکریم بحسن انجام رسید. و کتبہ کہ بر طاق
عمارت بنشتہ است در اینجا نقل کردہ مے آید سہ تعمیر عمارت از وے آشکارا است
تاحال آن عمارت بکمال زیب و زین موجود است

قطب تاریخ نقارخانه

منظر فیضان حق حاجت وای عالمین
کرد نوبت خانه تعمیر از حسن یقین
کوست چون اہل دیانت ہم معزو ہم معین
تا بنای این مکان از حجر ختم المسلمین
ہست تاریخ بنای این مکان و نشین

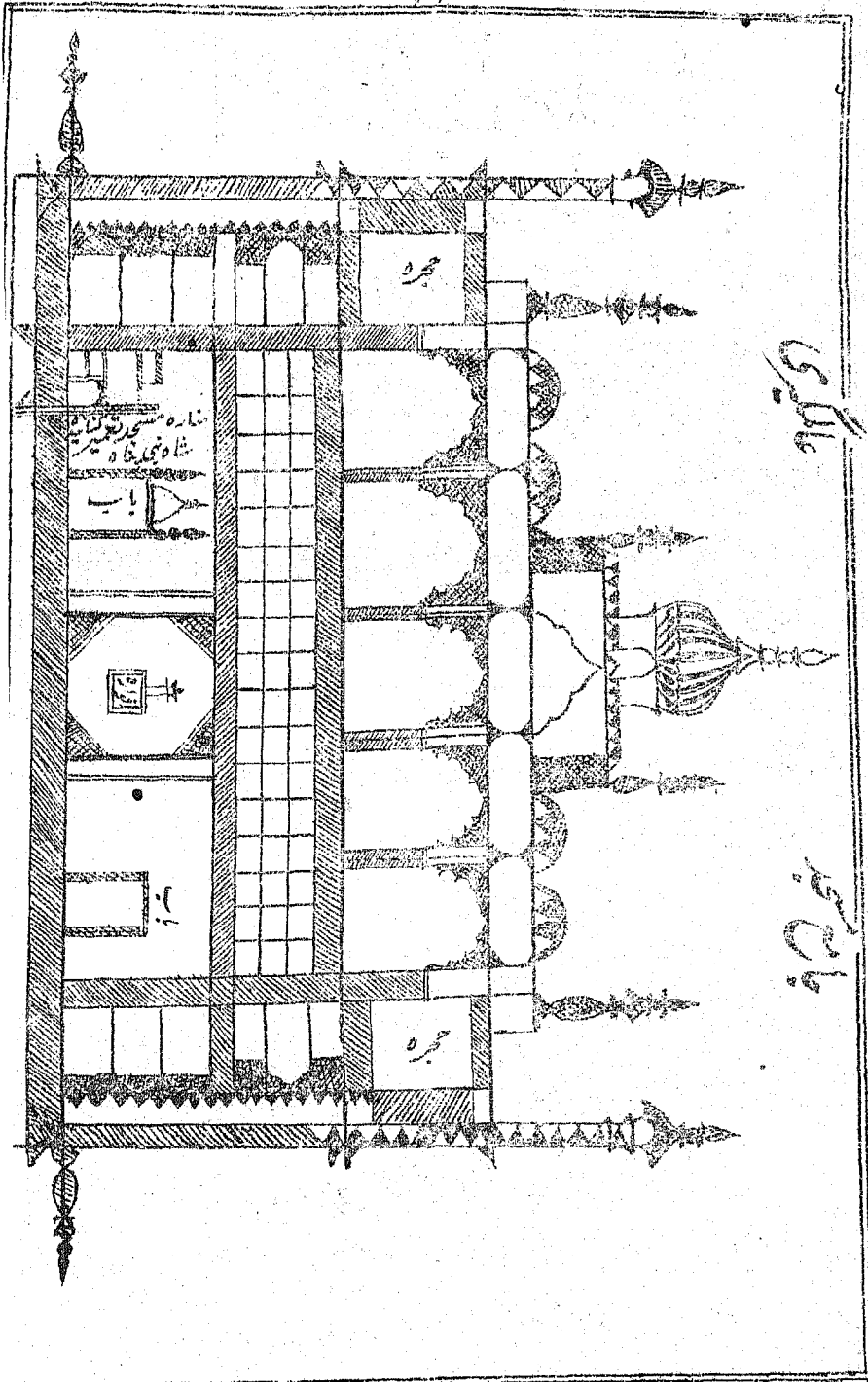
بر در عالم پناہ قبلہ دنیا و دین
نور چشم اخت الماس علی خان بھاگل
شد تمام از اہتمام خالص عبدالکریم
یک ہزار و دوصد و دودہ بود از روی شمار
عمرانی گفت تو بخانہ یا زیب و زین

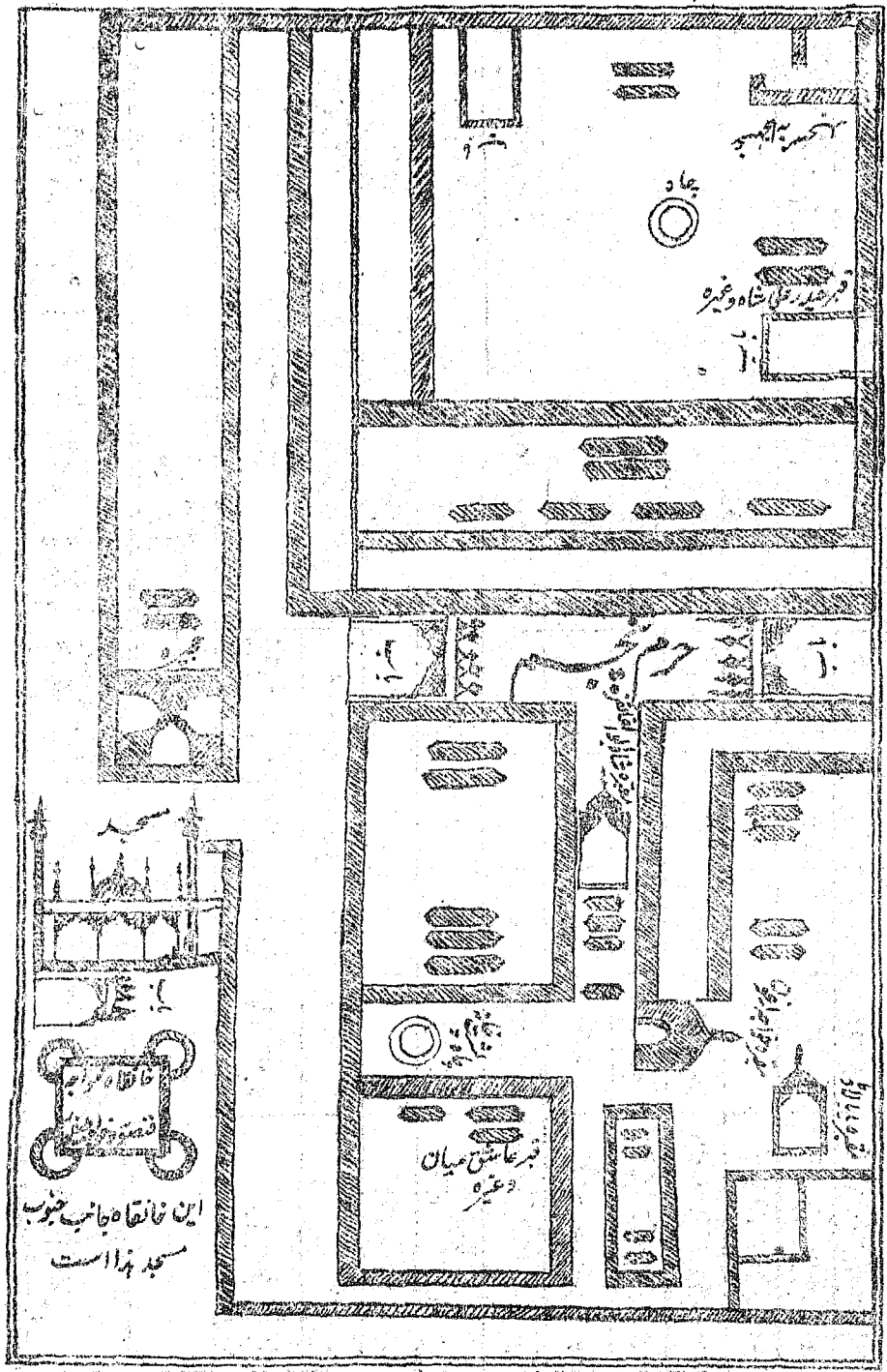
و دیگر عمارات این حرم متعلق مسجد عالمگیر است - نقشہ حرم مذکور اینست -



مسجد عالمگیری

و این همه عمارت تعمیر کنانیده پادشاه اورنگ زیب عالمگیر غازی است در عهد سلطنتش مع هر سه دروازه کلان و گره های و دالان و هر سه چاه و پیش طاق و درگاه با اهتمام حاجی خورم منصور می مدارے و کینورے باختتام رسیدن عالمگیر چند ثوبت برای زیارت حضرت قطب المذاریق در سره حاضر آستانه شد و در مهمات دینیه و دنیوی امداد و اعانت خواست و بمرام خویش فائز گشت چنانچه بنا بر مصارف مسجد و مساجد وقف فرمود. در آخر زمانه بجهت سرکار انگریز سے آن معافی ضبط شد مالادر سرپرستی حق رب العزت قائم است مدت شکست و در بخت آمدنی خانقاه و الاباء میشود. مشارع عالمگیر پادشاه بود که خانقاه از سنگ مرمر و سنگ صوفی تزئین و عمارت عالی در بنجایا شود مگر اجازت آنحضرت نشد. ناچار بهین مسجد و چاه و در و فرش بخت تمام قصبه اکتفا نموده و در کینور و خانه صاحبزادگان فرامین شاهی و دوازه مواضع و دیگر اسناد مع چشمت صدر بورڈ و غیره و غیره موجود است مگر خیال تلف شدن یا بصلحت دیگر از وجود آن از کسے تذکره هم بمیان نمی آرند اکثر نزد اعزادیده بودم مگر وقت طلب جز حیل و حواله بدست نیامده ناچار از منطقه او شان مجبور شده شش نمونه از خردارے انچه که نزد بودیش نامورین نمودم و در بنجایا صورت این تقریر همین بود که کسے چنان تصور ننمایند که بالترتیب بموجب فهرست شایان و دیگر امر اچرا تسطیر نموده. را قلم آخر را بحین ترتیب رساله و هذا بجز نزد خود امداد سے نرسیده. و نیز دیده شد که اکثر کتب خاندا نے که مها خورده و تبلف آمده مگر جز صندوق هوا سے هم نداده و اظهار و اعلان آن نه نموده و انچه که باقیست در همین قید مقید است. حافظ حقیقی حافظ باد. نقش مسجد امنیت -





این خانه ها جانب جنوب
مسجد هذا است

فصل ہجادم و دوم در بیان مہمانی اراضی مکنیہ و غیرہ و نقول خزانین خانان امانا و امرا

فہرست شانان رکن المام دلی

نمبر	بلورنام	مشہورنام	جنین عیدی	موت کے لیا گیا	سنہ	کیفیت
۱	قلیب الدین ایک	قطب الدین	۱۲۰۶	گوربے کرگرا	۱۲۱۰	شاہ لہرین محمد غوری کا غلام تھا اسی نے سلطان لوی کی سلطنت کی جرمانہ
۲	آرام شاہ	۰	۱۲۱۰	۰	۰	غیر کا بیٹا تھا ایک سال کے اندر تخت سے اُٹا لگیا۔
۳	شہر لہرین لٹش	الٹش	۱۲۱۰	موت سے مرا	۱۲۳۶	غیر کا غلام اور داروغہ تھا اسی نے شاہ ہوا قلیب علیا پر کیا چٹیا کی چڑھا نو ہوا۔
۴	رکن الدین فیروز شاہ	رکن الدین	۱۲۳۶	۰	۰	غیر کا بیٹا تھا سترہ مہینے میں تخت سے اُٹا لگیا پڑا عیاشی و رفاقت تھا۔
۵	قصریہ سلطان بیگم	رضیہ	۱۲۳۶	ہاری گئی	۱۲۳۹	غیر کی بیٹی تھی عورت ہی یہاں تخت پر بیٹھی ہو شیا ر تھی۔
۶	موز الدین ہولم	ہولم شاہ	۱۲۳۹	قیمت میں مرا	۱۲۴۱	غیر کا بیٹا تھا۔
۷	علاء الدین مسعود شاہ	مسعود شاہ	۱۲۴۱	مارا گیا	۱۲۴۶	غیر کا بیٹا تھا بڑا بارشاہ تھا۔
۸	ناصر الدین محمود	۰	۱۲۴۶	موت سے مرا	۱۲۶۶	غیر کا بیٹا تھا نہایت نیک بارشاہ تھا۔
۹	خلیفہ الدین بلبن	بلبن	۱۲۶۶	موت سے مرا	۱۲۸۶	غیر کا بیٹا تھا اور وزیر تھا بڑے دیر والا پادشاہ ہو گیا کئی مہینے تھا ورنہ دروغی تھی
۱۰	سوز الدین لکھنار	لکھنار	۱۲۸۶	مارا گیا	۱۲۸۸	غیر کا بیٹا تھا ملازم کی سلطنت کا آخری بارشاہ ہو ا نہایت عیاش تھا

نمبر	پورا نام	مشہور نام	جلیون عیسوی	موت کو لایا گیا	سن عیسوی	کیفیت
۱۱	جلال الدین فیروز شاہی	جلال الدین خلجی	۱۲۸۸	لا گیا	۱۲۹۵	ساتھ کا نائب ناظم ٹھکانا ساہو اور رکھ دل تھا۔
۱۲	علاء الدین خلجی	علاء الدین	۱۲۹۵	موت سے مرا	۱۳۱۹	میرا کا بھتیجا تھا بہت بڑا بادشاہ ہوا۔
۱۳	غیاث الدین مبارک شاہ	مبارک شاہ	۱۳۱۹	لا گیا	۱۳۶۱	نمبر ۱۲ کا بیٹا تھا نہایت عیاش اور بدنام تھا۔
۱۴	غیاث الدین تغلق	.	۱۳۲۱	دب کر مر گیا	۱۳۲۵	پہلے پنجاب کا صوبہ دار تھا۔ اچھا بادشاہ تھا۔
۱۵	محمد تغلق	الغ خان	۱۳۲۵	موت سے مرا	۱۳۵۱	نمبر ۱۴ کا بیٹا تھا بڑا بادشاہ بڑا دلدار اور جوان جرم اور بڑا بھلا کرتا اور توتڑا تھا۔
۱۶	فیروز تغلق	فیروز شاہ	۱۳۵۱	موت سے مرا	۱۳۸۸	نمبر ۱۵ کا بیٹا تھا بہت اچھا کیا غلام بادشاہ تھا جس سے ستر بن کا لیتا
۱۷	غیاث الدین تغلق ثانی	ثانی	۱۳۸۸	لا گیا	۱۳۸۹	نمبر ۱۶ کا پوتا تھا۔
۱۸	الوکر تغلق	.	۱۳۸۹	.	.	نمبر ۱۷ کا پوتا ایک سال کے اندر قید ہوا۔
۱۹	ناصر الدین محمد تغلق	ناصر الدین تغلق	۱۳۹۰	موت سے مرا	.	نمبر ۱۸ کا بیٹا تھا۔
۲۰	ہمایون تغلق سکندر شاہ	سکندر شاہ	.	موت سے مرا	۱۳۹۲	نمبر ۱۹ کا بیٹا تھا۔
۲۱	ناصر الدین محمد تغلق	محمد تغلق	۱۳۹۲	موت سے مرا	۱۴۱۲	نمبر ۱۹ کا بیٹا تھا اس کے زمانہ میں محمود آیا۔
۲۲	دولت خان لورے	.	۱۴۱۲	موت سے مرا	.	۱۵ ماہ کے بعد موت سے اُٹا گیا۔
۲۳	تھغر خان سید	.	۱۴۱۲	موت سے مرا	۱۴۳۱	پنجاب کا حکم تھا بنام ربا۔

نمبر	بورانام	مشہور نام	پیشینہ	موت کی عمر	موت کی وجہ	نمبر
۲۳	سوزلارین یونق سار شاہ سید	سار شاہ سید	۲۱	۱۲	مارا گیا	نمبر ۲ کا بیٹا تھا۔
۲۵	محمد شاہ سید	۰	۲۲	۱۲	موت سے مرا	نمبر ۲ کا بیٹا تھا۔
۲۶	علاء الدین سید	۰	۲۶	۱۲	۰	سنگ کی طرح دلی لکھا بادشاہی بولول خان لود سے لے کر اور کر کے مراد بول گیا۔
۲۷	بیلول خان لودی	بیلول لود سے	۵۰	۱۲	موت سے مرا	بجانب کا خاک تھا اچھا بادشاہ تھا۔
۲۸	سکندر لودی	۰	۸۸	۱۲	موت سے مرا	نمبر ۲ کا بیٹا تھا بڑا بادشاہ ہوا لیکن ہندو کو بہت دکھ دیا۔
۲۹	ابراہیم لودی	۰	۱۹	۱۵	مارا گیا	نمبر ۲ کا بیٹا تھا بڑا برکی بولول لود سے مارا گیا۔
۳۰	ظہیر الدین محمد بابا شاہ	بابا شاہ	۲۶	۱۵	موت سے مرا	یہ کوٹھارہ تھا اگر کوڑی بولول لود سے مارا گیا لیکن ہندو کو بہت دکھ دیا۔
۳۱	بہا لود شاہ	۰	۳۰	۱۵	گرتے مرا	نمبر ۳ کا بیٹا تھا بڑا برکی بولول لود سے مارا گیا۔
۳۲	خیر شاہ سحر	خیر شاہ	۴۰	۱۵	بینکین لود سے مارا گیا	نمبر ۳ کا بیٹا تھا بڑا برکی بولول لود سے مارا گیا۔
۳۳	سلیم شاہ سحر	سلیم شاہ	۴۵	۱۵	موت سے مرا	اس کا بیٹا تھا بڑا برکی بولول لود سے مارا گیا۔
۳۴	محمد شاہ سحر	محمد شاہ	۵۳	۱۵	۰	نمبر ۳ کا بیٹا تھا بڑا برکی بولول لود سے مارا گیا۔
۳۵	ابو الغفرین محمد الدین محمد	اکبر شاہ	۵۵	۱۵	موت سے مرا	نمبر ۳ کا بیٹا تھا بڑا برکی بولول لود سے مارا گیا۔
۳۶	نور الدین محمد بابا	جہانگیر	۱۰۵	۱۶	موت سے مرا	نمبر ۳ کا بیٹا تھا بڑا برکی بولول لود سے مارا گیا۔

نمبر	بلو ا نام	مشہور نام	جہت و سمت	قیمت میں قرا	سند عیسوی	تفصیل
۳۸	شاہ لہین محمد شاہ جان	شاہ جمال	۱۶۲۰	موت سے مرا	۱۷۵۷	محمد شاہ لہین محمد شاہ جان
۳۹	محمد لہین محمد شاہ جان	اورنگ زیب عالمگیر	۱۷۵۷	موت سے مرا	۱۷۵۷	محمد شاہ لہین محمد شاہ جان
۴۰	سلطان عالم شاہ	سلطان عالم شاہ	۱۷۵۷	موت سے مرا	۱۷۵۷	سلطان عالم شاہ
۴۱	فرخ سیر	فرخ سیر	۱۷۵۷	موت سے مرا	۱۷۵۷	فرخ سیر
۴۲	محمد شاہ	محمد شاہ	۱۷۵۷	موت سے مرا	۱۷۵۷	محمد شاہ
۴۳	احمد شاہ	احمد شاہ	۱۷۵۷	موت سے مرا	۱۷۵۷	احمد شاہ
۴۴	عالمگیر شاہ	عالمگیر شاہ	۱۷۵۷	موت سے مرا	۱۷۵۷	عالمگیر شاہ
۴۵	شاہ عالم	شاہ عالم	۱۷۵۷	موت سے مرا	۱۷۵۷	شاہ عالم

نصل چارہم در بیان معانی اراضی مکتوبہ

قطب الاقطاب الکبار حضرت
شاہدار قدس سرہ



عمدہ داران حال اسہم خواجہ فاملکب و خواجہ شقدار و دریاخان کروسہے امانت کارکنان
و عاملان سرکار قلعہ شیرگدہ عرف قنوج عمدہ داران و کارکنان استقبال سرکار
مذکور بدانند کہ انچہ زمین منجملہ مکن پور باسم مجاوران بندگی حضرت از عمل معمول
سلاطین ماضی و عمل معمول بموجب فرمان بچہ حضرت سلیمانی فردوس مکانے انارالسدیرمانہ
تا عمدہ این حضرت تعین نمودہ مے آید و در قبض و تصرف ایشان ست اکنون ہمہ
آنچہ معتبر و مسلم نہ نمودہ شدہ است باید کہ معتبر و مسلم دارند و محترم
کہ بموجب جہات این حضرت معاف است جہات و مد معاف و بی طلب دارند
و ظلم اسمعیل بر غندے مسموع ندارند و انچہ ستیدہ باشند بازگردانیدہ
بدہندورین باب تاکید نطلبند و فرمان جہان مطاع در دفا تر تعلیق کردہ حوالہ
کنند تحریر فی التاریخ غرہ شہر ذی قعدہ سنہ خمسوں و خمسہ و تسعۃ
زیرین عبارت ندب و بر بخط ہند کے مضمونے مرقوم است خواندہ نشند

این سطرى چند از کتاب فتح الولايت که در احوال اوليا است پس از آن نقل از اسطره برده شد
 (فاتحه) محرر سطور در واقعات بهايونى بخط شريف بهايون پادشاه دیده که آن شکست
 که مارادر قنوج در تايخ محرم سنه ۹۶۷ واریعین و تسعانه دست داده و شیرخان سور
 بر ما غلبه نموده بواسطه امداد عنایت حضرت شاهجهار بود نسبت باعدا و بیعتی و
 نسبت با حباب چه اهل عسکر ما دران دیار مکنیو بے اعتدالی کرده اسباب آنجا را بغارت
 برده بودند لذا در روز حرب دیده میشد که هزار هزار قلندر سیاه پوش چه بای بزرگ
 در دست حمله بر لشکر ما می آمد بنا بر آن عهد کرده که اگر فتح یزد کرد دیگر میسر گردد بر سر هزار
 فالیض الا نوار شاهجهار قریات وقت کرده شود و عمارت عالی بنایا بدینا است
 از ان زمان که بهايون شاه از جنگ قنوج بمقابله شیرخان سور شکست
 خورده آواره خانان شد و ی را صعوبات گوناگون روئے نمود اما بیچاره چه کند جز
 صبر و استقلال چاره نداشت و درین غربت به اکبر آباد رسید لیکن دران قلعہ هم قیام
 و رزیدن صلحت کار نداشت پس متعلقین خویش را همراه گرفته در لاهور که برادر و
 کامران نامی حاکم آنجا بود دید مگر وے نیز وفاداری و غمخواری نکرد و بهاس خاطرش
 از شیرخان مخالفت و مخالفت و رزیدن نپسندید تا چار بهايون بر نامرادی و ناکامی
 خویش تاسفی خورده پس سزور اسبه پیمود و در آنجا هم تدبیر وے نه برآمد پس حیران
 و پریشان میگشت آنچه فکر و سعی میکرد بے سود افتاد در ستهای و مصایب که پیش
 آمد بے پایا نیست چنانچه دران ریگستان اکثری از رفقاییش بشدت تشنگی جان بحق تسلیم
 شدند چه مشیت ایزدیت که در همون مصایب اکبر شاه سان شاهزاده بتایخ دوازده
 ماه اکتوبر ۹۶۷ یک هزار و پانصد و چهل و دو تولد شد میگویند که قبل از آمدن بهادر خان

روزی ہمایون در محل سراے والدہ ثانیہ خویش برای تناول طعام برفت در آنجا دختر کے
 را دید کلیہ حسن جمال آراستہ چنان والدہ و شیرایش گشت کہ عنان صبر و اختیار را گوت
 بداد و حسن دل افروزش مضطرب ساخت پس ناچار بہ عقد خویش در آورده آن رشک قمر
 دختر سیدے بود نامش حمیدہ اخت استاد زادی والدہ ثانیہ ہمایون شاہ روزیکہ از
 امر کوٹ ایشان رخصت اقامت برداشتند بر وزیر دیگر اکبر شاہ تولد شد در آن روز از
 نامصاعدت روزگار پادشاہ بخود چیزے نہ داشت کہ در بخت تولدش کسے را بدہر چیز
 نامہ مشک پس آثرالشکست و اندک اندک تقسیم نمود و گفت چنانکہ این مشک خوشبو
 میدہد همچنان عدل و داد گری وجود و کرم اکبر مشام عالم را معطر خواهد ساخت انشاء اللہ
 تعالیٰ در آن صحن ہمایون مصائبیکہ داشت کس ہمیناد حزن و محنت ازین بکیسی پیدا است
 کہ ہمایون برے سواری حمیدہ بہر چند جستجوے کرد مگر بہت نیا مذناچار از عمدہ وار
 کہ اسپش تہی بود بطلبید و بروے سوار کرد چون مرکب تکان گرفت وے ہموں دم
 حمیدہ را از مرکب فرود آورد پس ہمایون فرس خود را حوالہ حمیدہ کرد و خود پیادہ پا
 شد چندے رفتہ بود کہ بر شتر بار برداری سوار شد و در سندھ سہ سال بدین خرابے
 و حیرانی بسر نمود چون از دست مخالفان در آنجا ہم نیارست بہ آہنگ قندھار این
 غربت اختیار نمود در آن ایام عسکری از جانب کامران حاکم آنجا بود مہنوز در قطع منزل
 میکوشید کہ سوارے خیرے رسانید کہ عسکری بعزم گرفتارے شہامی آید و قریب است
 کہ مقید سازد این خبر متوحش ہمایون را سر اسیمہ کرد چنان فرصت نیافت کہ اکبر را ہمراہ
 گفٹی پس وے ہموںجا ماند و دست پانشناختہ مع حمیدہ بگریخت و در سیستان و غیر
 شدہ در سلطنت ایران بر سید و در آن مقام عسکرے بچند عرصہ تاخت آورد چون ہمایون

راه نیافت پس بسا لوسی مراسم اتحاد اظهار ساخت و اکبر شاه را ظاهراً کمال عاطفت بقصد
 برد و همایون از طمأنینه شاه صفوی که حکمران ایران بود ملاقی شد وی بدار است پیش آمد
 و اعزاز کرد و چهارده هزار سوار جرج مع سپهر آدم را با همایون همراه کرد باین وعده
 که قندهار گرفته حواله مرزا مذکور کنی پس ایشان از سندھ عبور کرده بقندهار رسید
 و حراست قلعه نمود و بعد عرصه پنج ماه کامران بجز اطاعت چاره ندیده بخدش ایشاقت
 همایون اول بدار است پیش آمد پس بعد بقصد که با یام ماضیه از وی سرزوده بود مقید
 ساخت و قلعه مع خزانه حواله و تسلیم ایرانیان کرد و بعد چند روز مرزا فوت شد
 ایرانیان دست ظلم و تعدی بر رعایا دراز نمودند پس همایون ازین اطوار ناپسندیده
 شان مکدر شده بقلعه درآمد و بسیاری را از ان ظلم پیشه تیغ ساخت و باقی ماندگان را
 از قلعه بیرون کرد و آنهمه بایران رفتند و قندهار بقبض و تصرف درآمد بخدازان آهنگ
 کابل کرد کامران از رسیدن ایشان رو بفرار نهاد پس کابل مع اکبر شاه بدست آمد از
 جوش شفقت پدری بهم برآمد و در بر کشید و سر و چشمش ببوسید آخر به خشان متوجه شد و برین
 ضمن کامران فرصت غنیمت شمرده باز بر کابل مع اکبر قبضه گرفت چون همایون از بدخشان
 مراجعت کرد بر قلعه کابل گوله توپ انداختن گرفت کامران از بی جیتی اکبر را که نهایت
 صغرسن بود از نیزه بسته بر دیوار قلعه ایستاده کرد مگر آنرا که حافظ حقیقه نگاها دارد
 وی را چگونه ضرر رسد چنانچه اکبر شاه را آسپه رسید بآخر کامران از قلعه
 بگریخت و سر اسیمه گشت مگر طهای نیافت و بعد دو سال گردن اطاعت بخصورش
 نهاد همایون بر حرکتش خیالی نکرد و به دجوبه پیش آمد و بعلو مهمتی خویش مرزا عسکری را
 نیز از قید برهانید و همایون مع هر چهار برادر با هم نمک خوردند و سرست بی اندازه نمودند

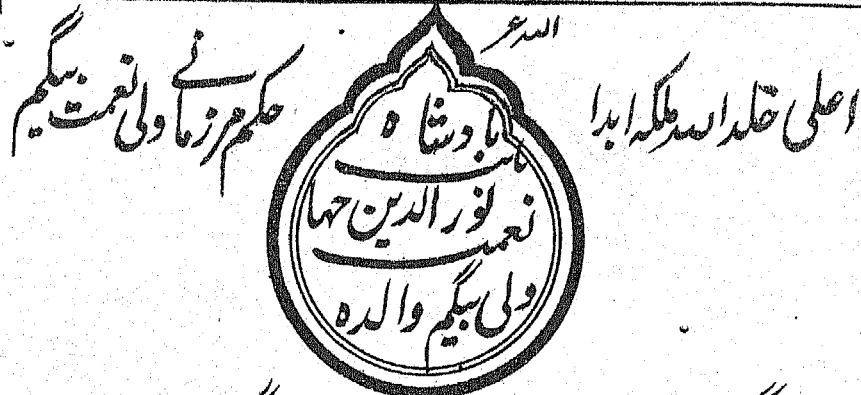
چون ہمایون بہ بخشان متوجہ شد کامران باز دہترس یافتہ بر قلعہ کابل حکمران شد
 چنانکہ ہمایون مراجعت کرد بر قلعہ کابل حملہ آور گشت دے شکست خورد و رہندو
 کرد و آخر الامر کامران مقید گشت و بیاداش کرد و ارش سزاے مقرر گشت کہ نشتر
 در چشمانش بزدند و نمک بر جراحات افشانند چون نمک بر زخم پاشیدند فریاد کرد کہ خدایا
 سزاے کردار یافتہم حالارحمہ فرما و اعمی شدہ بکہ معظمہ حاضر گشت و ہمایون در کابل
 قید حاکم ان گردید انتہی در حلین حیات شیرخان بیچ سچی ہمایون بجای نرسید آخر بعد
 فوت دے در شش ہجری یک ہزار و پانصد و پنجاہ و پنج عہدہ موقع بدست آمد پس از کابل
 برہی متوجہ شد و اکبر آباد و قہلی بہ تخت و تصرف خویش در آورد و بعد از شش ماہ
 از سلم در افتاد و جان بحق تسلیم شد حیف کہ اینقدر حصہ عمرش بطلب ہندوستان بپس شد
 و قہیکہ بروی دست یافت نہیچہ موت سخت گرفت و لطف حکمرانی نہ داشت ازین واقعت
 واضح میشود کہ باز موقع حاضر شدن بکنپور یافت زیراچہ حیرانے دسر گردنیش
 خود شاہد حال است فی الواقع بجناب اہل الدرسوے ادبے فرمے دارد و آخر
 زیان آرد کہ در مانس نبود چنانکہ بوقوع آمد جلال الدین محمد اکبر شاہ غازی وقتے کہ
 حکمران شد حاضر آستانہ حضرت قطب لدار شد و فرمان ہذا کہ نمشہ مے آید
 ارقام فرمود وقتے اکبر شاہ خواست کہ برائے مصارف صاحبزادگان علاقہ وقت کردہ شود
 چون طبایع ایشان راغب باین سو نبود - لہذا در گرفتن علاقہ انکار فرمودند - ناچار
 ماند و دام از کمال عقیدت بجناب حضرت شاہدار قدس سرہ غلاف مزار شریف شامیانہ
 در پردہ اندر میکرد - و نیز تحف و تحائف برائے صاحبزادگان ارسال
 میداشت



از قرار بتاریخ ۹۲۹ شہر جمیدالثانی ۹۷۹ شرح آنکہ چون بموجب سند اسلام
و سایر حکام موازی پانصد بیگمہ زمین از برگنہ بلہور سرکار قنوج از موضع مکنیور بمیں
مقبوضہ در وجہ مدد معاش مخادیمان حزار فالیض الانوار حضرت قطب الاقطاب
الکبار حضرت شاہدار مقرر بودہ تا غایت در قبض و تصرف ایشان بودہ نمودند کہ تمام
خود کاشتہ ایشان است و بغیر آراضی مذکورہ در محل قدیم دیگرے چیزے نہ دارند بنابر
آن حکم فرمودیم آراضی مذکور بنابر کفاف معاف ایشان از ابتداے ربیع سچے سئل
کہ بدستور سابق در وجہ مدد معاش ایشان حسب الضمن مقرر باشد کہ حاصلات آن را
سال بسال صرف معاش خود نمودہ بدفعہ دولت ابدال اتصال اشتغال نمایند
مے باید کہ جاگیر داران و عاملان و چو در حریان و قانون گویان برگنہ مذکور بر بموجب
مقررہ نسبتہ آراضی مذکورہ را بتصرف ایشان گذارند و مطلقاً در انجا دخل نمایند
و پیرامون نگردند و بجلت مال مالوجات و اخراجات و عوارضات چون پیشکش
و ساوری و قلنہ و مضابطانہ و محصلانہ و دہیمی و محترفہ و کاوشمارے و صدوق

وقانون گوتے و پیکار و شکار و جمع خرچ جریبانہ و تکرار زراعت خود کاشتہ ایشان
وکل تکالیف دیوانے فراحت رسانند و من کل الامورات معاف و مسلم
داشتہ تغیر و تبدل بدان راہ نہ ہند و در استقرار و استمرار آن کوشیدہ ہر سال
درین باب فرمان و بروانچہ مجدد طلب ندارند و در عمدہ دانستہ تخلف نورزند
تحریر فی التاریخ صدر سنہ الیہ

لاؤ برادران و فرزندان	چاند و جامعہ	ہمن و جسماعہ
معد نفقہ المفقود للعیل	نفقہ المفرد للعیل	نفقہ مومہ للعیل
عبد السرد و جامعہ	چاندہ و جامعہ	احمد و جامعہ
نفقہ المفرد للعیل	نفقہ المفرد للعیل	نفقہ المفرد للعیل
علی و جامعہ	الہداد و جامعہ	اجود و جامعہ
نفقہ المفرد للعیل	نفقہ المفرد للعیل	نفقہ المفرد للعیل
نظام و جامعہ	عبد الملک و جامعہ	برخوردار و جامعہ
نفقہ المفرد للعیل	نفقہ المفرد للعیل	نفقہ المفرد للعیل
حبیب و جامعہ	محب السرد و جامعہ	
نفقہ المفرد للعیل	نفقہ المفرد للعیل	



محکام و جاگیر داران حال و استقبال چو در بیان و قانون گویان و عهد
 برگشته بهر سرکار قنوج بدانند که چون شیخ تآب
 فتح السرمه متولی رود و منوره متبرکه قطب لاقطاب حضرت سید بدیع الدین قطب المدار
 قدس سره دعاگوی این دو دمان عالی شان موازی پنجاه و پنج بگیه زمین بموجب اسناد
 حکام از برگشته مذکور در وجه مد معاش مشار الیه مقرر است و قبض و تصرف میدارد
 می باید که چون بر مضمون فرمان عالییه اطلاع یابند آراهنی مذکور را بدستور قدیم
 دانسته تغیر و تبدیل بقواعد آن راه ندهند که بضر اغماط
 متصرف گردیده بدعاگوی دوام دولت ابدی الاتصال بندگان حضرت اشتغال
 نماید و هر سال درین باب فرمان و پروا پنجه مجب و طلب ندارد و جبری و طمع
 و توقع ننمایند و چون مومی الیه از قدیم دعاگوی این درگاه است همه ابواب
 رعایت احوال او لازم دانسته پیوسته کوشند که آثار شکر گذاری بدرگاه
 ظهور گردد درین باب قدغن تمام دانند حسب الحکم عمل نموده تقدیم رسانند
 تحریر فی التاریخ ۲ ماه اردی بهشت الهی ۱۰۲۶ موافق ۱۵ ربیع
 اول ۱۰۲۶ هـ -

السعر
حضرت مریم زمانی بیگم جو

تتمیقا
چون شیخ خانبهان و علی حکیم و غیره فرزندان شیخ فتح البدر متولی بدرگاه
خلایق پناه رسیده بذریعہ باریافتگان پاکہ سریر خلافت مصیر بعرض اقدس رسانیدند کہ سوا از
پنجہ و پنج بیگہ زمین بموجب نشان عالیشان من مواضعات پرگنہ بہور سرکار شاہ آباد قنوج
مقرر است از انجملہ موازی ہفت بیگہ زمین معافی سابق پرگنہ مرقوم از راہ تقدی کشیدہ
گرفتہ داخل جمع گردانیدند و موازی پنج بیگہ زمین از جملہ اراضی مذکور بچھی و غیرہ مقدمان کہ او
ممنوعہ باد تصرف خود ہا در آورده اند بنا بر آن پروانہ حسب الحکم الا شرف و در بیعتا ملہ بنام مرت
و وزارت پناہ رای مکرند اس بعد در پیوستہ کہ در بنو لا شیخ خانبہان سکنہ مکتوبہ است
بار یافتگان محفل فیض منزل بعرض مقدس رسانید کہ عالمان سابق آنجا از رے ستم
مملکہ پنجہ و پنج بیگہ زمین کہ بموجب نشان والا شان دارد از عفت بر اراضی ہفت بیگہ نسبت
و یک روپیہ بوجہ مقرری و غیرہ ابواب ممنوعہ مقرر ساختہ و سوائے آن بچھی و غیرہ مقدمان
آنجا پنج بیگہ تبعدی گرفتند لہذا حکم قضائیم زمینت صد دریافت کہ بحقیقت این مقدمہ در رسیدہ
بر تصد و وقوع وصحت اسناد در گاہے و حیات اشخاص و قبض و تصرف و تصحیح صداقت
استحقاق حق نماید و رفع ابواب ممنوعہ گردانند بنموجب وزارت پناہ بخواجه انت رام قلمی
نمودند کہ در صورت صدق و انمود مستغنیست بر طبق حکم والا بعل آزند و زمینے کہ مقدمان گرفتہ
باشند بوجہ از ثبوت از قبض آنان بر آورده متعلق مستغنیست گردانند تا رفع بحق خود رسیدہ
مکر استغناش نکنند خواجہ انت رام باین خادم شرع شریف محمد ہاشم نوشتند کہ سند در گاہے

و محضری بکیزمالی و موالی تصحیح و در خبر ملاحظه نموده خود بخود برسانند و بر زمین که مقدار آن
بزرگ و ریز و در دست متصرفانند پس در آنجا بیدینجات این فاعدم شرح شریف گماشته خود
مع کس متولی بران اراضی فرستاده که چکنامه ملاحظه کرده اراضی مذکور را بجنبه در آنجا
در آنجا کسان رفته زمین و کل را بچوب و چکنامه را ملاحظه کردند و از پنجاه و پنج بیگه مذکور
کم برآمد از نیمه این چند کلیات تحقیقنا مه بقلم آمد

حصه اراضی بکیزمالی

قطعه	قطعه	قطعه
اول له طه از موضع پشرا	دوم طه از موضع پشرا	سوم طه اراضی از موضع کما در امو
عصر طه	عصر طه	عصر طه
طاب طاب	لله طاب	طابان طابان
شرقیه	شرقیه	شرقیه
معین بکیزمالی	معین بکیزمالی	معین بکیزمالی
شرقیه	شرقیه	شرقیه
معین بکیزمالی	معین بکیزمالی	معین بکیزمالی

قطعه	قطعه	قطعه
چهارم مع	پنجم لسان	
عصر طه	عصر طه	
طابان طابان	طابان طابان	
شرقیه	شرقیه	
معین بکیزمالی	معین بکیزمالی	
شرقیه	شرقیه	
معین بکیزمالی	معین بکیزمالی	

تحریر فی التاریخ ۲۴ شهر محرم الحرام ۱۲۸۰

یادداشت واقعه تباریخ روز شنبه پانزدهم شهر ربیع المرجب ۱۰۳۵ جلوس
 سینت مانوس موافق ۳۰ سنه هجری مطابق ۲۰ ماه اسفندار مراہی بر سالہ صدارت
 و فضیلت پناه شرافت و نجابت دستگاہ سزاوار عنایت بادشاہے قابل مرحمت
 شاہنشاہے صرار فیض القدر عابد خان و لعب واقعه نویسی کمترین بندگان دستگاہ
 خلائق پناه محمد علی حسن قلی بیگ و دیگر بعض اشرف اقدس اعلیٰ رسید کہ صلاح انتشار شیخ
 خانچمان و غیرہ نوادیان روضہ بہتر کہ قطب الاقطاب الکبار
 مستحق و جمیع کثیر با خود وابستہ دارند و حسب کفایت و وجہ حشمت مقرر ندارند حکم
 جہا منقطع آفتاب شمع لازم الانقیاد واجب الاتباع شرف نفاذ یافت کہ موازی سے
 ہمیک مد بیگہ زمین افتادہ لائق زراعت خارج جمع از پرگنہ دیوبندہ سرکار شاہ آباد و قریح
 منصفیات صوبہ اکبر آباد در وجہ مدد معاش مشار الیہم مرحمت فرمودیم و اگر در محل دیگر
 می داشتہ باشند مرا اعتبار نکند واقعه تباریخ ۲۹ شہر جمادی الثانی
 ۱۰۳۵ جلوس بموجب تصدیق یادداشت قلم شد شرح بخط صدارت و فضیلت پناه
 شرافت و نجابت دستگاہ سزاوار عنایت بادشاہے قابل مرحمت شاہنشاہے
 صرار فیض القدر عابد خان آنکہ داخل واقعه یا شرح بخط وزارت پناه کفایت
 دستگاہ را اعتماد آنکہ داخل واقعه کار شرح حاشیہ بخط واقعه
 نویسی مطابق و افرست شرح بخط شایستہ اضافت مراحم و تفقدات سزاوار رضوف
 عواطف و تملقات را بہر رکنا تھے آنکہ بعض مکرر رساند شرح بخط سیادت پناه
 رفت و معالے دستگاہ اشرف خان آنکہ پنجم شہر شعبان المعظم ۱۰۳۵ جلوس
 مبارک از بعض مقدس رسد شرح بخط وزارت پناه کفایت دستگاہ شایستہ

افغانستان مراحم و تفقدات سزاوارضوت عواطف تلطفات راجه رکھنا تھ آنکے آزر۔ بین
توسقائیل فرمان عالی شان قلمی مار ۲۰ - بابیکہ زمین افتادہ -

سید	عبدالحکیم	قائم محمد
عالم گیر شاہ	عالم گیر	عالم گیر
صدر و رباب و شاہ	صدر و رباب و شاہ	صدر و رباب و شاہ
عابد خان	عابد خان	عابد خان
۲۲ شہر رمضان المبارک	۲۲ شہر رمضان المبارک	۲۲ شہر رمضان المبارک

صدارت و فضیلت پناہ شرافت و نجابت شگاہ
بابر صدر رنج القدر عابد خان و نوبت اقمہ نویس محمد علی

بتاریخ ۵ ار رمضان ۱۲۰۹ جلوس مبارک موافق
۱۲۰۹ ہجری مطابق ۵ ماہ اردی بہشت نامی
نقل ۲ شہر شعبان المعظم ۱۲۰۹

بتاریخ ۲۲ رمضان ۱۲۰۹ جلوس والا نقل فہرستہ
دولان الصدارت معہ عر السرد ۱۲۰۹

تاریخ ۲۹ شہر رمضان ۱۲۰۹ جلوس والا
نقل فہرستہ عر السرد ۱۲۰۹

سجدہ

شیخ شاد علی الدین سادات

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰
۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰

ج



گماشتنای جاگیر داران و کمر و پان و چو و سکنه پیر گشته لمبو کمر کارشاه آبار قنوج مصافات صورت بیشترا نظافت اکبر آبار باطل اظام آنکه -
 حسب الحکم جاناظاع آفتاب شمع گردون ارتفاع منسوب آل بیت روضه م
 سطور العزف شاه علی بسید خریب السرو و لک سید بیعت انبهرت و منقوض گشت که کاشیغی بولدوم منسوب مذکور قیام خود
 و قیمت از در قیاق خرم و احتیاط غیب مرعے نگذار لاه و عطر و فلک انجا از حسن سلوک خود راضی و شاکر نگارار دایه که بر طبق حکم
 فیض شیخ علی بنوده مشارک الیه را متولے آنجا دلالت بر دست تقدیر موعے الیه و دامو متعلقه انقدر متعلق دانند و دیگر لے
 ستمیم و شریک یکسان و ناسنر طریق علی و فعلا آنجا آنکه از حق مصلح و صواب میرا و بیرون نروند و حسن مر آنجا بموجب تصدیق
 حاضر ی که بر او و جیهی شرف بخوند درین باب قدغن دانسته حسب المصلحون بر آنجا ندر تاریخ نسبت بیستم شهر ربیع الثانی سال ۱۰۱۵
 والای قلمی ششده ستم
 بجای تاریخ نسبت بیستم شهر ربیع الثانی سال ۱۰۱۵
 و اصل بیاید حضور است ام
 نقل و نقل
 دافع نورست میکر نورده
 مصادم مشارک الیه
 موافق نورست لسته



متصدیان مهمات حال و استقبال برگشته بهور سرکارشاه با دقت و مضافه مستقیمه الحاقه
اکبر آباد بدانند بوضع پیوست که زمین انعامی درگاه و موضع بطریقه و روستا
من اعمال برگشته مذکور بموجب اسناد حکام پیشین از قدیم الایام در وجه خرج و شناسه
رضه منوره مقدسه مقرر است درینو لایز مقرر و بحال داشته شد باید که زمین موضع مذکور
بدستور سابق مطابق معمول حسب الضمن در تصرف خادمان درگاه و اگر داشته بوجه من الوجوه
متعرض و مزاحم نشوند و هر سال سند مجدد و تطایفند که حاصلات آنرا فصل فیصل سال بسال
صرف چراغ و خرج مایحتاج روضه منوره نموده شب و روز بدعای از دیاد عمر و دولت
ابد در مشغول باشند زیاده درین باب تاکید دانند تاریخ پنجم شهر رمضان المبارک ۱۱۸۸

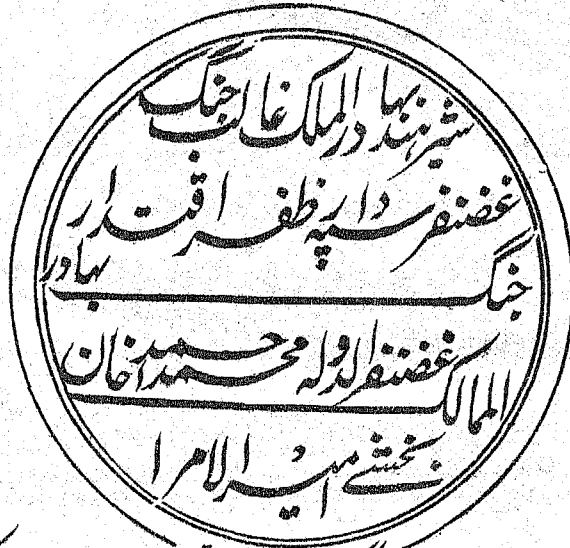
۱۱۸۸ هجری

بیت یکم شهر ربیع الثانی
نقلید قمر حضور

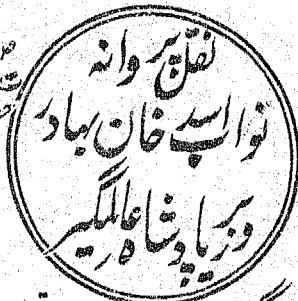
۱۱۸۹ هجری

بیت یکم ربیع الثانی
نقلید قمر دیوان

احمد شاہ دُرّانی
سرمد شاہنشاہ جم جاہ



مستعدیان تہمت حال واستقبال پرگنہ بہور سرکار قنوج مضاف صوبہ اکیہ آباد بدانند
از ابتدای آبادی مکنپور معانی مکنپور و موضع پڑیہ وغیرہ اراضی الغامی و وجہ زمیندار کے
وریاست مکان مذکور در وجہ مدد معاش ابنائے حضرت شیخ ارغون و سید فضلہ و سید
طیفور واقع است الحال ہم در نظر غریب پرورے نمودہ وجہ مسطورہ بدستور قدیم باہم
شاہ محمد امین و میر خدا بخش کہ ابنای سید مسطورین اند بحال و برقرار داشتہ باید کہ احدی
بعلت اخذ محصول وغیرہ بدعات مزاحم و متعرض نشوند کہ از حاصلات آن صرفہ نشیت
خود ہانمودہ بدعائے ترقی دولت ابد طرازا اشتغال و رزند ہر سال سند مجید و نطلبند درین
باب تاکید مزید دانند تحریر پنجم شہر ربیع الاول ۱۱۸۵ ہجری
پر و انکی مع بیابان بہادر



حضرت سید بی بی الدین شاه بهادر

متصدیان همتا حال استقبال پرگنه حویلی شاه آباد عرف قنوج و بلهور صفات صوبه مستقر الخلافت
اکبر آباد بداند که در بنوا الاپروانگی بمهر شریعت پناه فضیلت و کمالات دستگاه قاضی القضا
قاضی شیخ الاسلام حسب الصمن بد فرخان و الارسیده که بموجب و انموده حاجی خرم خادم رضو
منوره قدوة العارفین زبدة الابرار بعض مقدس محلی رسید که آنجا بجلست ابواب ممنوعه مقصود
ضمن مزاحمت بحال سکنة مکنیور و زرا یران روضه منوره مذکوره میرسانند حکم جهات مطاع عالم مطیع
زینت نفاذ یافت که با آنها نگاشته شود که من بعد وجوه ممنوعه و فوض بارگاه عدالت پناه
مزاحمت نرسانند و از خلاف حکم اقدس اشرف اعلی احترام واجب دانند درین باب
از پیشگاه خلافت و جهان داری تاکید شناسند بتاریخ مسلخ شهر ربیع الاول ۱۲۳۰ هجری
مانوس سمت نگارش یافت سرهم - مقررا صمن بموجب پروانگی بمهر شریعت و کمالات دستگاه قاضی القضا

دستخط بخط انگریزی



پروانه بمهر محمد الماس علیخان بهادر مرقوم غره جمادی الاول ۱۲۳۰ هجری متصدیان
همتا حال و استقبال پرگنه قنوج بلهور بداند تحصیل سایر چیزه خاص مکنیور برای مصارف و لشکر
خانه درگاه شاه بهادر صاحب حسب آید باسم ابوالفتح و کریم الدین خادم و غیره ۱۲ فصل معاف کرده شد
باید که از محصول سایر مذکور تعرض نرسانیده تصرف نماید و اگر اندک صرف معیشت خود

(بسم اللہ الرحمن الرحیم) محمد ابو الفتح بانگے و محمد نعمت اللہ خادمان در گاہ مکنیو معلوم نمایند
چون مبلغ یکصد سبست چہار روپیہ و دو نیم آنہ شش پائی سکہ کلدار سالانہ بابت سایر مکنیو رہنما آنا جب اخراجات
در گاہ سید بدیع الدین شاہ ہمدان حضور صاحبان عالی شان بورڈ کمشنر بتاریخ چہار ماہ جولائی سنہ ۱۲۸۵ منظر
گردیدہ است لہذا آنا سند دادہ میشود کہ مبلغ مرقوم تاحین حیات خود بالشرط بودن خادم در گاہ نصف
خریفہ نصف فصل بہجہ از خزانہ سرکار خواهند یافت و از انجا کہ بعد فوت آنا ہر کہ خادم در گاہ خواهند بود او مستحق
یا فتنہ سالیانہ خواهند شد لہذا مرقوم سبست مرقوم ماہ نومبر ۱۲۸۵ ع مطابق ششم اگست ۱۲۸۵ فصلی -

(بسم اللہ الرحمن الرحیم) محمد کریم الدین مصطفیٰ و امام بخش خادمان در گاہ مکنیو معلوم نمایند
چون مبلغ یکصد سبست چہار روپیہ و دو نیم آنہ پنج پائی سکہ کلدار سالیانہ بابت سایر مکنیو رہنما آنا جب اخراجات
در گاہ سید بدیع الدین شاہ ہمدان حضور صاحبان عالی شان بورڈ کمشنر بتاریخ چہار ماہ جولائی سنہ ۱۲۸۵ عیسوی
منظر گردیدہ است لہذا آنا سند دادہ میشود کہ مبلغ مرقوم تاحین حیات خود بالشرط بودن خادم در گاہ نصف خریفہ
در فصل بہجہ از خزانہ سرکار خواهند یافت و از انجا کہ بعد فوت آنا ہر کہ خادم در گاہ خواهند بود او مستحق یا فتنہ
سالیانہ خواهند شد فقط - تحریر فی التاریخ سبست مرقوم ماہ نومبر ۱۲۸۵ عیسوی مطابق ششم ماہ اگست ۱۲۸۵ فصلی

تقریظ از پنج طبع قاجار مولوی محمد عباس اکبر پوری رئیس تہذیب و ترقی انجمن کابوری

حمد بجدیل بیرون از وہم قیاس مراد ہی را کہ دیوانگان جمال خود را با انواع و اقسام مراتب شرف و بزرگوئی
محلے و مہرین فرمودہ قائمہ از توایم عالم کمال و عالم نظام فرمودہ و طالبان حقایق شریفہ کمنہ بے پایان
خود - و ستایش بے اندازہ بل خارج از تقدیر و انداز عقل و را کہ مہر ذاتی را کہ عاشقان ذات جمال محبوبی خود را
با مثال و توفیق بے وفاداری بر تہذیب رسانیدہ کہ او داند و داند و میان عاشق و معشوق و مری ست منزلی
است از منازل او - و خادمان اقبال فرمائش را بدرجہ رسانیدہ کہ ہر تسلیم خم ہے جو مزاج یا رہین آئے :

حالیست از حالات و صلوات اللہ علیہ آلہ و صحبہ اجمعین و اجمعین۔ اما بعد پس از مطالعہ مضامین جن گین
 حصہ دوم از تذکرہ المتقین گوید عاجز نسکین رحمتہ ربہ الباری محمد عابد بہاری کہ ہا خوش طاعت
 روندگان مسکیناریہ و طالبان حقان مصطفویہ کہ بجان بازی و کوشش ناقتانہی محبت الفقرا مخلص الغرا
 جناب مولوی محمد حسین صاحب کینوری موطناً و مداری ارغونی مشرباً و فوضوری نسباً چہ
 رسالہ نادرہ و عجائزہ نافخرہ و بوجود آورده گلو گیر ضرورت و شان گردیدہ کہ بر یک مضمونش بزبان حال
 گویان ست کہ این سلسلہ غایت مفید و کار آمد سالکان این راہ مبارک ست نہیرا کہ این رسالہ مختصرہ را
 مولانا امیر حسن صانہ السعدین الشرور و الفتن مضمونے آراستہ فرمودہ است کہ اکثری جو نیکان این
 صفہ ازان معلومات غافل ہستند و عند الفکر فی المعانی باضطرانی بآمل مثلاً تشریح معنی سلسلہ و طرق شجرات
 مداریہ و توضیح اصلیت معنی قلندر و ملنگ و تشریح لفظ گروہ خادمان و عاشقان و دیوانگان طالبان
 و ترقیم اصلے کہ این جماعت ازان منشعب گشتہ اند مضمونہا ست کہ علمش حظے و خوبیہ و نفس نامزدگان
 این القاب فیض مآب پیداے کند و این رسالہ علاوہ اشمال دیگر مضامین مفیدہ بوضاحت تام بیان
 معانیہا ست پس برین لطف و احسان مولف کہ درین امر اہم جد و جد بلیغ فرمودہ مضامین نادرہ
 جمع آورده عقدہ کشتائی این عقدہ منعقد فرمودہ و بصرف زر کثیر طبع کنائیدہ مطالعہ اش بر خاص
 و عام سہل فرمودہ بدل زبان دعا ہاسے بر آئند کہ خداوند کریم مولف را اجر عظیم و ہاد و این رسالہ
 نافع را نافع خواص و عوام کہ داد

خاتمہ الطبع بحول اللہ الخالق الاجل و فضل القادر الاکمل رسالہ نادرہ بمضامین نافعہ طالبین صراط مستقیم
 عموماً و مشرشدان مسالک مداریین خصوصاً تالیف لطیف محبت الفقرا جناب مولوی محمد حسین صاحب
 حفظہ السعدین الشین و المعائب باہتمام احقر العباد بندہ ناجیز محمد علیہ العابد بن محمد علیہ العزیز در مطبع
 غزنی واقع کانپور در ماہ ربیع الاول ۱۳۳۱ھ طبع پوشید و نسخہ شفاے در دستا نقین گردید۔

اعلان

حضرت ناظرین

فقیر نے وعدہ کیا تھا کہ عنقریب
حصہ دوم تذکرہ المتقین چھپوا کے ہدیہ شائقین
کرے گا مگر بوجہ بات چند در چند توقف ہوا۔ خیر۔ حق تعالیٰ کا
لاکھ لاکھ شکر ہے کہ اسے اس وقت اختتام کو پہنچایا۔ رسالہ ہذا
بصرف زرخیر اور کمال کوشش و جانفشانی سے طبع ہوا ہے
امید کی جاتی ہے کہ اسکا مطالعہ آنکھیں کو نور اور دل کو سرور بخشے گا
ناظرین انصاف پسند پسند فرما کر فقیر کو دعاے خیر سے یاد و شاد فرمائیں گے
قیمت اس کو ہر بے باکی فی جلد (ایک روپیہ) مقرر ہے۔ شائقین قدر دانی
فرما کر بذریعہ ویلیو پی ایل طلب فرمائیں اور داخل حسنت ہو جائیں
حصہ سوم جس میں ذکر و ذکر شغل و اشغال اور ادعیہ خاندان عالیہ
مداریہ زادہ اللہ تعالیٰ و تکریم مندرج ہیں اگر زندگی باقی
ہے تو عنقریب بعد اشاعت رسالہ ہذا چھپوا کر
ہدیہ ناظرین و الائمین کرے گا پتہ فقیر کا

حبیب نام میں ہے

المستحق

فقیر محمد امیر حسن فاضل ریاضی
سولت تذکرہ المتقین
ساکن کن پور ضلع
کانپور

جب کتاب پہنچے تو خط سولت لکھ کر
دیا جائے گا

تذکرہ المتقین
حصہ دوم

۲۰۲۱ ۹۳۰
DATE DUE

۲۰ This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

Oct 1933
15 May 1934

۱۸۴۳

